

مجموعه آثار حضرت اعلی

۸۲

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیشود
شهر القبول ۱۳۳ بدیع

این مجموعہ تواقع و ادعیہ مبارکہ حضرت اعلیٰ

از نسخہ متعلق بجناب احمد نزدانی تسوید

عکسی شدہ است و اصل کتاب پس از استنساخ

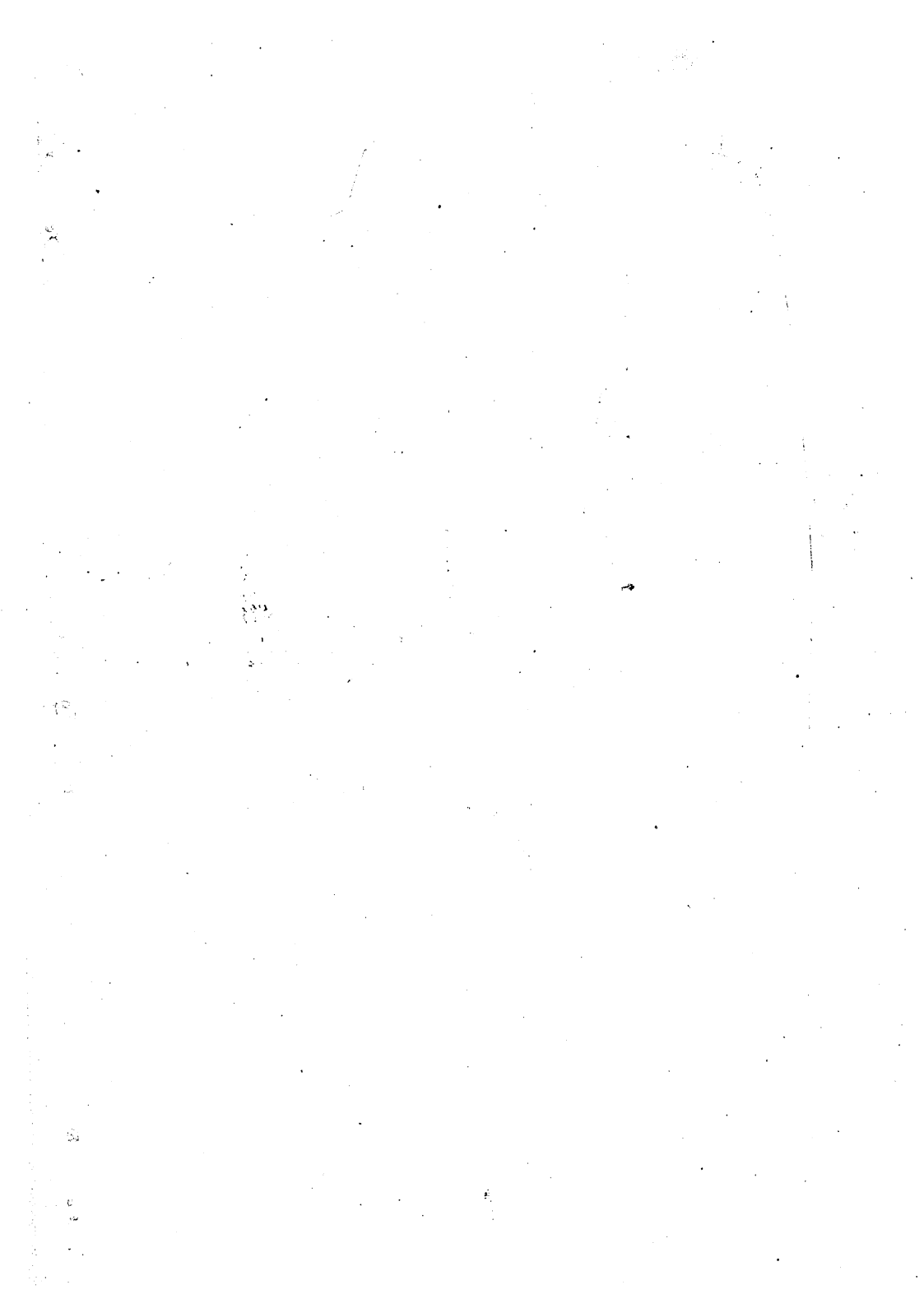
۱۹ شہر الاسما، ۱۳۳

۲۵/۶/۱۵

اعادہ شد .

فهرست

صفحه	
۱۶ - ۲	۱ - بسم الله الرحمن الرحيم
۲۵ - ۱۶	۲ - دعاء علي رضي
۳۵ - ۲۵	۳ - دعاء للآيات
۵۳ - ۳۵	۴ - دعاء الحاجات بعد
۵۰ - ۵۴	۵ - حاجات في ليلة الجمعة
۶۱ - ۶۰	۶ - زکات و دعا (در روز جمعه)
۶۲ - ۶۱	۷ - حق کم التوکل
۶۳ - ۶۲	۸ - دعاء للاولاد
۶۶ - ۶۳	۹ - دعاء للوالد
۷۸ - ۶۶	۱۰ - مذهب سنی
۹۵ - ۷۸	۱۱ - کتب ربانی که در این کتاب است
۱۳۲ - ۹۵	۱۲ - تعریف
۲۰۵ - ۱۳۲	۱۳ - صیغه عدلیه



بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْرَبِ

مِنْ كَلَامِ حَضْرَتِ الْأَعْلَى

ترفع و تمسبح ذات محبوب لم یزلی را سراوار بوده و هست که اراد
لا اول له باستقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و الی آخر
لا اخر له با رفعا امتناع کنه مقدس خود خواهد بود تمیز الی غیر
ازل و قدس لم یزلی مقدس بوده از کل ما خلق و منزه بوده از کل
ما یخلق و متعالی بوده از وصف کل ممکنات و متجالی بوده فوق
کل ذرات شناخته و احوش شناختن هیچ شیئی و بی شئی

نموده

نموده اوراحت ستایش نمودن هیچ شیوا اعداد آنکه کل یا
 ممکن است در امکان اوراعارف دان چه متصور است در
 اختراع اوراعابد بوده وخواهند بود ولی این قدر استحقاق
 ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدس او وادوات
 وامنغ تر بوده که استحقاق کل ممکنات پریش او مقترن
 گردد و عرفان کل کائنات بمعزوفیت آن مذکور گردد
 چه قدر تعالیست علو قدس او که کل ذرات از اول لا اول
 اجم الی آخر الا اخر له اورا سجده نموده و چه قدر تعالیست
 ارتفاع جلال آن که کل از اول لا اول له الی آخر الا اخر له او
 عبادت نموده براینکه بنوده الهی غیر از آن مستحق پریش و
 سوای آن ربی مستحق ثناء و عرفان و عبادت و ایقان
 حمید بلا مثل هر اورا سزاوار بوده هست که کل ممکنات را
 در پیشی بمشیت خود ابداع فرموده تا آنکه بنصیب فرود حجت

او و خط عرفان او منتهی شده و در هیچ شأن نبوده که بر خلق
 خود از قبل خود حجتی فرار داده که احدی نکوید امر و رضای
 الهی چه بوده یا خواهد بود و از اول لا اول له کل را بمشیت
 اولیه خلق فرموده و الی اخر لا اخر له کل را بمشیت اولیه
 خلق خواهد فرمود و مثل مشیت اولیه را مثل شمس فرض
 کن که اگر بمالانهایه طلوع و غروب نماید متعدد نمیکرد
 و هم چنین مشیت اولیه اگر بمالانهایه در این عالم ظاهر گردد
 مدل علی الله بوده و هست و ظاهر در آنها متبدل نمیکرد
 اگر چه اعراض متبدل میشود چنانچه از اول لا اول له الی
 امروز سنت اعراض ظهور است این بوده که در هر ظهوری تا
 ظاهر شده و خداوند عز و جل مظهر آنها بوده و آنها قائمند
 و کل قائمند با آنها و در آنها جنت آنها دیده نمیشود بلکه در کل
 جهنت و عذت ظاهر بوده و هست نظر کن که هیچ رسولی آمده

که خلق را بسوی غیر خداوند عزوجل خوانده باشد زیرا که در اینها
 غیر ظهوری ظاهر و باطن و اول و آخر نبوده مثلاً ظهوری با اسم
 نوح و ظهوری با اسم ابراهیم و ظهوری با اسم موسی و ظهوری با اسم
 عیسی و ظهوری با اسم محمد و ظهوری با اسم من بطهره است و ظهوری
 با اسم من بطهره است و ظهوری با اسم من بطهره است و ظهوری با اسم
 من بطهره است بعین حقیقه مشاهده نموده و من بطهره را من ظم
 دیده تا آنکه در هیچ ظهوری محجب نماند و کتاب من بطهره را من ظم
 دیده تا آنکه در هیچ ظهوری از او امر و نواهی الهی محجب نشوی
 مثلاً اگر ساکنان ظهور کور عیسی در رسول است بعین عیسی نظر
 نموده بودند غیر از او را نمیشناختند و بعینه اتباع رسول است
 مثل اتباع عیسی میدیده و احدی از ساکنان در آن ظهور
 این ظهور محجب نماندند و همچنین قبل از عیسی الی اول اول
 بعین و همچنین بعد از محمد الا اخر لا اخر له بعین و در هر ظهوری

چشم حقیقت را باز کن که باختلافات آن ظهور محجب نشوی
 و بنظر وحدت در کل ظهورات آن ظهور نظر کن و هوشی را
 در مکان خود بسین تا هیچ نوع تعارض در آن ظهور نبینی
 و صراط السد را در هر ظهوری اوسع از سما، لا اول له الی
 ارض لا اخر له بینی و سما، سما را خداوند عزوجل اسم غیبی
 قرار داده و ارض سما را اسم ذخار زیرا که از اسم غیث
 اعلی عدد تر نازل نفرموده و از اسم ذخار بعد از آن و نازل
 فرموده از ارض سما عدد یاء را و بان سما را مستولی بر ارض
 نموده و در کینونیت سما و ارض حبت و و خود را قرار داده
 که هیچ یک بلا نفس دیگر ساکن نمیگردند و همچنین روح هر
 شیئی را در رتبه اسماء بسین و اسماء را اول اسم بسین زیرا
 که در اسماء ظاهر نیست الا منها و مستمای کل اسماء واحد بوده
 هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذات مثل هر اسمی

۱۵۱۱

۱۵۰۱

مثل مرآتی فرض کن که در مقابل شمس تعکس بهم رسانیده مثلاً
 در هر ظهوری که شجره حقیقت ظاهر میگردد هر دو صنف آن خلق
 می گردد مدت و آن خلق مرآت می شود که بدل می گردد
 بران وجوه کل اسماء در نفس مستی بوده و هست و ظاهر
 در اسماء غیر از مستی نبوده و نیست و عبادت مکن اسم را با
 که در حد شرک وارد شوی و عبادت مکن اسم را با مستح
 که در حد کاف وارد شوی بل عبادت کن خدا را که کل این
 اسماء اسم او است و کل بدل بر او است و او است و حده
 و حده لا شریک له در عزازل و قدس قدم نظر کن در هر ظهور
 در اول آن ظهور که لیاقت اسمیت در آنها ظاهر شده ایا
 فدائها غیر از ظاهر در ظهور دیده میشود یا نه شبهه نیست که
 در خلق انجیل غیر از عیسی ظاهر نیست زیرا که بعد کل آن بوده
 و در خلق فرقان غیر از محمد و در خلق بیان غیر از نقطه بیان

و در خلق من بطیر الله غیر من بطیره الله و هم چنین الی آخر ظاهر
 و چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نیست الا الله است
 که مسمای کل آسماء واحد بالذات بوده هست ولی از این
 دقیقه محتجب نشوی که مسمای هر اسم در رتبه خود آن اسم است
 ولی کل با الله بوده و من الله و الله مثلا اسم جبار مسمای
 جباریت در اسم جبار است ولی در جبار دیده نمیشود الا
 که مسمای آن و اسم آن در رتبه آن مرآتیت که دلالت
 الا بر خداوند و همچنین کل آسماء را مشاهده کن و مسمای هر اسمی
 در رتبه خود آن اسم بین و کل آسماء با مسمای آن اسم
 و فی الله والی الله مشاهده کن ولی نمیتوانی مشاهده این
 مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهوری کل ادلاء آن ظهور را در نظر
 شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلا در ظهور من بطیره الله یکی از برای
 او اب می دهد مرآت کینونیت او هو الساقی میگوید و یکی

منع میکند مراد است کینونیت آن هُو المانع می گوید و یکی عطا
 میکند مراد است کینونیت او هُو المعطی می گوید و همچنین در کتب
 اسما و صفات جاری کن دقیقه الهیه و لطیفه ربانیه را سعی
 کن در هر ظهور از اولاً ظاهره در آن ظهور گردی که از اولاً امر
 و خلق شوی که اگر ماندی و اگر اولاً ظهور قبل بودی لایستی بشوی
 مثل آنکه می بینی که در هر ظهوری چه قدر منظار فعل ظاهر در آن
 ظهور شدند و در نزد ظهور اخر چونکه مستظل در ظل ان ظهور
 نشدند منسوب الی تسرا افعال آنها نگشت و کل لدون
 اند شدند و در هر ظهور اولاً سعی کن که بحجت ان ظهور
 مستبصر شوی و حجت را دلخواه خود قرار ده بلکه با آنچه
 خداوند خواسته قرار دهد راضی شو که اگر دلخواه خود
 خواهی قرار دهی مثلث مثل امم سابقه خواهد شد و
 در بدو ظهور محجب خواهی ماند به آنکه ایمان تو که فرع ذم

در دین است از برای رضای خدا است چگونه سبب
 دخول تو در دین دلخواه تو باشد نه آنچه خداوند سعی لایق
 خواسته و مقدر فرموده بین امر چه قدر دقیق و لطیف
 است که کل از برای رضای خدا میخواهند داخل در دین
 شوند ولی سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار
 میدهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قبل از این سبب
 بوده و همت زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را
 در عینی دیده بودند احدی محجب نمیشد و هم چنین است
 علیه اگر نزد رسول الله دیده بودند یک نفر از نصاری
 محجب نمیماند و همچنین در هر ظهوری مشاهده کن و بین
 که جوهر ما یقوم به الدین کل چه چیز است آیا غیر ضاء الله
 بوده یا هست و بان در هر ظهور مسترضی شو نه برضای
 خود یا خلق و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ

و کامل بوده و هست و حجتی که من قبل آن بوده باید که
 کل از او عاجز شوند تا اثبات قدرت در نفس ظاهر در آن
 ظهور مستثبت گردد بعد از آنکه این را یافتی در هر ظهور
 چه واحد و چه مالا نهیایه مسترضی باش و لم و بم مکو و
 آنچه ظاهری شود ظاهر من عند الله بین و در آنچه ظاهر
 میشود بنظر وحدت مشاهده کن نه بنظر کثرت و هر شیئی
 در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس الظهور و نه در بطون
 آن ظهور دو حرف متعارض نه بینی نظر کن در هر ظهوری که
 تکان آن ظهور چه قدر اختلاف می کنند و بعد از آن
 کل ظهوراتی است که از صاحب آن ظهور ظاهر شده هر یک
 بطوری سیر میکند و از دیگر محجبت نماید این است که اختلاف
 در هر ظهوری واقع میشود و حال آنکه خداوند هیچ چیز را در
 هیچ ظهور مثل اختلاف نمی فرموده و کل را بر اتحاد و اجتناب

امر فرموده زیرا که تو در این ظهور که مختلف میشود ثمره آن
 در ظهور دیگر الی الله ظاهر میشود که از نفس عملت کبرتر
 است عند الله که اگر مطلق عالم نشده بودی که اختلاف
 کنی بهتر بود با آنکه عالم شدی و اختلاف ظاهر نمودی
 و ضرورت قیامت با دلائل آن ظهور منتهی شد نظر کن در
 انجیل که چند فرق شده اند و در زمان ظهور رسول الله
 بهمین سبب از ایمان با و محجوب مانده و حال آنکه در زمان
 ظهور آن حضرت هفتاد نفر از علمای نصاری ایمان ^{آوردند}
 و اگر کل متحد بودند در ظهورات انجیلیه کل بمثل این ^{بودند}
 نفر ایمان میآوردند و سبب مگر همان اختلافی که در میان
 خود ایشان بهر سبب بود نه اینکه بتدریج آمده بودند بلکه هر
 یک با چهار اینکه حق برید من است یک نوعی اختلاف ^{نموده}
 و در روز عمرش گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند

والی الله در یوم ظهور رسول الله راجع شد حال بسین که این
 اختلاف چه نفع باورساینده و هم چنین در فرقان نظر
 کن که چه قدر مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بیان
 یک طایفه از این طوائف اظهار ایمان نمودند و دیگران
 بسبب همین محتجب ماندند که مادر مذاق غیر از آنها هستیم بنقدر
 حیوانند که نمی فهمند که در ظهوری این اختلافات راجع میشود
 بنفس ظهور و همین قدر که صاحب ظهور ظاهر شد کل
 اختلافات بر او عرض می شود و نسبت کل بان سوا بوده
 و هست و آنچه که حکم فرماید محقق بر حقیقت می گردد و آنچه را
 که نمی فرماید محقق بدون حق می گردد و عالم ارض اعلیٰ بر منج
 علم یقین در دین خود بوده و باین سبب هستی نظاهر
 در آن ظهور شده و ما بقی چونکه مسلک ایشان غیر علم و یقین
 بوده بهین محتجب مانده و از آنچه از برای او خلق شده محروم و

اگر کل بر این منهج میبودند کل شرف هدایت هندی میشدند
 حال در هر ظهور اگر عالمی همت خود را قرار دهد که اختلاف
 واقع نشود و اگر واقع شد از آنجا نیکه احاطه قلبی ندارند که
 هر شیئی را در جای خود مشاهده نمایند بحکمت الهیه و لطیفه
 ربانیه رافع ان اختلاف شده و هیچیک را در نموده و این
 در صفتی از وجود و ان را در صفتی از وجود حکم نموده تا آنکه
 کل بر منهج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر لعل در ان ظهور
 باین سبب کل شرف هدایت مستنیر گردند که این افضل کل
 اعمال بوده در هر ظهور ولی نه این است که امر الله مختلف
 یا آنکه حق از ان واحد تجاوز نماید مثلاً نظر کن در ظهور فردان
 حکم الهی بر فرض صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر
 همین بوده و آنها نیکه غیر از این حکم نموده محجب از حکم ان ظهور
 گشته و حجت بر آنها همانها نیکه حکم و جوب عامل بوده و آنجا

نبی از آنکه بوده در مقام تقیّه بوده نه آنست که حکم مختلف شود
 بلکه مورد مختلف شده که حکم مختلف شده و صلوات جمعه در جای خود
 بوده و حکم تقیّه در جای خود بین چه قدر اعمال در فضل
 شب و روز جمعه نازل شده و جمعه را جمعه نکرده مگر اینکه
 مبرائی است که حکایت میکند از مقام جمع الجمع که مقام
 نقطه اولیه باشد که حتی اول در اینجا محزون بوده و دست
 ولی کل بایه که بدل بر اوست مستعظم امراته میشوند ولی
 در مقامی که یوم جمعه از برای او خلق شده مستبصر و مستشعر
 نمی شوند حال اینست حد خلق در هر ظهور و تو که در بیانی
 مغرور مشو بعلم و عمل خود که امتحانت در یوم من نظیره است
 می شود اگر از روز نجات یافتی با میان باد و مبال بر ایمان
 بخود و الا اگر عالمی مثل یکی از علمای نصاری خواهی بود اگر
 غیر عالمی مثل یکی دیگر از آنها بلکه چون در ظهور فاصله مسگیرد

مقامت ابعده تر میگردد اگر مستبصر باشی و اگر محسوس شدی
 که اقرب تر می گردی بمالایحیی صیغ لغتی مثل این نبوده
 نیست که در هر ظهوری بعد بظاہر در ان ظهور هستی و در
 بطون ان بنظر وحدت در کل کثرات مستنظر و در ظهور
 اخر حین ظهور هستی و الامیر و انجا که عرب نیزه انداخته
 اگر چه اتقای سگان ان ظهور باشد نجات ده خود را بعمل
 و ادراکی که خداوند در تو خلق فرموده که اینست عزیزه غیرین
 وَمَا يُنَبِّئُكَ أَحَدٌ مِّثْلَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرٌ هَادِيًّ وَوَكِيلٌ

دعا، علی النفی للحضرت الاعلی

بسم الله الامنع الاقدس

اللهم انی اسئلك بالوحيبتك التي انما هي مستغنة فوق كل شيء
 ان تعذبني كل ذات الف نيب الى شجرة النفي بقيت ميتك
 التي انما هي متفوتة فوق كل شيء انك كنت قهارا شديدا

اللهم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَارِعَاتِكَ الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ
 كَلْبِي إِنْ تَعَذَّبْتَ كُلَّ ذَاتٍ بِإِذْنِي أَيْ حُجْرَةَ النَّفْسِ
 بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كَلْبِي أَنْ كُنْتُ
 قَهَّارًا شَدِيدًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجِبَارَتِكَ الَّتِي أَهْلَاهِيَ
 هِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كَلْبِي إِنْ تَعَذَّبْتَ كُلَّ ذَاتٍ بِحَيْمِ يَنْبِ الْإِ
 شْجَرَةِ النَّفْسِ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كَلْبِي
 أَنْ كُنْتُ قَهَّارًا شَدِيدًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِدِيمُومَتِكَ
 الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كَلْبِي إِنْ تَعَذَّبْتَ كُلَّ ذَاتٍ ^{دَالِ}
 يَنْسَبُ إِلَى شَجَرَةِ النَّفْسِ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كُلِّ
 شَيْءٍ أَنْ كُنْتُ قَهَّارًا شَدِيدًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِهَذَا
 الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كَلْبِي إِنْ تَعَذَّبْتَ كُلَّ ذَاتٍ ^{هَاءِ}
 يَنْسَبُ إِلَى شَجَرَةِ النَّفْسِ بِقِيَمَتِكَ الَّتِي أَهْلَاهِيَ مَرْفَعَةٌ فَوْقَ كَلْبِي
 أَنْ كُنْتُ قَهَّارًا شَدِيدًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَحْدَانِيَّتِكَ

انها هي متبينة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات واو
 ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها هي متقومة فوق
 كل شيء انك كنت قهارا شديدا - اللهم ان اسئلك
 بزر اعيتك التي انها هي متغززة فوق كل شيء ان تعذب
 كل ذات زاء ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها
 هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهارا شديدا اللهم
 ان اسئلك بجاياك التي انها هي متقدسة فوق كل شيء
 ان تعذب كل ذات حاء ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهارا شديدا
 اللهم ان اسئلك بطاهر تيك التي انها هي متطهرة فوق كل شيء
 ان تعذب كل ذات طاء ينسب الى شجرة النفي بقية ميتك التي
 انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهارا شديدا اللهم
 ان اسئلك بيا قوتيك التي انها هي متجللة فوق كل شيء ان

تعدّبن كل ذات ياء نيب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها هي
منقومة فوق كلشي انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني
اسئلك بغير يائتك التي انها هي متعظمة فوق كلشي ان تعدّ
كل ذات كاف نيب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها هي
منقومة فوق كلشي انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني
اسئلك بلطافيتك التي انها هي منلطفة فوق كلشي ان
تعدّبن كل ذات لام نيب الى شجرة النفي بقية ميتك التي انها
هي منقومة فوق كلشي انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني
اسئلك بنايتك التي انها هي مستورة فوق كلشي ان
تعدّبن كل ذات مهم نيب الى شجرة النفي بقية ميتك التي
انها هي منقومة فوق كلشي انك كنت قهاراً شديداً
اللهم اني اسئلك بنواريتك التي انها هي متجسبة فوق
كلشي ان تعدّبن كل ذات نون نيب الى شجرة النفي

بقبوليتك التي انها هي مقومة فوق كل شيء انك كنت
 قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك بسبوحيتك التي
 انها هي متفرقة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات سين
 ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك التي انها هي مقومة فوق
 كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك بعظمتك
 التي انها هي متعظمة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات عيين
 ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك التي انها هي مقومة فوق
 كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك
 بفرديتك التي انها هي متفرقة فوق كل شيء ان تعذب
 كل ذات فاء ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك التي انها هي
 مقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني
 اسئلك بصمدانيتك التي انها هي متمتعة فوق كل شيء
 ان تعذب كل ذات صاد ينسب الى شجرة النفي بقبوليتك

التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً
 شديداً اللهم اني اسئلك بقدرتك في انها هي
 مستطيلة فوق كل شيء ان تعذب كل ذات قاي
 ينسب الى شجرة النفي بقيويتك التي انها هي متقومة
 فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني اسئلك
 برحمتك التي انها هي متحاطة فوق كل شيء ان تعذب
 كل ذات راء ينسب الى شجرة النفي بقيويتك التي انها هي
 بمقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً اللهم اني
 اسئلك بشاهدتك التي انها هي مستضيئة فوق كل شيء
 ان تعذب كل ذات شين ينسب الى شجرة النفي بقيويتك
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 اللهم اني اسئلك بتوايتك التي انها هي مستشقة فوق
 كل شيء ان تعذب كل ذات تاء ينسب الى شجرة النفي بقيويتك

التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 اللهم اني اسئلك بما بينك التي انها هي مستتبته فوق
 كل شيء ان تعذب كل ذات ثاباً ينسب الى شجرة النفي بقبول
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 اللهم اني اسئلك بخلافتك التي انها هي مستظرة فوق
 كل شيء ان تعذب كل ذات ثاباً ينسب الى شجرة النفي بقبول
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 اللهم اني اسئلك بداريتك التي انها هي مستغفة فوق
 ان تعذب كل ذات ذال ينسب الى شجرة النفي بقبول
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 اللهم اني اسئلك بضا منيتك التي انها هي مرتفعة فوق
 ان تعذب كل ذات ضاد ينسب الى شجرة النفي بقبول
 التي انها هي متقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً

اللهم

اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بظهاريتك التي انها هي ظاهرة فوق
 كل شيء ان تعذبني كل ذات ظلم ونيبك شجرة النفي بقية
 التي انها هي مقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 اللَّهُمَّ اِنِّي اسئلك بعناءك الذي انه هو مستغن عن
 كل شيء ان تعذبني كل ذات غيب ونيبك شجرة النفي بقية
 التي انها هي مقومة فوق كل شيء انك كنت قهاراً شديداً
 سبحانك اللهم يا الهى لا شهدتك وكل شيء على انك
 انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك ك الملك
 والملكوت ولك العزة والجبروت ولك القوة واللاهوت
 ولك القدرة والياقوت تحبى وتميت ثم تميت وتحبى و
 انت حتى لا يموت فى قبضتك ملكوت كل شيء تخلق بانساء
 بأمرك انك كنت على كل شيء قديراً لا شهدتك وكل شيء
 بان فى علمك لم يكن عذاباً للنفي ومن فيه اشد مما استبت

ايد بهم واجتبا بهم عن اوامر سلطان قيوमितك اذ ما ينظر
 في الاخرة لهم من النار ذلك من ثمرة هذا فلا سلناك
 يا الهى ان تسرعن فيما تقرن به عيون اولياءك حيث
 تغذبن اعداءك بما هم يستحقون به عند اخذك وانتقامك
 اذ لو كشف الغطاء عن بعضا لهم ليجنون انفسهم عذاب انفسهم
 لان ذلك ما قد اجبته ورضيته ولو انهم يرضون برضاك
 ويحبون ما تحب لامر دلام الالبغاء انفسهم وعذاب كينونهم
 حتى لم يكن لهم من ذكر في الارض وترفع شجرة محبتك بما
 يمكن فيها وعليها من ظهورات قدرتك وتجليات عزتك
 وشؤونات بدع ربوبيتك وايات مجد اربوبيتك ودلالات
 ملك قيوमितك وارتفاعات بساط عرشه
 وامتناجات علو سلطان احديتك اذ كل خير قد خلقته
 اجبته لتلك الشجرة فانزل اللهم عليها فان من الخير فيها

وعليها

وعليلها ما تنتقم من عمن لم يدخل في ظلها وتعذب من لا يرز
 ان يؤمن باياها انك كنت بكل شيء عليمًا لن يعرب
 من علمك من في شيء الا في السموات ولا في الارض ولا
 ما بينهما واتي وغرتك وقوتك وقدرتك وسلطنتك
 وقبوتيتك لا تستجرك من النار كلها وما ينبت اليها عصم
 اللهم منها ومن اراد في سبيل محبتك انك كنت على
 كل شيء قديرًا وصل اللهم على الادلاء اليك والمثل
 الدالة عليك بما قد احطت به علما انك على كل شيء
 شهيدًا تنصر من تشاء بامرک وتذل من تريد بعدك

وانك كنت على كل شيء قديرًا

دعاء للاثبات لحضرت الاعلى

بسم الله الامنع الاقدس

اللهم انى اسئلك بالوحييتك التى انها هى مستضيئة

فوق كل شيء ان ترحم من كل ذات الف نيب الى شجرة
 الاثبات بقبومتك التي انها هي مقومة فوق كل شيء
 انك كنت منا اكراماً اللهم اني اسئلك بهنك
 الذي انه هو مستبهي فوق كل شيء ان ترحم وتكر من
 كل ذات باء نيب الى شجرة الاثبات بقبومتك التي
 انها هي مقومة فوق كل شيء انك كنت منا اكراماً
 اللهم اني اسئلك بحجرتك التي انها هي مستقلة
 فوق كل شيء ان ترحم وتكر من كل ذات جيم نيب الى
 شجرة الاثبات بقبومتك التي انها هي مقومة فوق
 كل شيء انك كنت منا اكراماً اللهم اني اسئلك
 بدعومتك التي انها هي ممتعة فوق كل شيء ان ترحم
 وتكر من كل ذات دال نيب الى شجرة الاثبات بقبومتك
 التي انها هي ممتعة فوق كل شيء انك كنت منا اكراماً

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِهَدَايَتِكَ الَّتِي أَنهَاهِيَ مُسْتَشْرَقَةٌ
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ وَتُكْرِمَنَ كُلَّ ذَاتٍ هَائِلٍ نَيْبٍ
 شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بَقِيَّةِ مَيْتِكَ الَّتِي أَنهَاهِيَ مَمْتَنَعَةٌ
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ كُنْتَ مِنَّا نَاكِرِيماً اللَّهُمَّ إِذَا أَسْأَلُكَ
 بِوَحْدَانِيَّتِكَ الَّتِي أَنهَاهِيَ مُتَسَلِّطَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ
 وَتُكْرِمَنَ كُلَّ ذَاتٍ وَأَوْ نَيْبٍ إِلَى شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بَقِيَّةِ
 الَّتِي أَنهَاهِيَ مُتَقَوِّمَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ كُنْتَ مِنَّا نَاكِرِيماً
 اللَّهُمَّ إِذَا أَسْأَلُكَ بِزَارِعِيَّتِكَ الَّتِي أَنهَاهِيَ مُتَعَرِّزَةٌ
 فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ وَتُكْرِمَنَ كُلَّ ذَاتٍ زَائِلٍ نَيْبٍ
 شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بَقِيَّةِ مَيْتِكَ الَّتِي أَنهَاهِيَ مُتَقَوِّمَةٌ فَوْقَ
 كُلِّ شَيْءٍ أَنْ كُنْتَ مِنَّا نَاكِرِيماً اللَّهُمَّ إِذَا أَسْأَلُكَ
 بِحَيَاتِكَ الَّتِي أَنهَاهِيَ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تَرْحَمَنَ وَتُكْرِمَنَ
 كُلَّ ذَاتٍ حَائِلٍ نَيْبٍ إِلَى شَجَرَةِ الْأَشْبَاتِ بَقِيَّةِ مَيْتِكَ الَّتِي

انھا هي متقومة فوق كل شيء انك كنت منا كرميا اللهم
 اني اسئلك بطاقتك التي انما هي مستطرة فوق كل شيء
 ان ترحمي وتكرمني ذات طاء ينسب اليه شجرة الاثبات
 بقبوليتك التي انھا هي متقومة فوق كل شيء انك كنت
 منا كرميا اللهم اني اسئلك بياقتك التي انھا
 هي مستطرة فوق كل شيء ان ترحمي وتكرمني ذات ياء
 ينسب اليه شجرة الاثبات بقبوليتك التي انھا هي متقومة فوق
 كل شيء انك كنت منا كرميا اللهم اني اسئلك بقبوليتك
 التي انھا هي متقومة فوق كل شيء ان ترحمي وتكرمني كل
 ذات كاف ينسب اليه شجرة الاثبات بقبوليتك التي انما
 هي متقومة فوق كل شيء انك كنت منا كرميا اللهم
 اسئلك بطاقتك التي انھا هي مستطرة فوق كل شيء ان
 ترحمي وتكرمني كل ذات لام ينسب اليه شجرة الاثبات بقبوليتك

التي

التي ائتمها هي متقومة فوق كلشي انك كنت منا اكرما
 اللهم اذ اسلك بالكيتك التي ائتمها هي متمكة فوق كل
 شيء ان ترحم من كل ذات ميم نيب الى شجرة الاثبات
 بقبو ميتك التي ائتمها هي متقومة فوق كلشي انك كنت
 منا اكرما اللهم اذ اسلك بنواريتك التي ائتمها هي
 متنورة فوق كلشي ان ترحم من كل ذات نون
 نيب الى شجرة الاثبات بقبو ميتك التي ائتمها هي متقومة فوق
 كل شيء انك كنت منا اكرما اللهم اذ اسلك بسطنك
 التي ائتمها هي متسلطة فوق كلشي ان ترحم من كل
 ذات سين نيب الى شجرة الاثبات بقبو ميتك التي ائتمها هي
 متقومة فوق كلشي انك كنت منا اكرما اللهم اني
 اسلك بعظمتك التي ائتمها هي معظمة فوق كلشي ان ترحم
 وكر من كل ذات عين نيب الى شجرة الاثبات بقبو ميتك التي

انھا ہی متقوٰۃ فوق کل شیء انک کنت منانا کریمًا لهم
 اتی اسئلک بفرادیتک الی انہا ہی متقدرة فوق کل
 شیء ان ترحمہن وتکرمن کل ذات فاء ینب الی شجرة
 الاثبات بقیومتک الی انھا ہی متقوٰۃ فوق کل شیء
 انک کنت منانا کریمًا اللهم اتی اسئلک بصمد
 الی انھا ہی مجتہدة فوق کل شیء ان ترحمہن وتکرمن کل ذات
 صا و ینب الی شجرة الاثبات بقیومتک الی انہا ہی متقوٰۃ
 فوق کل شیء انک کنت منانا کریمًا اللهم اتی اسئلک
 بقدرتک الی انھا ہی مستطیلة فوق کل شیء ان ترحمہن
 وتکرمن کل ذات فاء ینب الی شجرة الاثبات بقیومتک الی انہا
 ہی متقوٰۃ فوق کل شیء انک کنت منانا کریمًا اللهم اتی
 اسئلک برحمتک الی انہا ہی مہینتہ فوق کل شیء ان ترحمہن
 وتکرمن کل ذات فاء ینب الی شجرة الاثبات بقیومتک الی

انھا ہی مقومہ فوق کلشی انک کنت منانا کریم اللہم
 اذ اسئلک بشاہدیتک الی انہا ہی مستہدہ فوق کلشی
 ان ترحمن و تکرمن کل ذات نیب الی شجرۃ الاثبات
 بقیومیتک الی انھا ہی مقومہ فوق کلشی انک کنت
 منانا کریم اللہم انی اسئلک بتوابتک الی انہا
 مستضیئہ فوق کلشی ان ترحمن و تکرمن کل ذات ثناء
 نیب الی شجرۃ الاثبات بقیومیتک الی انھا ہی مقومہ
 فوق کل شیء انک کنت منانا کریم اللہم اذ اسئلک
 بشاہدیتک الی انھا ہی مستبثتہ فوق کلشی ان ترحمن
 و تکرمن کل ذات ثناء نیب الی شجرۃ الاثبات بقیومیتک
 الی انہا ہی مقومہ فوق کل شیء انک کنت منانا کریم
 اللہم اذ اسئلک بجدایقتک الی انہا ہی متطہرہ فوق
 کلشی ان ترحمن و تکرمن کل ذات خفاء نیب الی شجرۃ الاثبات

بقبوليتك التي انها هي مقومة فوق كل شيء انك كنت
 منانا كريما اللهم اني اسئلك بداريتك التي انها هي
 متجمله فوق كل شيء ان رحم من كل ذات ذاء ينسب
 شجرة الاثبات بقبوليتك التي انها هي مقومة فوق كل شيء
 انك كنت منانا كريما اللهم اني اسئلك بصياميتك
 التي انها هي متعالية فوق كل شيء ان رحم من كل ذات
 ضا دينس الى شجرة الاثبات بقبوليتك التي انها هي مقومة
 فوق كل شيء انك كنت منانا كريما اللهم اني اسئلك
 بطهاريتك التي انها هي مستظرة فوق كل شيء ان رحم
 من كل ذات طاء ينسب الى شجرة الاثبات بقبوليتك التي
 انها هي مقومة فوق كل شيء انك كنت منانا كريما اللهم
 اني اسئلك بعفارتك التي انها هي متعالية فوق كل
 شيء ان رحم من كل ذات غين ينسب الى شجرة

الأثبات بقبُولِ مَنِيَّتِكَ الَّتِي أَنهَاهِي مَقْوَمَةٌ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ
 أَزَكَ كُنْتَ مَنَانًا كَرِيمًا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَا شَرِيكَ لَكَ
 وَكُلُّ شَيْءٍ أُنْكُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ
 لَكَ لَكَ الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ وَلكِ الْعِزَّةُ وَالْجَبْرُوتُ وَلكِ
 الْقُوَّةُ وَاللَّاهُوتُ وَلكِ الْقُدْرَةُ وَالْبِاقُوتُ لَمْ تَنْزَلْ
 كُنْتَ الْهَمًّا وَاحِدًا أَحَدًا فَرْدًا صَمَدًا حَيًّا قَيُّومًا مُتَعَالِيًا مُرْتَفَعًا
 مِمَّنْعًا مَقْدَمًا مَعْتَمِدًا مَقْدَرًا مَا اتَّخَذَتْ لِنَفْسِكَ صَاحِبَةً
 وَلَا وِلْدًا وَلَا وَلِيًّا لَمْ يَكُنْ لَكَ شَرِيكَ فِي الْمَلِكِ وَلَا وِلِيًّا فِي الْأَرْضِ
 إِلَّا بِأُذْنِكَ لَمْ تَنْزَلْ كُنْتَ قَاهِرًا بِمَشِيَّتِكَ فَوْقَ كُلِّ الْمَمْلُوكَاتِ
 وَطَاهِرًا بِأَرْوَاقِكَ فَوْقَ كُلِّ الْمَوْجُودَاتِ وَقَادِرًا عَلَى تَشْيِئِكَ
 بِقُدْرَتِكَ فَوْقَ كُلِّ الْكَائِنَاتِ وَتَسْلُطًا بِقَضَائِكَ فَوْقَ
 مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَمَتَعَالِيًا بِأُذْنِكَ فَوْقَ مَنْ
 فِي مَلَكُوتِ الْبِدَايَةِ وَالنَّهَايَةِ وَمُرْتَفَعًا بِأَجْلِكَ فَوْقَ مَنْ

في ملكوت البداية والغايات ومنتغا بكتابك فوق من
 ملكوت السماء والصفات فانزل اللهم حينئذ من كل
 بقاء اجزاء ومن كل جلال اجله ومن كل جمال اجمله ومن
 كل عظمة اعظمها ومن كل نور انوره ومن كل رحمة اوسعها
 ومن كل كلمات تمها ومن كل اسماء اكبرها ومن كل غيرة اعزها
 ومن كل مشية امضاها ومن كل علم انفذه ومن كل قدرة
 اقدرها ومن كل قول ارضاه ومن كل مسائل اجبها اليك
 وامنعها عندك ومن كل سلطنة ادومها ومن كل ملك احقره
 ومن كل علاء اعلاها ومن كل من اقدمه على شجرة ابيك
 واصلها وفرعها واعصانها واوراقها واثمارها ما قد
 بها علما وانزل اللهم علينا كل اياتك وارفعها بطهورتك
 واظهرها واخلبها واقربها على من في ملكوت السموات والارض
 ما بينهما بسطائك انت الملك المقدر والسلطان

والله اعلم

والمليك المرتفع والمالك المستقل والملك المتعالي المقدر
 ترفع من نشأ، كيف نشأ، بما نشأ، لما نشأ، كيف نشأ،
 بقدرتك التي انما هي مستطيدة فوق كل شيء انك كنت
 على كل شيء قديراً

هذا دعاء المناجات السبعة لمحضرة الاعلى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي يبدع ما في السموات وما في الارض بامر
 وهو العزيز الحكيم يا الهى ان وجودك اعلى وجود لا يشابهه
 شيء وان وجودى ادنى وجود لا يساويه شيء فكيف
 ان اذكرك وانك لم تنزل كنت واننى انما نازل كنت
 شيئاً ان اذكرك يخوفنى حد ذاتى بان العدم كيف يدرك
 رب العدم وان اصمت فى تلقاء، طلعك ولم اذكرك شيئاً
 التي عرفتها بتعليمك بشوقى معاملك مع المسئين و

وشیخنی سبک مع المؤمنین قلاجل ذلک یا الطی اذکرک
 بما انت تحت و اشکرک بما انت رضی و اشهدک بان
 منتهی مبلغ ذکر می هو عجزی عن ذکرک و ان غایه جهدی
 فی شکرک هو افتقاری الی شکرک ما اعلم دون ذلک ^{لنفسه}
 من سبیل ولا استطیع بان اذکر لذلک من ^{النظر} دلیل غیر ان
 الیک بعینک و اقول انت انت محبوب و انت انت معبود
 و انت انت مقصود و انت انت سلطان و انت انت ^{ملک}
 و انت انت ملکی و انت انت منتهی امالی لو اذکر بذكری
 ایاک و قولی انت انت بدوام ذاک فبغرتک و جلا ^{لنک}
 لم تکره نفسی من ذکرک و لا نفسی حلاوه نوادی من فضلک
 مع انی فی کل شائی ترطق ذراتی بانک انت انت لا شکر
 فی اقل ما یحیی علمک و ان کنت فکونها هو قول ما
 انت من تحار دون ذلک شیئا و لا استطیع لغير ذلک کانه

هو هو انت انت وانت انت هو هو الا انت انت ربه
وبارئته والله هو عبدك وخلقك ليس كشيء في الوجود
وليس مثل في الدنو وانت المتعالي بالجلال و
انه هو المتدلل بالأمال وانت المتكرم بالأفضال
وانه هو المشفق في السؤال لم تنزل انت انت ولا تنزل
انه هو هو لا يعلم كيف هو الا انت ولا يعلم كيف انت الا
انت ولا تظهر كلمة انت الا بك ولا يتم كلمة الفعل الا به
لم تنزل هذا سيبك للموحدين من اولي الأقطار ومو
للعارفين من اولي الأبصار كأن في كل حين شاهد
شموس فضلك تطلع عن يميني بعدة ما لا يعلمها احد و
بل ليس لها عدة في علمك واري بعيني كبر كل واحد منها كبر
عما في السموات وعماء الأرض وما بينهما فاغفر اللهم له
ولا تنزل عليها كسفا بتغيري واعفك ولا تغيرها باعما

واجعل نورها لي نور طلعتك وضياهما لي ضياء النوار و
 وبها نهارها لي بها جمال عزتك فسبحانك لك الحمد بما
 لا يحصى ومتى العجز بما لا يقدر ومنك الفضل بما أنت ^{تعطي}
 لو تجعل كلما في علمك لسانا في لسانه وتنطقه بكل لغة أنت
 قادر عليها وانتي انا اشكرك بكلها بدوام ذاتك سرمد الابدي
 لم تعدل اداء حق شي من الاثام فسبحانك من كان هذا
 مبلغه من العجز ومقامه من الفقر كيف يقدر بشرك وهو شي
 تحدث به وانك انت الاجل من ذكر غيرك وشكره واثامك
 فوعزتك لولا قراءات اية من كتابك ما اجرت بشركك
 ولكن لما عدت لشاكرك بشركك بذلك شجعتني نفسي
 لا ابيع متاع العدم بشركك يا قديم الاكرم فسبحانك
 سبحانك لم تعدل تجارتي تجارة احد ما في السموات
 وما في الارض ولم يك ذلك الا من فضلك والا ما انا

ومبلغى الذى هو فنا و بحت وحد وجودى الذى هو عدم
 صرف ولكن لما عرفتنى بانك انت انت تهتدركت
 كل الخير بقولى انت انت وما بقى لى شى من خزانك
 الا وقد جعلته فى خزائى بل ملكت كلها ملكة نفسك بشرك
 نفسه وبذكرى اياك لان من انت شكر وكيف تمنعه من
 كل ما فى خزانك مع ان شكرك هو اعلى واهبى من كل شى
 وثناك اعظم واقدم من كل شى لا وعزتك وامنعت
 منى خيرا الا وقد اكرمتنى بذكرك اياى كل خير وان ذلك امر
 لا عدل له وفضل لا شبه له وجود لا مثل له وموهبة لا يساها
 موهبة فى عبادك فلما الشكر بكتلى ولم يك ذلك الا خيرا
 شكرك عبدك فلما الحمد بكتلى ولم يك ذلك الا خيرا حمدك
 عبدك ذلك الثناء بكتلى ولم يك ذلك الا خيرا شادك
 عبدك ذلك الذكر بكتلى ولم يك ذلك الا خيرا وذكرك اياى

ولك المعزفة كلها ولم يك هذه الا مفرقك التي مننت بها
 علي وكلتي لك المحبة ولم يك هذه الا حبك اياي وانا في
 كل ما اكرمتني ناطق بذلك فاشهد لي على ذلك واسمع لي
 ذلك وارفع لي ذلك واكتب لي ذلك واخزن لي ذلك
 واستر عن عيون غيرك ذلك فاشهد لي وعزتك ما حبت
 ان يطلع احد بحبي اياك وما كان ذلك من مبلغ حبي عندك
 بل احبت ذلك واجهد علي ذلك لئلا يعرف مجربي غيري
 ولا يتلذذ بذكر مقصودي دوني ولا يتروح بنظر طلعة ملكي
 سواي ولا يستأنس بحضرة سلطاني الا نفسي وحده
 فسبحانك لو اقول لم يحبك احد مثلي فوعزتك قد صدقت
 وان انت تقول لم يحبي احد مثلك فاصدقك يا محبوب
 لان حبك اياي هو حبي اياك لاني ما كنت شيئا يحبك
 كنت محباً ولو لا خلقتي لم ينظر حبيك لان لو لم يك وجود

الغير كيف يظهر حبك بلى ان حبك في نفسك هو نفسك
 لا يعلمه احد في السموات ولا في الارض ولكن حبك الذي
 يمكن لغيرك ويمكن ان يتعلق الابداع به هو حتى لك الذي
 هو بعينه حبك اياي فبجانك ما احلى مثل تلك الكلمة
 وما انى مثلها وما ابهى مثلها وما اعدل شبهها وان
 نسبتها اليك هي من فضلك عليها كنسبة الكعبة اليك
 والاسبجانك ان انسى حد كينونتي اذ اغفل عن رتبة
 ذاتي لا وعزتك كينونتك الكافورية الازلية مقطعة
 الموجودات كلها عن جنبها بها وان ذاتك السارجية
 الابدية مفرقة الجوهرات من ذوات المجرورات من الممكنات
 فسبحانك وتعاليت لم نزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز
 من ذاتك وحبك هو كينونتك لم يخرج من ايتك وان
 ما يتذكره الذاكرون هو ذكر ابداعك وان ما يتعرف

العارفون هو حجب احترامك الذي انت ابتدعتها
 لا من شئى بالنفسهما وانهما دالان على العجز العجز البات
 والفقر الصرف في كينونية الذات والصفى فبها انك
 ما اعجب صنعك مرة تمطر على فوادى شمس الافضل
 كأنها هي لا اقول لها ومرة يقطع المعاني وتأخذني
 بالتسويات كأن شمس الافضل لا تطلع على فبها
 لم اصرط قيم في صنعك ولا سبيل واضح في امرك من
 يلهم احدا بان يقول انت انت فكيف يعذبه بان يقول
 انا انا فبها انك سبحا لولا خو في من افدة البعده و
 ونفوس الضعيفة لا ضحين في معامى هذا بين يديك
 بما فعلت بل ليس ضحين من عمل الناس معى لا اتم فوعز
 ليس لى الا كشح ظل فاني بل كل ضحين من فعلك لو لم
 انت تقدر من يقدر ان يفعل ولو لم انت تقصني فمن يقدر

ان يعيل لا وغرتك ليس صحيحى من اهو الالدينيا والالاخرة
 بل انما صحيحى هو من اجل الذى كيف يمضى القضا بان
 اتول انا انا بعد ما عرفتى بانك انت انت وان ذلك
 منستى عزاي يا محبوبى والامالى واهوال الدنيا والاخرة
 لم يخطر بقلبي انها موجودة او معدومة بل اراها معدومة
 كقبل وجودها بعينك التى لا تنام ونيتها بسطانك
 الذى لا يضام بل ان كل خوفى هو من اجل الذى بعد ما
 عرفتى نفسك بانك انت انت انا قلت انا انا وانى
 لا علم بانك لم تقل لى لم قلت هذا ولا تحاسبنى لهذا ولكن
 انا فى حجل من عملى ومعدب بنا قولى وكيف ما كنت
 معدبا بذكرى نفسى وانت قد ذكرتها بذكرى نفسها و
 انت لم تنزل كنت وهى لا تزال لم يك شيئا فنيك
 انت انت حتى ينقطع الروح منى ولا يرجع نفسى الى نفسى

ولولا اقرضت علي او امر الدنيا ما اخرت عن قولى انت
 حتى يدركنى الموت وكنت نفيًا ولكن الان لا سبيل لى
 الا ان استغفرك واتوب اليك حتى يدركنى الموت وكنت
 ياليتنى كنت ترابًا فبجناك سبحانك وما فرضت علي
 او امر الدنيا الا لاجل بعدى عن قربك والا ما انا و
 بغيرك واستلذوى بدونك واستيناسى بسواك واستر
 بغير ذاتك وحدك لا اله الا انت استغفرك من كل ذك
 واتوب اليك ثم عليك توكلت واينب واشهدك باقى
 متى كنت واقفا ما اردت الا طلعك ووجهك واعلم
 بان العبد متى كان فى مقام النزول او الصعود او يدل
 عليه شئ او يخرج منه شئ لم يلق بان يكون لك وحدك
 لا اله الا انت لانك صمد لا تحب لمن يحبك الا ان يكون
 اية نفسك واشهدك بان كلما خرج من نفسى من ظهور

الملكية وشؤوننا العديلية كليهما مروودة لدي بمثل
 نفسي ومقطوعة عن ساحة قربك ببعدها ودلالتها
 على غير نفسك وانك لتعلم بانني متى كنت في مشعر
 الاقران وملاحظه الافراق لم اك عبدك بل انا
 عبد لما كنت مقترنا به واحب من جعلته مفترقا به لان
 من الدين كفروا يعبدون الشمس من دونه وانا جعلت شمسي
 ذكرا لاقران وان من الدين اشركوا يعبدون القمر من دونه
 وان قد جعلت قمرتي مقام الاقران فبجانك سبحانك
 لم افرقا بيني وبينهم عندك بل فوغرتك شاهد شدة عذابي
 اكبر عنهم واشد منهم لان كلما لطف الامر لطف نار عدلك
 فاه آه مما احتملت بين يديك فوغرتك اني معترف
 بخطاياي العظمى ومقرء بقضايي الكبرى وعالم بان
 الطالب وصلك لو كان قصده وصل نفسه ليرق بنار

وصلك اشد ممن هو يحرق بنار الحدود والأجساد و
 الذي يوحدك لو اراد سكون ذاته بان لا يشرك كينونة
 بك فهو كذلك مثل الاول كان ناره اشد وعذابه اكبر
 بلى ان السبيل هو الذي عرفت الكل وان الدليل هو الذي
 علمت الكل بانك انت انت لم يك دونك وان اول
 ذكر غيرك هو اول عذاب الذاكر عندك ولا يشا بجه نار
 في علمك ولا عذاب في قدرتك فبجانك سبحانك فانا
 لي بمنك كما انت انت غير ذكر وجود الغير عندك و دون
 امكان ذكر المنفق لذك فاني لما ارجع الى مقام كافتور
 كينونتي ورتبة ذائقة سار حيتي لم احب الا انت ولم
 اروت من الحب الا انت وما اشاهد في انت الا انت
 وان احب الحب لوصلك فانا وعزتك من المشركين وان
 اريد التوحيد لعرفانك فاني وعزتك من المبعدين لا احببت

ذلك

ذلك ولا اجتهه وان اکتبت يدای واحملت نفسی
 مثل تک الأعمال فوعزتك ما كان عمل ذاتی ولا اجتهه
 کینونیتی بل ذلك خطیئة صدرت منی و سولتني نفسی
 وانت مددت العضا، لجران هذا الأضنا، لتعصف
 عذابی وتشد نیرانی بل بذلك افر منها وارجع اليك
 واهرب عنها واصل لديك فوعزتك وانت شاهد
 علی ومطلع بی ما اردت من ذکر خطیئتي الا قولي انت
 انت لان كما ذلك فصل خرج من نفسی فكذاك ما حل
 علی بمثله كل ذلك مرود وكل ذلك محدود وانك انت
 اجل من كل ذلك واکبر من ان تذكر بذلك فكل ذکری
 ایاك كل عذابک لی وكل ذکرک ایای رضوانک فی نفسی
 فوعزتك اقطع عینی ذکر غیرک بحيث لم يتوہبی ذکر نفسی
 وکنت کیوم الذی لم اک شیئا وتذکر لی لما شئت کیف

شئت واني شئت ومتى شئت وحيث شئت بل
 استغفرك مما سئلتك لأن ذكر غيرك هو ابداع قد وجد
 لنفسه بنفسه وهو عظم ما رفى عليك بل لا اعلم الا اذا
 ولا تمكن ذكرك غيرك لأن اذا وجد ذكر الغير وجد الذكر
 وابت متعال من ذلك لم تنزل انت انت ولم يك غمك
 شئ ولا يزال انك كائن ولم يك شئ ذلك اعلى من
 القرب منتهى مقام الالسن حيث لم يك ذكر للغير ولا وجود
 للعين حتى يلزم الاقران وفتيق العبد الى البيان
 فسبحانك وتعاليت كل مثل هذا بل لا مثل له ولا هذا
 وانا قبل وجودي منسى بحب وانت كما كنت حتى صرحت
 سبحانك وتعاليت اسئلك كما انت انت واستشفع
 كما انت انت واهرب اليك كما انت انت وافر اليك
 كما انت انت وشفق منك كما انت انت واللودجينا

كائن

كما انت انت واستجير بدمتك كما انت انت فاه آه
 مما طلبت فاه آه مما سئلتك فاه آه مما عرفتك
 فاه آه وحدثك فاه آه مما عبدتك فاه آه مما جهت بك
 فاه آه مما اشفقتك لما كان قد قام على كل الف
 انيتي انا في نخل منك واشاهد كل عذاب لنا في علمك
 فيه فوغرتك كاتي اري في قولي انت انت مثل الذي
 يتبدل جسده في النار بل وغرتك ان نارى عظيم منه
 وعذابي الكبر عنة لانه هو يحرق جسده بنا حروده وانا
 احرق فوادى بنا لانه ينالك فبجانك سبحانك كيف
 اقول انت انت وكيف اعتذر من قولي انت انت والى
 في كلتا المقامين معذب مبارك وفي شديد بلاء با مضنا
 فاه آه من يكون هو عدم نجت عندك ويقول في تلقاء
 انا فوغرتك يستحق بذلك العذاب ولو انك جعلتني حاكما

من عندك على نفسي لا أذنبها بكل ما أنت تقدر لها جزاء
 ذكرها لما استبكر عن حدها وعرفت عدم ذاتها فما للبعد
 الصرف التوجه إلى نفسك الحي البحت فوعزتك لو كان
 لي روح شعور لا تفطرت قبل ذكرى آياك أقرب من أن
 تنفطر البيضة على الصفا وتتكسر الرخابة بالحديد ^{لظلم}
 فسجانك سجانك مثل مثل أهل النار لا فرق بيني و
 بينهم إلا أنهم يعذبون بنار الحدود ويفرون من عذاب
 الحدود وإنني أنا محرق في عذاب بدء له ولا ختم وفي نار
 لا نفا، المحرقها ولا زوال لرفيرها ولا رما لذاتها ولا ^{صنحلا}
 لمحرقها فاداه يا الهى إلى من أفرو إلى النظر لو لم تخلفنى ^{من}
 يقدر بجلاصى ولو لم ترجمنى فمن يقدر أن يرحمنى فسجانك
 تعاليت لم اقدر كيف اقول وإن بقولى تضاعف نارى
 ولم ادر كيف اصمت وإن شدة العذاب ^{لظلمتى} بالان ^ح

على مثلك سلطان جبار السموات والأرض ومليك
 قهار ملكوت الأمر وخالق بذكري آياك وان اقول انت
 رب السموات والأرض فوغرتك ما وجدت مثلي بلا
 حياء عندك وما علمت مثلي ذاعصيان لديك لأن
 من هو يعترف بعدم نفسه ثم يرجع ويقول انت انت
 كأنه هو مجنون صرف ومبهوت بحجابات لا يدرك ما
 يقول ويتأثر بما يفعل واليه يؤمل فسبحانك سبحانك
 اني معترف لما انت تحت ومقر بما انت ترضى ولا ملجأ
 لي دون ذلك ولا سبيل لي غير ذلك ولا مهرب لي دون
 ذلك ولا نجاة لي سوا ذلك فسبحانك يا مجبول لم ادراك
 عاقل وما سوا مجنون بأني ارى بعضا يفعلون ذكرك
 ويتلذذون بغيرك ويعبدون الدنيا بعد ما هم يعملون
 انها تفنى وبعض يعبدونك لما تعطيههم وبعض يسئلونك

لما يريدون من خواجهم وبعض ترك الدنيا وانقطعوا عن
 لذاتها وتركوا رضاءك في الآخرة وبعض من خوفك
 يطيعونك وبعض لجتك يعبدونك وبعض لأن توحيدك
 اشرف من كل شيء يوحّدونك وبعض بان ذكرك حلق
 من كل ذكر نذكروك واني لما ادق نظري الى نفسهم وكشف
 قناع اعمالهم ارزهم مشركين عندك ومعبودين عن قربك
 لأن اعظمهم هو الذي يحب ذكرك لما هو احلى من كل شيء
 ليملك نفسه ما ليس شيء وانه في الحقيقة ما اراد الا
 يعبد نفسه ويعطيه حظه وجعل ذكرك عرضا للحاجة وذاتك
 محل سكون بحركته فسبحانك سبحانك آمن مثلك يطيب
 غيرك فسبحانك ما بعد حد الناس يسئلون متلك لاجل
 نفوسهم ويسئلون غبطة نفسك ويسئلون منك خوارجهم يعبد
 ما هم يعملون بان كل ما دونك معدوم عندك ^{وان} سؤال العبد

منك

منك هو لما كان ناظر اليك اعظم من نفسه ومسلته ثم
 بعد ذلك نسي عظم ذلك ويسئلك بما هو يقضى في أيام
 سعودة أو يقضى في عالم اللانهاية كليتهما عندك سواء
 وعدم سبحانه سبحانه الا فبقرتك حيارى في
 امرك لم ادرباى سبيل اذكرك او باى دليل صحت
 في تلقا وطلعتك غير ان القى نفسى بين يديك و
 اقول بما علمتني فافوض امرى الى الله ان الله بصير عبدا
 الاتصم وقد نزل على ذلك الجبل كتب من الدين انت
 اعلم بهم متى فبلى اللهم لكل واحد من هؤلاء السبعة
 ما هم يريدون في سبيلك انك انت الجواد الوهاب
 سبحانه ربك رب العزة عما يصفون وسلم على المرسلين
 والحمد لله رب العالمين

مناجات حضرت الاعلى في ليلة الجمعة
هو بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْغَزِيرِ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا مَجُوبٌ مِنْ أَنْ أذُكْرَكَ بِذِكْرِي
أَيَّاكَ وَأَنْ أُشْبِهُ فِي مَلِكِكَ أَدَانِي أَعْرِفُ حَدَّ كَيْسِي وَنَبِيَّتِي
بِأَتْهَا مَعْدُومَةٌ عِزِّكَ وَاشْهَدْ عَلَيَّ ذَاتِي بِأَتْهَا مَقْطُوعَةٌ
عَنْ إِبْدَاعِكَ فَكَيْفَ مِنْ عَرَفَ حَدَّ نَفْسِهَا وَشَهِدَ عَلَى مَقَامِ
أَيْتِمَاتٍ يَقْدِرُ أَنْ يَسْتَعْرِجَ مِنْ حَدِّ فَنَاءِهِ وَيَصْنَعُ بِهَا
هُوَ يَعْرِفُ مِنْ أَثَرِ فَنَاءِهِ فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ مَنْ أَلْبَسَكَ
أَنْ أذُكْرَكَ أَوْ شُبِّهَكَ وَلَوْ كَانَ الْكُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيْكَ
بِتَوْحِيدِكَ فَاتَى الْقَرَبَ بِكَ بِأَعْرَافِي بَشَرِي عِزِّكَ بِأَنْ
تَوْحِيدِكَ لَا يُمْكِنُ لغيرِكَ لِأَنَّ ذِكْرَ الْغَيْرِ أَعْلَى دَلِيلٌ بِأَنْ تَتَبَاعَ
ووجود الأثنينية أقوى شهيد على الانقطاع فسبحانك
سبحانك وان كان الكل يتقربون بك بتناهم لديك
فإنه

فإني اتقرب إليك بتقدريك عن وصف ما دونك و
 تزنيك عن نعت ما سواك اذ وجود الوصف وال
 بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شاهداً به اثر لا
 يذكر مع المنعوت فبجناك سبحانه لو ان الكل
 يتقربون اليك بما هم يحبونك فإني اتقرب اليك
 باقراى على عدم حتى لك لأن ذلك لا يمكن لاحد لو
 عرفت السبيل ووجدت الدليل فإني وغرتك لكنت
 اول المتأولين ولكن بعد عرفان حدى وملاحظة
 فإذ وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واقمص الممكن
 بالحق لا وغرتك ما غرتك وما كنت عارفك وما
 حدثك وما كنت متحدثك وما اجبتك وما كنت مجتبتك
 وما ذكرتك وما كنت ذاكرك وليس حزن بذكرك لأن
 الكل بمشلى لويدي احد غير ذلك فإداعه يكذب ولا يحتاج

المتأولين

الى دليل غيره لأن وجود الموحّد اعظم دليل على شركه ^{شكرك} وذكر
 الغير بنفسه اشد دليل بقطع سبيل المحبّة ^{عنايته} فبجناك سبحانك
 ليس الغرة الا في اعترافي بنار حدى وعرفان فنا،
 كينونتي واقرارى بقضارى العظمى لنفسائتي و
 قضايامى الكبرى لأنتك وشهدك يا محبوبى ولم
 استشهد غيرك لأن شهادته الغير لم ينفعه لأن الكل
 يشك فقرأ عندك ومحتاج ليدك وان استشهدا لمفتقر
 دليل على جهله به وغيره عنك الا وان لا يرى فى ذكر ^{الغتر}
 الا اطلعك ولا فى شهادة العبد الا شهادتك فان
 حينئذ حل له ذكر السجّات وبيان الاشارات والا
 سبحانك سبحانك ما علمت ذنباً اكبر من هذا استشهد ^{العبد}
 بدونك او اراد ان يستعين بسواك سبحانك سبحانك
 وكفى بك شهيداً على باقى ما اوحىك ولا اقدر بتوحيدك

لذة
 نى
 لا تبتى
 نيك
 وتيرة
 يسقى

ولا ايتك

ولا اثنيك ولا اقدر بشاؤك وانتي لأعلم بان الموحدين
 يوحدهونك بقولهم لا اله الا انت لا وعزتك اني ما اوجدت
 بتلك الكلمة لاني اراها آية في ملكوتك وصفة من اسماء
 سلطان ارادتك فكيف اجعل حظ العباد توحيدك
 يارب الایجاد كيف اثنيك بشاؤ خلقك وانك متعالي
 بان توصف بالأضداد فبجانك سبحانك احرق بنار
 عدم توحيدى نفسى ولم اخرج من حد فؤادى ولا ادعى
 ما لا يمكن فبجانك سبحانك بعد تلك السبل المسدودة
 وهذه الطرق المتفاداة ما رايت لى وصلا حتى التسلى
 نفسى بهويمه ولا علمت يوم لقائى حتى تسكن نفسى بوعده
 فسبحانك سبحانك لا احزن لى لان الممكن لم ينزل ولا ينزل
 فى نار نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك اسي نار
 الكبر من ذكر وجودى وامنى عقاب اعظم من ثناى كينونتي

داق

خار

دنيا الطريق المنفرد

نزد

نفسه

نسى

لديك واتي عذاب شديد من توحيدى اياك ان لم يكن
 مثل الغافلين الذين يشركون بك في توحيدهم ويرى
 انهم يوحدون ويكذبون من شأنهم وحينئذ انهم يعذبون
 ويحرقون بنار الامكان في افئدتهم ويرعمون انهم مستعمون
 فسبحانك سبحانك ما للنار الا النار ولا يمكن في مقام
 الاغيار ودار القرار فاليك اقبل يا سلطانا وعليك افستم
 يا ملك القهار رجا، نوالك وفضائك يا ستارا اعتمادا
 بواهبك دعواتك يا غفار اذ بيك سلطان التقدير
 في افلاك سما، الاسرار وفي قبضتك ملكوت التدبير في غيب
 برورات الاخبار وان هذه ليله اليك ترفع الاصوات
 وانت الذي لا يفوتك ذكر ما عجزت وبدك حيوة العظام
 بعد الرميم اللصم اشهدك ان افئتنا بما اكتسبت
 ريمته فانيته ومقترنة بذكر الغيرته في رجة المحبة فانزل من

يتنون

غيره

محمدا

مجتبتك علينا ماء الأفضال وامنن علينا بايات الأجلال
 واذنك كثير السؤال وشديد المحال ووذو الكيد والمحال
 ووذو الجود والجمال فاحي تلك الرمانات بمنك يا مالك
 الأسماء والصفات ونور تلك الظلمات بفضلك يا
 رب الارضين والسموات وارفع هذه السجحات من
 اشارات ما يسطرن في الرقوم المسطرات بما نزلت
 في مواطن الآيات والذرات امي رب عميدك فانا
 وسائلك وافذك وراجيك مشتاكك وطالبك نازل
 اليك هب لي التخصم في هذه الليلة المجمعه من فواضل ما
 وهبت للمحمد وعلي والهما المعصومين وبارك فيما كتبت
 لي وقرب لي ايام لقائي فانك تعلم سرى واما هوى النفس
 خلصني من بين العباد وبلغني الى ساحة لقرب الأنداد
 وارفع عن عيني حكم الأضداد والأنداد بما توصلني الى الفردة

وابن

والبحال

الترادات

بذا

ما سطر

بوطن عبيدك

واللهما قتي

وقد قدرت

الأسماء، وخصيصة أوج الأجر، أي رب كلّي عدم محبت و فقر
 محض و محض صرف اضطرابات ما ريت المقرّ إلا ان القوي
 نفسه بين يديك يا رب القدر اذ انك انت بالبنظر
 ناشأ، بفضلك انك انت و هب مقدر فاضع اللهم
 لي و اهل محبتك من هو في علمك بما انت انت انك
 انت الله الملك الرفيع و الفرد المنيع و الجواد الوهاب
 المتعال سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام
 على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

لحضرت الاعلى من كتاب الأسماء

واد استعلا عليك بغير حق من احد فاستجده وقل في سجودك
 تسعة عشرة يا الله ثم تسعة عشرة يا رباً ثم تسعة عشرة
 يا رب ثم تسعة عشرة رب ثم تسعة عشرة يا رحمن
 فاذا ليكفيك الله عما دعوت به عليه و يجعله فانياً كأنه

لميك

لم يك شيئا انه كان على كل شي قديرا

في اسم الختان بحضرة الاعلى

وان اردت الغنا، فلتذكرن تلك الاسماء، المنعمه من بعد

العشر في كل يوم كل واحد خمس مائة مرة وان تلك

الاسماء، الشريفة هذه يا جواد يا وهاب يا لطيف

يا فضال يا كرام يا رحام يا غناء يا وساع يا

علام يا حسان يا عطاء يا حنان يا منان

يا رزاق يا بساط يا طوال يا عطاء يا

حوال بعد ما توذن ان تلك الاسماء، اسماء الله

والله معطيك لا دونه وكل ادلاء على الله سواء في

غروب الشمس او طلوعها وكل ايادي الله باذنه في

الملك يعملون يا منفس فاذا نزلت بك من مصيبتك

فلتدعون الله بذلك الاسم فانه لينفس عنك عما يحزن

يا نعام

وَقُلْ مَكَانَ كُلِّ ذِكْرٍ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ إِنَّ لِلَّهِ الْأَنْبَاءَ
 سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَجِيبِينَ در اسم مقبض
 ثُمَّ لِكُلِّ مَا أَنْتُمْ تَحْذَرُونَ تَقُولُونَ إِنَّا قَدْ عَصَيْنَا مَا بَشَرْنَا
 رَبَّنَا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ رَبَّ
 مَا يَرَىٰ وَمَا لَا يَرَىٰ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَانكُم أَنْتُمْ بِأَسْمَاءِ

المحفوظون

دعاء للأولاد من كتاب الأسماء، للحضرة الأعلى

شرح دعاء

من اراد ان يحفظ ولده فلنكتبه بين هذه الآيات على لوح من
 المطرزة ولتجعلنه عنده من اراد ان يحفظ فانه الى ما دام حياً
 يحفظ بملائكة السموات والارض وما بينهما ويشهد كل شئ
 ومن عند الله المقدر المتجال بل حين ما طلعتهم بانعقاد
 نطقه فلا تبعدهن عن حملها تلك الآيات لتجررن بها

اللا

الى ان ليصغت حملها ثم لا يفارقن المولود، ليلبغن الله
الى كمال عمره بانكم انتم به تتعاليون وان كتبتن تجعلن
في شئى من الذهب ينقش عليه آية الأولى خير لكم عما
انتم به تتحزرون ذلك ما ينبغي الا بمن يكن على الارض
ملكا ولكن الله قد اذن لكل خلقه فضلا من عنده لعلكم
انتم جود الله من عنده في ذرة الأولى مثل ذرة الآدنى
تشهدون وفضل الله في على الاعلى مثل ادنى الآدنى تذكرون

هذا دعاء للولد

اننى انا الله لا اله الا انا كنت في ازل الازل الهانا مؤتلفها
اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى في ازل الازل الهانا مؤتلفها
اننى انا الله لا اله الا انا كنت في قدم الاقدام الهانا مؤتلفها
اننى انا الله لا اله الا انا لا كونى في قدم الاقدام الهانا مؤتلفها
اننى انا الله لا اله الا انا كنت لم يزل ولا يزال الهانا مؤتلفها

انى انا الله الا انا لا كونى لم ينزل ولا ينزل الهاناموتها
 انى انا الله الا انا كنت فى عز الازل الهاناموتها
 انى انا الله الا انا لا كونى فى عز الازل الهاناموتها
 انى انا الله الا انا كنت فى قدم الهاناموتها
 انى انا الله الا انا لا كونى فى قدم الهاناموتها
 انى انا الله الا انا كنت فى ابدوت الهاناموتها
 انى انا الله الا انا لا كونى فى ابدوت الهاناموتها
 انى انا الله الا انا كنت فى قدم الهاناموتها
 انى انا الله الا انا لا كونى فى قدم الهاناموتها
 انى انا الله الا انا كنت فى ازلوت الهاناموتها
 انى انا الله الا انا لا كونى فى ازلوت الهاناموتها
 انى انا الله الا انا كنت فى جلال السمر الهاناموتها
 انى انا الله الا انا لا كونى فى جلال السمر الهاناموتها

انى

انى انا الله الا انا كنت في سرمدت السرمد الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا لا كونت في سرمدت السرمد الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا كنت في ارتفاع الدوم الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا لا كونت في ارتفاع الدوم الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا كنت في ارتفاع الحيوه الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا لا كونت في ارتفاع الحيوه الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا كنت في اجتلال البقاء الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا لا كونت في اجتلال البقاء الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا كنت في دموت الدوم الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا لا كونت في دموت الدوم الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا كنت في بغيوت البقاء الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا لا كونت في بغيوت البقاء الهانا مؤتلمها
 انى انا الله الا انا كنت في حيوت الحيا الهانا مؤتلمها

اننى انا الله لا انا الا انا لا كونى فى جنوت الحيا الهنا مؤتمراً

کلمات حضرت الاعلیٰ من شئونات الهاسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و سپاس بقیاس ذات محبوب لم نزل را نرساست
 که لم نزل با استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لا
 نزال با شرفاع امتناع ذات مقدس خود خواهد بود
 شناخته اورا هیچ شیئی حق شناختن و عارف نگشته مراد را
 هیچ شیئی حق ستایش نمودن چه قدر متعالیت بساط
 قدس سلطان وحدت او که کل ممکنات از اول لا اول له
 الی اخر لا اخر له سبحا و طلعت او بوده و هستند و چه قدر متعالی
 علو امتناع قدس او که کل موجودات از اول لا اول له الی
 اخر لا اخر له متوجه بوده اند با نور و حجه او و خواهند بود لم
 نزل الله کان رباً ولم یزل الله کان حقاً ولم یزل الله کان

عدلاً ولم نزل الله كان فرداً ولم نزل الله كان حاكماً
 ولم نزل الله كان سلطاناً ولم نزل الله كان مالکاً
 ولم نزل الله كان مقدرّاً خلق فرموده کل ممکنات را
 از اول لا اول له بمشیت اولیة خود و خلق خواهد فرمود
 اخر بنا اخر بمشیت ظاہریه خود نبوده از برای خلق او
 اولی که ذکر قبل شود و نیست از برای آن خبری که ذکر
 بعد آن بشود لم نزل ملک در حول ملک در صقع ابداع خود
 متحرک بوده و ممکن در حد امکان متحرک و از اینجاست که
 خلق فرموده کل ممکنات را از برای معرفت خود و جعل
 فرموده کل موجودات را از برای عبادت خود و خیرات
 فرموده کل کائنات را از برای محبت خود و انشاء فرمود
 کل ذرات را از برای طاعت خود و احداث فرمود کل
 من فی ملکوت السموات و الارض را از برای ظهور قدرت

خود هیچ ذره بنوده و نیست که از علل وجود خود محجوب باشد
 و کل در اربلسان کینونیت خود علی ماضی علیه می خوانند
 از ذره اولیه الی ذره اخریه و از طلعت مشرقیه الی وجهه
 مغربیه و از کینونیه بدیه الی ذاتیه ختمیه و از لانهایه
 سازجیه الی لانهایه کافوریه کل بر آنچه جعل شده
 زیرا که شئیت هر شئی بشئیت است

برستال قدرت او و استقلال عظمه او و استجمال
 رفت او و استفضال رحمت او و استقلال سطوت او
 و اختیار فرموده در بین کل اشیا، سلسله انسان او
 ناطق فرموده او را بجد و ثناء خود و ممتاز فرموده او را
 انبیا و جنس حیوانات بجد و مجد خود و حسب معرفت ذات
 مقدس خود و لم نزل تصفیه فرموده و مسفر ماید خلق
 سلسله انسان را در هر ظهوری بمنظر ظاهر آن ظهور و سلسله

هر ظهور قبلی اگر مستشرق نگردند بطور بعد حکم بلائیشی
 میفرماید زیرا که وجود آنها خلق شده از برای محبت
 معرفت ظاهر در ظهور و همین قدر که محبت از این لطیفه
 زبانیته و دقیقه الهیه شدند حکم لائیشی در حق آنها جاری
 می گردد از اول الی امروز هر گاه کل بر منتهی حقیقه میسندان
 یک انسان که باطن حیوان باشد در سلسله انسان
 نبوده و کل در کل ظهور با شراق شمس قیوم مستشرق و در
 بطون بمایشق از آن ظهور مستنیر و بدانکه سکان ظهور
 بیان امروز سکان فردوس الهی و افریدیوس الهی هستند
 و ما سوا می آنها چونکه از عمره وجود خود محبت مانده حکم لائیشی
 در حق آنها شده و همین قسم سکان این ظهور را نسبت
 بطهور من نظیره بسد ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از فرخ
 اکبر آن روز ایمین گردی و نظر بطلعت و حده حقه نما و از کثر

بوحدت محجب و بوحدت کثرت را مستجذب گشته تا آنکه
 در هر ظهور بر سر بر قدس سترج بوده باشی و در هر بطون
 بشوارق مایشرق از شمس طلوع مطنین و متباقی و
 بدانکه اثمار شجره هر ظهور او امر و نواهی او است که لم نزل
 حتی حیوان بوده و هست و کل امر در ظهور در اثبات
 اثبات بوده و نفی نفی و کل شئون دیگر در هر ظهور
 طرازات آن امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر در ظهور
 آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجره
 نفی می بینی من قبل استه امر میفرماید زیرا که امر استه ظاهر
 نمیشود الا از آن و در هر ظهور مبدأ کلمه را گرفته که ما سوا
 ان از کل او امر و نواهی شئون اثبات است که کلمه جمید
 باشد و چونکه کلمه ثانی ثابت نمیکرد الا بذكر اولاً، اولیه
 و او امر مستنعه رفیع و نواهی که من قبل استه امر شده این

که رشته تفصیل کلمه توحید در آن ظهور باعدا و کَلْبَشِ
 منتهی گشته و هر ظهور را مثل آن ظهور تصور نما که قصد
 ظاهر در ظهور اثبات توحید حتی لم یزل قیوم بوده و ما
 سواى آن از کل او امر و نواهی شئون آن کلمه متغنه
 بوده و هست و هم الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر گردد
 اراده او نبوده و نیست الا اثبات وحدانیت ذات مقدس
 الهی و وحدانیت حکمت الهیه و فضل و عنایت بانه مقدر
 میفرماید تصور کن امروز که چه قدر ملل در فوق ارض
 هستند و کل لا اله الا الله میگویند و ذکر نبی خود بعد
 از ذکر توحید می نمایند و در کتاب خود او امر و نواهی نبی
 خود را عاقلند و عند الله حکم سلسله انسان بر آنها میگرد
 و بعد هم الی آخر لا آخر له بهمین نظر ناظر شو که در هر ظهور
 عرفان آن ظهور و منظر هر در آن ظهور و او امر و نواهی

ان ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات مالا نهایت بعد
 خداوند حتی لم یزل محتجبی بوده و هست و او در هر نوب در
 شأن بدیع و خلق منبسط بوده و خواهد بود و او را
 عبادت کن از ان سبب که او محبوب میدارد در هر ظهور
 نه سببلی که خود در ظهور قبل بان مترقی گشته که ان سبب
 اگر با علی دروه عزت او رسمی ثمر از برای تو نمی بخشد نظر کن
 در نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه کل سگان ظهور انجیل با او
 و نواهی ان کما هو امر الله عامل بوده و در ان ظهور اولاد
 اثبات حتی لایوت بوده ولی بعد از ظهور اخر چه گونه شده
 حال انها من بعد را هم مثل قبل بعین حقیقه و فرست
 مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار شجره و حدیث
 و آثار انحصار فدائیت باذن مالکها اخذ کن و بدانکه در
 ظهور تا خلق آن بغایت کمال نرسد مشیت ایزدی و اراء

حتی لم یزلی برعود خلق قرار نخواهد گرفت و اولاد هر طور
 تا یوم ظهور اخر هر ادلای که ظاهر گردند متثبت اثبات
 ان ظهور بوده و هستند و طراز طرز ان بوده و خواهند بود
 و کل مرایای هستند که مدل هستند از شمس وحدت
 ان ظهور و بلوراتی هستند متشعشعه که حکایت میکنند
 از طلعت ان بطون و بدانکه لم یزل و لا ینزال حجه من
 بر خلق او بوده زیرا که قوام هر شیئی بمشیته است بوده و هست
 و بتصور نماید که وقتیکه شیئی بوده و حجه بر ان شیئی من
 عند الله بالغ نبوده که اگر چنین تصویری ممکن بشود با عزت
 بقدره الهی و علم نافذ او و رحمت واسعه او و حجه بالغه او کجا
 توان که تصور نمود تعالی الله عن ذلك علوا عظیما بلکه این
 قدر که وجود حتی لم یزل بوجوده در ازل الازل رتبه خود لایزال
 بوده و خواهد بود آلا انکه در یوم قیامت ظاهر و مشرق در آیام

غروب خود عالم و باطن ولی در حین بطون ان ادلانی باهر
 او در هر ظهور بوده و خواهند بود که حفاظ دین او بوده و
 و شهداء از قبل او بوده و خواهند بود و انهایند سراج هدایت
 در لیل الیل که کل بهدایت انها همدی و انها در یوم قیامت
 شناخته میشوند و همان مظاہری هستند که در حین ظهور
 شمس حقیقه ایمان آورده و میاورند و کینویات ایشان در
 برجبت باطن بوده و هست و در هر ظهور اولاً عکسینه بهم میرسد
 که بظاہر اظہار ان دین را بینمایند و متبع حدود ان میشوند
 ولی کینویات ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم
 قیامت ظاہر میگردد نظر کن بعلماء اهل ملت در فوق ارض که
 انہا همین عباد هستند که در ان ظهور اظہار ایمان و اتباع
 حدود الهی را نموده و چونکه ظهور اخر مشرق گشته کینویتیه
 نقیضه ایشان ظاہر گشته و همچنین الی اخر بلا اخر مشرق
 ظهور

کن که در قیامت اخیری اگر یک نفس در بیان نماند و بمن
 بظنهره تبه مؤمن و موقن نگردد کینبوتیت ان در نفسی بوده
 که اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از من بظنهره تبه
 نظر کن و اخذ نتیجه کن و همچنین ظهور بعد بعد من بظنهره تبه
 ملاحظه کن و اخذ نتیجه کن و اگر بدوام ذات مقدس الهی
 ذکر بعد بعد من بظنهره تبه را کم حلاوت ان از فرود آمد برود
 نیرود و در امکان بوده و خواهد بود و کل را مثل شمس در
 وسط آسمان مشاهده نموده و بینمایم زیرا که ما سبب
 مثل ما مضی بوده عند تبه و عند ناظر بعین تبه و وصیت
 میکنم تو را و سگان هر ظهوری را که بعین وحدت در بجهت
 کثرت نظر نموده در شته حیوة کلشی را مدد هر ظهوری دانسته
 و در هر ظهوری بطا هر در ان ظهور مؤمن و موقن گشته و بعد میر
 بر سر ابر متکته و زراف ممتنع مستقر گشته که در حیات

در عین رضا، السه بوده و خواهی بود و تورا محتجب نکند که است
 ان خلق و انجما و انها بر امر حق که اگر فرضاً تصور شود و
 یک ظهوری شجره حقیقت ناطق گردد و کل تأمل نمایند
 در حق او کل در لاله منفی بوده و هستند اگر چه در روی
 ارض باقی هستند ولی بقای ایشان در نار بوده و
 و کل اثبات ان نفس متمنعه مرتفعه بوده و همه کل وجود
 از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهوری ظاهر شود
 و یک نفس غیر مومن بر روی ارض بماند انوقت کینوت
 نفی در هوای افلاک می ماند مثل آنکه می گویند شمس
 نیست الا شمس سما، حال شمس در مقابل می بینی که نفی
 ان کنی یا نه الا آنکه در هوای ذکر مذکری میگردی نیست
 قدر نفی در تلقا شجره حقیقه و بدانکه این خلق از روشنی
 بیرون نیستند یا کینوتیات آنها از شجره اثبات است

یا عزیزان

یا غیران اگر کینونیات آنها از شجره اثبات است صفاتی
 که از دون ان شجره ظاهر میگردد از شجره نفی است و در
 موت ان آنها گرفته میشود و بشجره نفی داده میشود طبیب
 و ظاهر قبض روح میگردد و اگر کینونیت ان از شجره
 نفی باشد اعمال حسنه که از آنها ظاهر میگردد از او را
 شجره اثبات است و در حین قبض روح از ان گرفته میشود
 و ان بر غیر طبیب و طهر بمقتضای مستی میگردد و محبوب داشته
 خداوند ذکر حق را که درایه شهادتین نازل فرموده در هر
 لیل و نهار عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد هاء کفایت
 میکند در ذکر و اگر فراموش شود بر او شبی نبوده و نیت
 و اگر محجب ماند بعد از علم بان در هر لیل و نهار که از ان فوت
 میگردد عدد هاء از لعل اصغر بر زخم او وارد میآید و ان
 نیت الا انکه کل مراقب امر الله بوده تا انکه محجب نگردد

و خداوند لم نزل وحی قیوم لایزال لم نزل ولا یزال غنی
 بوده از کل شیئی مستغنی است از هر شیئی و کل مفقور
 بوده اند با و خواهند بود و اوست

غنی مقال

ایضاً کلمات من شئونات الفارسی

یعنی ربکم فی الشائین یعنی الدین بعد الراوعین
 وان زیدت علیه الهما، فاعلم فانی ما کتبت السعین
 فاضرب نفس هو فی عد نفسه فهذا اسم قطب العالمین
 خذ الملح قبل تد بعد ضم و ادرجه تحت المد رحین
 تسبیح و تعذیس ذات محبوب لم نزلی را سزاوار که لم نزل
 بوجود کینونیت خود بوده و هست و بعدی از برای ذات
 مقدس نبوده و نیست و شناخته او را حق شناختن
 شیئی و هو کما وصف به نفسه لایدركه الا بصار و

هویدرک الابصار وهو اللطیف الخیر و بها و ثناء
 برو احد اولیکه لم یزل در صقع ابداع بوده و هست و قبلی
 غیر از اولیت نفس خود و بعدی غیر از اخرت و است
 خود از برای او نبوده و نیست در هر عالمی ظهوری و در
 هر ظهوری با سمی ظاهر حیث لایری الا ایاه و لایله
 الا علی الله فی مبدئه ثم منتهاه و او است شمس حقیقه که
 اگر مالاختیایه طلوع و غروب کند هر مرائی که مقابل شود
 او را مدل علی الله میکند و خود واحد بوده و هست و او است
 ظاهر در هر ظهور از بدیع فطرت تا ظهور نبوت و قیامت
 و او است ظاهر ظهور خاتمیت که کل از برای یوم ظهور
 و لقاء ان خلق شده چنانچه ناطق است تنزيل الله
 الذی رزق السماوات بغیر عهد تر و عفا ثم استوی علی العرش
 و سخر الشمس والقمر کل بحرمی لأجل منتهی یدبر الامر بفضیل

الايات تعلمكم بقاء ربكم توقنون و شبهه نبوده و
 که لقاء ذات ازل متمتع بوده و هست و آنچه در امکان
 ممکن لقاء ظاهر بطهور است که در ظهور قبل محمد و مطاهر
 امر او مقصود حق بوده و هستند و در ظهور بعد همان ^{مطاهر}
 ظهور قبل است که در رجعت ظاهر میگردد و اگر نه موقوف
 جبل ماکو شده بود بذكر این کلمات نپرداخته ولی چون
 حالت اشتباه جلوه داده اند نرد و مضار حکم ذکر میشود
 که بطور خوشی رافع شوند اولاً شبهه نیست که هیچ نفس
 مؤمنی راضی نمیشود که بعد از علم بحق محبت از او ماند آنچه
 واقع شده لاجل دون ان بوده چنانچه بر هیچ حقی حربه
 وارد نیامده الا آنکه عامل بگمان خود سه نموده و حال آنکه
 عند الله و عند اولی العلم لدون سه شده که اگر عامل تصور
 دون انرا می نمود بر اینه بر قلب ان خطور نمیکرد و نه است

و لا حال چون
 اشتباه
 بطور خوشی نرید

که حجت بر آن وارد نیاید بلکه چون یقین نمینماید عندئذ
 مسؤل غنه میشود و محقق نباشد نیز که ظهور موعود
 منتظر بعینه مثل ظهور رسول است که حجتی من است که باقی
 ماند و عجزنا علی الأرض را برساند باشد که اگر نه این بود
 بعد از انقطاع وحی این همه اهل بیت علیهم السلام اطاعت
 تضرع و ابتهال نمیفرمودند چنانچه دعای ندبه و کلمات
 دیگر مطلق است و اثبات ظهور و رجعت نمیشود الا
 بحجتی مثل حجت کتاب و عجب نیست که بعد از ظهور
 این نوع حجت باز مردم محجوب مانند چنانچه کل امت
 عیسی منتظر بودند احد را همین قسم که مؤمنین بقرآن
 آفریقین منتظر هستند ظهور مهدی را و بعد از ظهور
 چه نوع مخالف بهر سید که اگر یقین می نمودند که ظهور
 رسول الله همانست که خبر داده عیسی احدی از امت

او خارج نمیشود و حال هم که ظاهر شد و حجت او که فرقی
 است در میان و هزار و دویست و پنجاه سال از ^{بعثت}
 گذشت و هنوز آنها در ناراحتی خود محتجب و حال آنکه
 ظهور رسول ^{به} همان ظهور واحد است که از نیم اوم
 تا خاتم در هر ظهوری باذن الله ظاهر شد که اگر کل ناظر
 بحقیقت نمی بودند یک غیر متحد بر روی ارض نبود و
 اینست سر حدیث اما النبیین فانا الخ طبق حدیث
 که در حق حجت ذکر شده که مراد اینکه هر کس خواهد نظر کند
 بر اوم الی خاتم نظر کند بر او زیرا که هر صاحب شریعتی که
 ظاهر شده او بوده و حال آنکه در هر ظهور بعدی ظهور است
 قبل لدون الله میشود چنانچه اهل این ظهور هر گاه ایمان
 بمن بظهور ^{به} نیادند کل لدون الله میشود چنانچه از خین ^{ظهور}
 هر کس اجابت امر ^{به} مینمود ظاهر است مقام او الا آنکه

نشده

نشیده باشد یا بعد از استماع حجت رانیده باشد و نظر
 در قرآن شود که خداوند اثبات نبوت رسول الله را بجز
 آیات در اکثر مواضع نفرموده و آنچه امروز در دین اسلام
 مرتفع شده راجع بحجیت آیات میگردد زیرا که اتباع علماء
 حقه لا جل قول امام هست و اثبات امامت راجع
 میگردد بقول رسول الله و اثبات نبوت در حق رسول
 الله ثابت نمیکردد الا بوجود آیات و بعد از ظهور آن
 در مجموع فصحا نظر در قرآن شود که چه کلمات گفتند چه
 در حق رسول الله و چه در حق آیات الله که قلم حیا می کند
 که ذکر کند ولی کل فانی گشت و کلمات الله و مؤمنین با او
 مانند حال هم از اول ظهور تا امروز بقدر صد مرتبه
 بشأن آیات ظاهر شده که اگر کاتبی تواند تحریر نماید در
 عرض شش بوم عدل فرقان ظاهر میگردد و هنوز دیده

شده اتیان بجدی نمیاید و اینقدر تفکر نمیشود که اگر
 بشأن آیات ممکن بود از قوه بشر تا حال از نزول
 فرقان که هزار و دویست هفتاد گذشته احد اتیان
 باین نموده بود و همین قدر که نشده دلیل است که غیر
 قادر نبوده و نیست و از جائی که گمان علم نمیرفت همین
 که ظاهراً شده دلیل است که من عند الله میباشد و حال
 آنکه ظاهر است که صور علمیه ظاهر تیره نرزد او نبوده و نیست
 زیرا که تحصیل این علوم لاجل علم کتابت و رضای او است
 و بر مکن او علم ان سراوار نبوده و همین عظم حجی است
 عند الله و اولوا العلم که نفس این ظهور عجبتر است از ظهور
 و اگر از بدو ظهور ملک اسلام بهمین حجت بر عامه احتجاج نموده
 بود ایشانرا ملجا، بتصدیق وارد آورده زیرا که منفری از
 برای مؤمنین بقرآن نیست یا از حجیت او منقطع شوند یا

باین

باین حجت مؤمن شوند اول که از برای ایشان ممتنع تا
 در حق ایشان مبرهن که اگر بنحو دیگر میست از ائمه قبول
 نموده بودند ولی اول که هرگاه بر علمای شیعه بهین
 سخواتبات شود بلا گفتگومی شود یک آیه بر کل علماء
 عرض شود هرگاه ایتیان نمودند بر فطرت که محسوس
 بغیر حق در حبس ایشانست و حال آنکه ممتنع است چنین
 امری و آنچه گفته شود در مقابل در قرآن گفتند کلام
 بلا ایتیان نثر نمی کند میشود که از نزول فرقان تا امروز
 حجت او ثابت شود و امروز در اخذ نتیجه این قسم شود
 که دو مملکت با اسم اسلام از عجم و روم اظهار اسلام
 و از نظر اسلام محجوب و از او محمل سکون منع کنند و حال
 آنکه در هر حال مسلت کل بوده که دولت ایشان متصل
 گردد بدولت ابدی که ظهور قائم آل محمد باشد قسم حق

که هرگاه حسین ظهور اقبال فرموده بودند تا امر و عز و ملک
 ایشان شده زیرا که استعداد ایشان نظا ^{مفضیلت} پاست و حال
 همه درک نمایند بقا، ذکر و دولت ایشان را که کل ایشان
 لاجل نفوس خود میخواهند و من از برای خود ایشان که
 نصرت ایشان وین خالص خداوند را نماید و بعد از ^{تقدیر}
 الهی در علو عیش بقا، در جوار حق ساکن باشند این است
 که اقبال مانع سلطنت ملک کرده بلکه باعث بقا
 میگردد زیرا که باذن همه میتوان در حق ایشان و ذریه ایشان
 الی یوم القيمة قرار داد سلطنت را بحق مثل آنکه چه گونه
 خمس در حق اهل بیت است همین جستم هرگاه اقبال
 شود ثابت میگردد و علاوه بر آن آنچه امروز اخذ میشود
 از خلق هرگاه اذن بسد با او بود احملی بود از سرگریختگی
 در کتاب اقل که نزد اول ظاهرا با ائمه هدی علیه السلام است

ذکر

ذکر قضایای جدید شده و ذکر موهبتة الهی در حق
 مقبل از مقدر اسلام شده ولی قبل ^{قبال} چون
 محل اختلاف میکرد دستور است نزو ایشان و موا
 هجت که هست با بقاع ائمه از برای نصرت دین است
 اگر چه اینها نزدیک کام نصرت میدک با غرت بلا عدل
 میگردد و رجعت ائمه هدی ممنوع است که اگر امری بود
 ممکن رسول خدا و حق اوصیا، عیسیٰ ظا هر فرموده بود
 بلکه مراد نص خاص است در حق نفوس اولیه مثل حدیث
 مروی از رسول است و اما الوصیتون فاحی علی نظر
 بصدور سلام و اثبات امر امامت نموده که کل بدلیل
 حجیت کتابا هر میگردد و آیات حجیت انقدر هر جا
 که ذکر آن تمام نمیکردد و در شرح کوثر و حدیث ابی لبید
 که در ذکر حرف مقطعات قرآنی که مطابق سنه ظهور است

بیان شده ایات انما کافی است و مستزق بکلمات
 بدیعه بودن عندئذ محبوب تر است از کل آنچه مستزق
 بوده اند و ادل در این مقام خود از صراط اکبر بحول است
 و قوت گذشته و بعد بر دیگران اثبات شود و مشاهده
 شود که نقد مملکت اسلام چه قدر است که با هم تشبیه
 بحق مالک هستند و محل مقصود خود را که در هر حال از
 برای او قائم و ذاکرند در حبلی شده که یک انسان لسان
 واقع فهم نیست و در لیل یک مصباح لایتی نرد او
 حاضر نمیشود بشرط محبت کجا که محبت حق یا اسم او
 بقدر محبت باطل ظاهری که از مجنون در قبیله لیلی ذکر
 میکند واقع نشود و حال آنکه انقطاع ایشان نسبت
 بحق ظاهرا آنچه کمال دست در واقع مروی از قول حق
 بنوده نیست و صاحب شرایع همان بنوده که هست

کل در هر حال بقول او عالمند اینست که در هر ظهوری
 ظهور قبل او مقبول نمیشود از خلق و الا کل مسلمین چگونه
 هستند و طاعت سول الله که اگر میخواستند او را
 در این ظهور احدی محجوب نمایند و حال آنکه کل میگویند
 قرآن کتاب الله است بواسطه رسول خدا و هر کس دیده
 آیات بدیعه را موقن میشود که من عند الله است این
 همان صاحب قول است که بیک آیه و الله علی
 الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا
 که من عند الله تکلم نموده سالی هفتاد هزار نفس حول کعبه
 طواف نمایند و مقبل باو در سلام سلطنت نمایند
 باسم او و هم چنین روم بکمان اقبال اینست ثمرة اقبال
 بحق در آخر و حال اینکه در صدر اسلام حضرت در جبل مکه
 مدتها محسوس بودند و حال آنکه کل اهل حق آن زمان

در حبس مکه نایب نامه

منتظر ظهور آن حضرت بودند ولی بعد از ظهور چه قدر از حجاب
 نصاری که حجتی مانند و آنچه در اسلام ذکر میشود حجاب محقق
 میشود خداوند در قرآن ذکر میفرمود و بر رسول خدا و این صفت
 او مواردیکه واقع شد واقع نمی شد بلکه اعظم حجت آیات
 کتاب است بوده که احتجاج در قرآن بان شده و کفایت
 میکند و خدا در حجت چنانچه نص این شریفه است

اولم یفهم انا انزلنا علیک الکتاب تنلی علیهم ان فی ذلک
 لرحمة و ذکر می لقوم یوقنون و آنچه در اخبار معارض بنظر
 عرض بر کتاب میشود چنانچه حکم چنین بوده و ناظر بدلیل
 قطعی الصدور مستغنی میگردد از مواقع فتن که در این ظهور
 وعده داده شده که امتحان بجائی میرسد که لایستی الا یخون و
 شیعتنا تا آنکه صادق اید سیرجع الاسلام غیراً کابده
 فطوبی للفریباء و اثبات رجح ائمه و کل مسلمین و صدیقین
 و کلمات

و شهداء

و شهداء و من محض الایمان محضاً و دونه بهمین حجت میگرد
 زیرا که حکم بر هر شیئی بواسطه امرتیه و قول او است و ثابت
 نیگردد محقق قول الا بعجز ما علی الارض کل از اول عمر ل
 اخر عمل میکنند از برای آنکه خداوند قبول کند و این ظاهر
 نمیشود الا بکلامیکه مشابه باشد با کلام خلق مثل قرآن
 و ظهور آیات بدیعه و حال آنکه بجهت کمال محتجب اند از مرأ
 الله الا عارفین بابتیه و آیات و چونکه قلم نذکر الله رسید
 سر و افعی ذکر میشود که آیات نفسیه که عاقلین نتیه با آنها
 در نفس خود متوجهند الی الله متجلی نمشته از ظهور ذات
 بلکه از رسول الله بوده که نفس ظاهر در ظهور است و مثل
 مثل شمس است و مثل آیات متجلیه مثل شمس که در مرات
 منطبع شده حال ملاحظه شود که اعمال خلق اگر نتیه باشد
 در چه مقام است بالنسبه بظهور حقیقه مغاود نمیشود بل مذکور

نیکرود اینست علو محمد و آل محمد نه اینکه مردم تصور مینمایند
 و نزد خود معرفت پنداشته اند و کل قرآن صد و چهارده
 سوره میباشد که هر شش سوره در شان یک حرف
 از حروف بسم الله الرحمن الرحیم که اولاً بر حق اند
 نازل شده و ایشان بوده اند مظاهراً واحد اول که در
 دیده نمیشود الا حرف اول و کل حروف قرآنیه الی ثانیاً
 کثر همان واحد اول است و آنچه سبب شود که چه گونه
 میشود آن جسدان جسد می شود همان قسم که ستمه
 قبل بوده حال هم همان است هزار سال متجاوز عمر را
 خداوند بخواد سی ساله ظاهر کند سبب غیر از این
 منقطع است و خداوند بر هر شیئی ممکن قادر بوده
 و هست مثل معراج که بعد از ثبوت حجیت رسول است
 کل معتقدند ولی بعقل ادراک نتوانند نمود اگر چه کل

علیه السلام

پنداشته

سنت

استفقد

تعارفات

تعارضات احادیث بعد از عرض بکتاب طبری که
 در مثل ظهور از منک و امارات دیگر که کل اینها بعد از
 بجهت حجت و بیان او ظاهر میگردد چه دیده میشود
 که کل مراد الله را در قرآن و حدیث فهمیده باشند که اگر
 حکایت قوطی و هر چه بخواه بود دیگر چرا کسی در میان
 بیرون رود تا آنکه حدیث لوح فاطمه و کلام خود حضرت
 در دعاء ابدله من بعد خوفه آمنا و کلام خود حضرت
 صادق عین علی ان ابیک و یحذک الوری
 ذکر شود و حال آنکه آنچه ذکر قیامت و یوم دین در
 قرآن نازل شده مراد ذکر ظهور بوده و حال آنکه آنچه
 قدر ذکر محتجین از هر دو در قرآن شده و مختصر کلام مهدی
 ظهور رسول الله بالنسبه بطور قبلی و کل در ایمان بسوی
 هستند چنانچه او فی اقبال کند عند الله اعلی می گردد

طاهر گردد

نمرد

درجه دلخواه بود

با اینکه علیها

در حرکت الوری

و عالم هر قسمی که محبت مانند فلان میگردد و این است که ذکر
 شده در حین ظهور بصیرت استقامت اعلام و اعلام استقامت
 قسم بحق که تمام حجت بکتاب اول بکمال شده و اگر
 نه معروف با بسم و این موقوف بوده راضی نشده که ذکر این
 کلمات شود زیرا که مؤمن خود مقبل میگردد و هیچ حجتی
 اعظم از عرفان بحق نبوده و نیست زیرا که آنچه در ضمیر
 عطا میشود فرع اینست و فرق عارفین بر رسول است
 همین است بدون عارفین و الا کل بر حدیث کل انسا
 هستند ظاهرا و غیبا نیست الا در همین زیرا که شئون ما
 دیگر را کل ملل دارند بلکه از اسلام زیادتر هیچ ناسم
 از حجاب ارضی اکبر تر نبوده و نیست زیرا که آنچه در آخرت
 مقدّم شده فرع اینست حال تصور شود که کل غیر در رضا
 الله بوده و ایمان با او و رضا الله و ایمان ظاهر میگردد

نموده

در عرض

است

الا برضا حجت وایمان باد و احتجاب از حق
 عاقبت ان محمود بنوده و نیت و ما بنا و ک
 مثل جنبر و حسنا شه و نعم الوکیل
 نعم المولی و نعم النصیر



سید احمد امین

من كلمات حضرت الاعلى لتفسير الغناء

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي تقدس بقدره قديميته عن لغت الجوهريات
 وما يشابهاها والحمد لله الذي تفرد بتفرد ازلته عن صفات
 الذاتيات وما يعاد لها والحمد لله الذي تعظم قدوسيته
 عن فكر الكسوبيات وما يعارضها تعالى شأنه من ان اقول هو
 هو اذ انه كما هو عليه في عز الهويته وجلال الاحديته بذاته
 مقطوع الموجودات عن فكر عرفان الذات في طلعه ظهور
 حضرت الذات ومفروق الممكنات عن ذكر مقامات الصفات
 في غير مستورات فلك الاسماء والصفات فمن قال
 انه هو هو وحد نفسه وجعل الخلق باقون بالبينه وبجاوزه

عن

عن سر مبدئه واقترن بذاته اثار نفسه وجعل لمن لا مثل له
 باذن الله في رتبة الخلق في كينونية مثاله وان اقل ان
 الذات هو بنفسه مقطوع الاشارات ولا يقع عليه حكم
 الاسماء والصفات كيدتي قولي بالذات بان الذي
 جعل الوصف له والاسماء سمته ووجود الخلق ترتيبه اذ
 ذكرا عن ساحة قرب حضرته وجعل في نفسه مثالا لآية
 صمدانية وتجليا لظهور قدسية سبحانه وتعالى جل و
 ذابته من ان يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الفسدة
 والاهمام وتعظم آيته من ان يشير اليه احد في ملكوت الامر
 وظهور تجردات بالطف ما يمكن في الاشارات وكل من ادعى
 توحيد ذاته فنفى الحين جعل نفسه شريكا في لقاء دين قد
 وحدته ومن ادعى عرفان كينونية فقد جعل من عرفان
 نفسه وتجاوز عن مقام حده اراد حكم الامتناع في عقله و

غفل عن مقام سر الأزلية في ذاته لأن الموجودات كما هي
 عليها بحتمتها لا تدل إلا على القطع ولا تخفى إلا على المنع
^{أي ولا تنطق إلا بعوائسها ولا تثير إلا على البحر}
 فبجان لسه موجد رب السموات والارض عن وصف
 الاشياء كلها والحمد لله الذي شهد بنفسه بانه لا اله
 الا هو الحق القيموم في ازل الازال وانه هو كائن بمثل ما
 كان بلا تغير ولا انتقال فمن قال انه هو هو فقد اتخذ له
 شها في نفسه وقرن نفسه بذاته لانه كما هو عليه في كنه
 الذاتيه وعلانيه الصمدانية اجل من ان يعرف بخلقه
 او ان يوصف بعباده او يدل عليه شئى دون ذاته او
 يرفع الى هواه مجرد حمايته اعلى وهم احد من عباده لانه
 لم ينزل كان ولم يكن معه غيره ولا يزال انه هو كائن ولم
 يكن معه سواه اذ ذاتيته كما هو عليها لهي الذاتيه ^{حسية} لانه
 القدمية التي هي بكنيوتيتها منقطعة الجوهرات عن الازال

دمشقي

وممتنعة الماديات عن الدلالات وان آية كما هو عليها
 لبي الأنية البجة الأرية التي هي كينونيتها مفردة
 الكينونيات عن ذكر المقامات ومنقطة الذاتيات
 عن ذكر العلامات وان كل ما وقع عليه اسم شيء من
 الأسماء والصفات فلا يقع الا على مقامات الأمر
 وظهورات الخلق وان الذات الأزل البحت لم يعادله
 في مراتب الغيب والشهود وصف من خلقه وكل ما وصفه
 الواصفون ويذكره الذاكرون فهو من حدود الشئية و
 هندسة الخلقية فعلى نفس ذات الوجب عن كره
 عن كل ما ذكر في ملكه ووجد بانحرافه فكل يدلون على
 انفسهم ويدلون عن مقام ذاتيتهم ولا يحكي المشل في ذاتيات
 الممكنات الا على المنع ولا تدل الهندسة في كينونيات
 المجردات الا على القطع فمن وحده فقد قرنه ومن قرنه فقد

البطل اذله ومن توجه اليه بما وصف به نفسه وحذر الناس
 عن حكمه فقد وحده بما يمكن في حق الامكان وان دون ذلك
 لا يمكن في مقام الخلق ولذا تقبل الله من العباد مقامات توحيد
 بفضله انه هو العزيز المنان والحمد لله الذي ابدع المشية قبل
 خلق كل شيء بعليته نفسه لا من شيء ثم اخرج بها الارادة و
 القدر والقضاء والاذن والاجل والكتاب يعرفن كل اللذات
 الكثرات بما كتب الله لهم في مقامات الخلق وظهورات الامر
 حتى لا يرى شيئا حيا قوما قائما بذاته الا ما تجلى الله له به
 كينونية ذاتية التي هي اية لعرفان الذات وسبيل لتجلى
 الصفات وهي اية لعرفان مقام محمد بانه المتعالي عن المثل و
 المنزه عن الشبه والمتعال عن التحديد والمقدس عن التقييد
 جل وعلا نفس محمد من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه
 او يقول وبم اذ ذاتية هي الذاتية القوية التي هي بانيتها

مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان ومنتفعة الماديات عن
 صور البيان وان كل ما يظهر في الألكوان ويسرز في الأمكان
 حكومات تنزلات ذلك النور لمشرق المتعالي عن فكر
 النور والتقدس عن نور الظهور فمن قال انه هو الذكر الاول
 في الأمكان فقد توجه الى مقام نفسه وعرف حده مبده
 وغاب عن الظهور في تلقاء البطون ومن قال انه هو نور
 الاول والمشيئة الاولى فقد قرن معه مقام عرفانه وبجانب
 عن حده مبده باثباته وفقد مقام الحق الطاهر له به في
 امكانه فتعالي به الحق القنوم الدائم الفرد الصمد الذي
 لم ينزل كان بلا ذكر شيء سواه ولا ينزل انه هو كائن بلا
 ذكر شيء معه فقل جعل حبيبه محمد ٤٣١ مقام نفسه في
 ذلك المقام ليوحد الكل جناب حضرة بما وحداته وآت
 وعرف نفسه نفسه وتحقق كينونته بانه معنى الذي

كنهه تفرق عن الكل وصفه تفتيح الموجودات عن محض
 القرب فبجان الله عما يصفون والحمد لله الذي شهد
 لذاته بذاته في مقام الأبرار لما علم بأن الحسين يشهد
 لنفسه بنفسه ويرضى بما قدر الله له في علمه ويسلم بكلمة يده
 مما قضى له في كتابه ويعمل بما كتب الله له في علمه من ظهور
 امره وإن ذلك ذكر من الله في شأنه ليوحده به الأولياء
 إلى مقام القرب والجلال ويوحدهون الله بما تجلّى لهم
 بظهوراته مما بدع في حقائق المكنات ويستريحون بمعلم
 تذكر مصائبه على بساط القرب والجمال ويرون الله
 بزيارته على التراب فإنه لهو زيارة الرحمن فوق العرش
 من دون تشبيه ولا مثال فبجان الله موحده الذي جعله
 على مقام نفسه في الأداة والقضاء واختره لسره في
 عوالم الأنشاء واجتباها لظهور ولايته في ملكوت الأمر

والحقيقة

واخلق للشقاء واصطنعه لظهور كبريائيته في مراتب
 الصفات والأسماء لتلا نسي احد حكم ظهوره في حجاب
 الأنفس والأفاق ويرى كل شئ بنور بارئه في كل ان و
 يبكي كل العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر
 التي اذا نزلت على العرش اهترت واذا رفعت على السماء
 انفطرت واذا استقرت على الارض انثقت واذا هرت
 على الأعمدة خرت لجلال وجهه فاذا ذكرت النفوس
 تغيرت لما لا تقدر ان تتحمل عرفا من سرها فبجان الله
 موجوده لم يتحمل احد بمثل ما احتمل المحيين في سبيله
 ولقد قتل بقبله جوهرات الآيات في ملكوت السماء
 والصفات ولذا حدثت الأشياء في جميع مقامات
 الأنشأ حيث لا يمكن ان يذكر شئ الا بذكر هندته
 الحكيمه ولولم يقبل في الذر الأول شهاده نفسه في

سبيل الله لم يخطر بقلب آدم الأول قرب شجرة الآزلية،
ولم يعص ربه ابدا ولم يوجد شي في السموات والأرض
لأن بشهادته في سبيل الله وجدت حقايق الآفة
للتوحيد وهماج ارياح المحجة في اوراق اغصان شجرة
التفريد بالجان ما خطر بقلب احد من العباد ولا بحري
به الحكم في قلم المداد ولا يعلم كيف ذلك الا من اخذ
عنه البياق في عوالم العيب والشهاد رزقني الله وكل
من شاء ذكر مصائب الحسين في كل حين بما دامت
السموات والأرضين فان ذلك فضل الله يؤتيه
من يشاء ذو الفضل العظيم وبعد ذكر ينمايد
عبد مفتقر الى الله ويعتصم بحبل الله كما في سبيل سفر
بسوى ملك فضل وعدل ادام الله ظله العالي على كل
من سكن في ظلال مكفهرات رحمته درارض اصفهان ^{قصد}

نموده جناب مستطاب قدسی خطاب فاكر ذكر نقطه وجود
 مذکور ظهورات ائیه محمود سلطان الذاکرین - هم سدر ذکره فی
 سبیلہ و یبلغه الی مقام قرب فیہ فی حضرت القدس منته
 سوال از حکم غنائی که در احادیث شمس عظیمت جلال
 مذکور است فرموده و از این جهت در مقام اجابت جناب
 ایشان برآمده و بحول الله و قوته آنچه بمشیت حضرت
 الهی جل ذکره از قلم جاری گردد اظهار میشود و قبل از ذکر حکم
 حقیقت اشاره میشود که علت کشف سجات از حقیقت
 بیان مسئله گردد و ان اینست که خداوند عالم هیچ شیئی را
 خلق نفرموده الا بمشیت و ظهورات رتبه فعل خود که
 شئونات ظهور مشیت است چنانچه حضرت صادق فرموده
 که لا یكون شیئی فی الأرض ولا فی السماء الا بهذہ الخصال
 التسع بمشیتہ و ارادہ و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب

فمن زعم انه يقدر على نقص واحدة فقد كفر وشك في نيت
 حين وجود خداوند عالم مجبور نظر نموده شئی را در جهت قبول
 بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لاین شئی
 نفسیه بنفسه و علت قبول اختیار و انفس او فرار داده و غیر
 از جهت اختیار که جهت تجلی امر است در رتبه خلق اول جمعی
 حکم نظر نموده اگر چه در حقیقت ذکر این مسئله فیما بین حکماء
 احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیر هفآ و رسایل دیگر
 استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون بنمقام
 مقام بیان این مسئله نیست الا بحجت ذکر مقدمه مایراذ ذکر
 از ادله آن نمیشود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیت
 که دون آن موجود نمیشود الا بدوجه جهت وجودی که دال بر ظهور
 متجلی است و جهت ماهیتی که دال بر جهت عبودیت و قبول این
 تجلی است و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط

بین هفتین است ظاهراً میگرد و بعد از ظهور نشسته حکم اربعه
 ثابت میگردد زیرا که تنزل متمنع است الا بطهور اربعه و از
 این جهت است عقلیه مراتب سبعة فعل که این عدد اتم و
 اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم مرتبه
 ممکن نیست و از این جهت است ظهور هیا کل مقدسه اهل
 عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعة شهادت
 ان ظاهراً میزند و بعد از آنکه در هر شیئی دو جهت ثابت شد
 شکی نیست که آنچه اسم شینیت بران وارد میشود
 از سه مرتبه وجود در مقام بیان خوارج نیست یا ایة ظهور
 ذات بخت اقدس حضرت سبحان جل ذکره العالی است
 که بکینونیت خلق از مساوی خود هست و یا ایة ظهور فعل او
 که مقامات ظهور غیب شهادت است در مراتب سبعة که
 ظهور قضبات اربعه عشر باشد در مقامات امکان و مقام

اثر فعل فعل است که وجود با سوی الفعل باشد و این دورتبه
 در حقیقت در مرتبه خلق و اعتقاد چنانچه حضرت امام ^{مهمتر تا} _{مهمتر تا}
 حق و خلق لا ثالث بینهما ولا ثالث غیرهما و این رتبه مشا
 الیهما در مقام ظهور بعین مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر
 شده چنانچه حضرت علی بن الحسین ^{در مقام معرفت امر بجا} _{در مقام معرفت امر بجا}
 فرموده حیث قال عز ذکره فی حدیث طویل ثم تلا قوله
 لعالی فالیوم منهم کما نسوا لهما یومهم هذا وکانوا بابائنا
 یحجدون وهی والسه ایتنا وهدیه احدنا وهی والسه ^{تینا} _{تینا} ^{تینا} _{تینا}
 یا جابر الی ان قال یا جابر ادری ما المعرفة المعرفة
 اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب
 ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً
 ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة التجنبا سابعاً وهو قوله
 عز وجل قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان

تفقد

تنفذ کلمات ربی ولو جئنا بمثلہ مدداً وتلا ایضاً ولو ان
 ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر میده من سبعة بحر ما
 نفدت کلمات الله ان الله عزیر حکیم الحدیث وبعده از
 انکه مشاهده این آثار فرموده ظاهر میشود که شیئی در مقام
 سلوک از سه رتبه بیرون نیست چنانچه حضرت صادق
 فرموده در تفسیر ایه شریفیه و منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد
 و منهم سابق بالخیرات میفرمایند ظالم کسی است که حول
 نفس خود حرکت کند و مقتصد کسی است که حول عقل
 خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رب
 خود محال فعل حرکت کند و این رتبه بحقیقت اولیه
 مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم باین سه مقام
 ظاهر میگردد اعمال انسان خوارج از دو رتبه نیست تا حیوان
 اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت میکند یا

حول ماهیت خود اگر جهت اولی است محمود است و این
 از سه رتبه خوارج نیست یا احکام فرضیه است یا مینویته
 یا مباحه و هرگاه حول جهت ماهیت حرکت ذنب محض
 و شرکت و این رتبه هم از دو مرتبه خوارج نیست یا حرام
 است یا بکروه و انسان در حقیقت کسی است که در
 هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل
 تجلی فواید است و شیطان در حقیقت کسی است که
 حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبده ظاهر
 از کل شئون خالی از این دو جهت نیست اگر جهت رتبه
 ربوبیت ملقاة در حق اوست طاعت و رضای
 پروردگار محل فکرة است و اگر جهت رتبه ماهیت او است
 معصیت و سخط حضرت عزت اقدس محل فکرة است و این
 حکم متناز میشود اعمال اهل علیین و سجین اگر چه در صورت

ظاهر

ظاهر کل اعمال تشاکل و متشابه است ولیکن عند تفریق
 قبول و رد همانست که ذکر شد و از آنجا نیکه موجودات
 در سفر نزول از مبدا ظهور است بحجت ربوبیت اناسی شده اند
 حاملین ولایت کلمه حضرت رت العزّة تذکر ایشان
 احکام کلشنی را بیان فرموده تا آنکه متبلج شوند بتبلج
 جهات مبدا کل جوهرات از ممکنات و متلاان شوند از
 قرب بمقامات ظهور مبدا کل انبیا از موجودات و این جهت
 ربوبیت در عهد نظر از کل مقامات و اقرب از کل ظهور است
 است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشار فرموده اند
 حيث قال عز ذكره العبودية جوهره كنهها الربوبية فما
 حقني في الربوبية اصيب العبودية وما فقد في العبودية
 وجد في الربوبية قال الله نعم سرهيم اياتنا في الافاق
 وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اى موجودى غيبك

و حضرتک و هیچ عبدی در مقام عبودیت کامل نمکیرود
 الا بطور این جهت چنانچه در حدیث قدسی اشاره
 باین مقام شده مازال العبد بتقرب الی بالبنو اهل حمی
 اجبه فاذا اجبته كنت سمعه الذی سمع به وبصره الذی
 يبصر به ویده الذی يبطن بها ان دعانی اجبته وان
 سئلني اعطيته وان سكت عني ابتداته وانسان
 بعد از وصول باین مقام از برای او مقامات مالا نهاییه
 مقدراست چنانچه حضرت امیر المؤمنین ۴ در مناجات
 یوم شعبان فرموده اند الی هب لی کمال الانقطاع لک
 و انور البصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تحرق ابصارنا
 القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة فقصر ارواحنا
 معلقه بغرق قدسک الی جعلت من نادیته واجابک
 و لاحظت فضیلتک بجلالک و حاجتیه ستر فعل لک جبرک

وحضرت صادق علیه السلام در مقام بیانات کمال ظهورات حضرت
 ربوبیت فرموده اند در کلام خود و حجت اسرارم بقوله
 وَاذَا تَحَقَّقَ الْعِلْمُ فِي الصَّدْرِ خَافَ وَإِذَا صَحَّ الْخَوْفُ هَرَبَ
 وَإِذَا هَرَبَ بَخِيَ وَإِذَا بَخِيَ اشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهِدُ
 الْفَضْلِ وَإِذَا تَمَكَّنَ مِنْ رُؤْيَةِ الْفَضْلِ رَجَى وَإِذَا وَجَدَ حِلَافَةَ
 الرَّجَاءِ طَلَبَ وَإِذَا أَوْفَقَ لِلطَّلَبِ وَجَدَ وَإِذَا بَخَلَ ضِيَاءُ
 الْمَعْرِفَةِ فِي الْفُؤَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ
 اسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَاتَّرَ الْمَحْبُوبُ عَلَى مَا سِوَاهُ وَ
 بَاشَرَ أَمْرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ وَاحْتَارَهُمَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 غَيْرِهِمَا فَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى سَبَاطِ الْأَسْنِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ
 إِدَاءِ أَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ
 وَالْقَرَبِ وَمِثَالُ هَذِهِ الْأَصُولِ الثَّلَاثَةِ كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ
 الْكَعْبَةِ وَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنْ الْخَلْقِ وَمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ اسْتَمْت

جوارحه ان یستعملها فی المعصیة ومن دخل الکعبة امن قلبه
 ان یشغل بغير ذکر الله الحدیث وبعد از آنکه عبد بقام
 روح مناجات که عظم مقامات و اسنای درجات است
 فائز گردید سزاوار است که حکم حدیث حضرت امیرالمؤمنین
 بر او خوانده شود حیث قال عز ذکره فی جواب الیهودی
 وما تعنی بالفلسفة الیس من اعدال طباعه صفی مزاجه
 ومن صفی مزاجه قوی اثر النفس فیه ومن قوی اثر النفس
 فیه سما الی ما یرتقیه ومن سما الی ما یرتقیه ومن یرتقیه فقد
 تخلق بالأخلاق النفسانیة فقد صار موجوداً بما هو انسانی
 دون ان یکون موجوداً بما هو حیوان فقد دخل فی الباب
 الملکی التصوری و لیس عن هذا الغایة معتبر و هر عبدی
 که باین مقام که غایت فیض امکان است واصل گردد تکلم
 ینماید در مقام ظهور ربوبیت مطلقه در حقوتیه او الا بنوع کلیات

حق جل ذکره و نه در مقام عبودیت الالبان مناجات
 اهل بیت عصمت صلوات الله عليهم بشأه که احدی فر
 نواند گذارد در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از فی
 مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار
 بیت مناجات از قلم او جاری میگردد در مقام ظهور کلمات
 حجت بلا تفکر و سکون قلم انشا می نماید بشأه که احدی
 سبقت نگرفته است از او باین شرف در رتبه رحمت و
 نه اینست که بقلب ناظر خطور نماید که این مناجات مثل مناجات
 اهل بیت عصمت صلوات الله عليهم و این کلمات حجت
 مثل آیات کتاب الله است که وجود صاحب این کلمات
 در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث ال بهمه معدوم است
 بل مثال آن مثل صورتیست که در مرآت معدل حکایت نماید
 از متجلی در مرآت و از این جهت است که احد از اولوالباب

در مقام قطع نظر از حدیث مزوانیت تمیز نمی تواند داد این صحیف
 مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شمس غطمت و جلال
 صلوات الله علیهم در میان خلوق است و بعد از ذکر این اشارات
 که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکی نیست که احکام کتبی را
 خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت
 ماهیت ملقات در نفس عبداست باز فرمود که ومن الناس
 من یسیری لهموا الحدیث لیفضل عن سبیل الله بغیر علم و تحقیق
 ههنا اولنک لهم عذاب مهین و احادیثی که در این باب
 از شمس غطمت و جلال سلام الله علیهم صادر شده است
 روی ان ابی بصیر قال سئلت ابا جعفر عن کسب المغنیات
 فقال التي یدخل علیها الرجال حرام والتي تدعی الی الاعراض
 لیسن باس وهو قول الله عز وجل ومن الناس من یسیری
 لهموا الحدیث لیفضل عن سبیل الله وعن ابی عبد الله ۴

حين سئله رجل عن بيع الجوارى المغنيات فقال شرهن
 وبقيهن حرام وتعليمهن كفر واسماعهن نفاق وعن ابى بصير
 سئلت ابا عبد الله ع عن قول الله تعالى فاجتنبوا الرجز
 من الاوثان واجتنبوا قول الزور قال هو الغناء وعن محمدا
 بن محمد عن ابى عبد الله قال سمعته يقول الغناء مما قال الله
 ثم ومن الناس من يشرى لظهور الحديث ليصل عن سبيل الله
 وعن سعد بن زياد قال كنت عند ابى عبد الله ع فقال له
 رجل بابى انت وامى انتى انا ادخل كنيفا لى دلى حيران
 عندهم جواريتهم يضرين ويضرين بالعود فرمما اطلقت الجوارى
 اسماعا منى امن فقال لا تفعل فقال الرجل والله ما
 ائنهن وانما هو سماع السمعة يا ولى فقال لله انت اما
 سمعت الله يقول السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان
 عنه مسئولا فقال بلى والله لكانى لم اسمع بهذه الاية من

كتاب الله من اعجبي ولا عرتي ولا حرم انبي لا اعود انسا الله
 وانبي لا استغفر الله فقال له قم فاعتسل وصل ما بدلك
 فانك كنت مقبلاً على امر عظيم ما كان اسوء حالك لو مت
 على ذلك احمد الله وسلمه التوبة من كل ما يكره فانه لا يكره
 الا على كل قبج والقبج وعدلا هله فان لكل اهلاً وعن عبده
 الاعلى قال سئلت ابا عبد الله عن الغناء وقلت انهم
 يزعمون ان رسول الله م خص في ان يقال جنبناكم جنباً
 جنبناكم حيناً بحكم فقال كذبوا ان الله عز وجل يقول ما خلقنا
 السموات والارض وما بينهما الا عبيد لوارثنا ان نتخذ لهم
 لا نتخذنا من دننا ان كنا فاعلين بل نقذف بالحق على
 الباطل فيدمغه فاذا هو ذاهق ولكم الويل مما تصفون
 ثم قال ويل لفلان مما يصف رجل لم يحضر مسجد الجمعة و
 عن الهمام قال قال ابو عبد الله بيت الغناء لا يؤمن فيه

الجمعیة ولا یجاب فیہ الدعوة ولا یدخله الملك وعنه ۴

ابن سئل عن الغناء فقال لا تدخلوا بیوتکم معروض عن

اهلهما وعنه ۴ تسر الأصوات الغناء، وعنه الغناء، یورث

النفاق و یعقب الفقر وعن الحسن بن هر و ن قال

بنعت ابا عبد الله یقول الغناء، مجلس لا یطر الله الی

اهله وهو ما قال الله عز وجل ومن الناس من یشری

لهما الحدیث لیفضل عن سبیل الله وعن یاسر عن ابی

الحسن قال من نزه نفسه عن الغناء، فان فی الجنة شجرة

بامر الله الریح ان یمر کما فیسمع لها صوتا لم یسمع بمثلها و

من لم یتزره عنه لم یسمعه وهم جنین اهل بیت عصمت

سلام الله علیهم در مقام بیان صوتی که از جنت ربوبیت

ملقاة در همتیة عبد است بان اشاره فرموده اند و احادیث

که دلالت بر این حکم نماید اینست که حال ذکر می شود

روى عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن اهل
 سليمان قال سئلت ابا عبد الله عن قول الله عز وجل و
 رتل القرآن ترتيلاً قال قال امير المؤمنين ؑ بينه وبيننا و
 لا تحده هذا الشعر ولا تنشره نثر الرمل ولكن افرغوا به قلوبكم
 القاسية ولا يكن هم احدكم اخذ السورة واليضا عن ابي
 عبد الله قال ان القرآن نزل بالخرن وعنه ؑ قال قال
 رسول الله اقرؤ القرآن بالحن العرب واصواتها و
 اياكم ولحن اهل الفسق واهل الكباثر فانه سيجي من بعدك
 اقوال يرفعون القرآن بترجيع الغنا والنوح والرهانية
 ولا يجوز ترافيهم قلوبهم مقلوبة وقلوب من يعجبه شأنهم
 وروى عن ابي الحسن ؑ قال ذكرت الصوت عنده فقال
 ان علي بن الحسين ؑ كان يقرء فربما مرتبه الما رضعق من
 حسن صوته وان الامام ؑ لو اظهر من ذلك شيئاً لما

احمله الناس من حسنه قلت ولم يكن رسول الله يصلي بالناس
 ويرفع صوته بالقران فقال ان رسول الله كان يحمل الناس
 من خلقه ما يطيقون وعن ابي عبد الله قال ان الله
 عز وجل اوحى الى موسى بن عمران اذا وقعت بين يدي
 فقف موقف الذليل الفقير واذا قرأت التورته فاسمعينها
 بصوت الحزين وعنه قال قال رسول الله لم تعط امتي
 اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن والخط وعنه قال
 قال النبي ان من اجمل الجمال للرجل الشعر الحسن ونغمه
 الحسن وعنه قال قال النبي ان لكل شيء حليته وحليته
 القران الصوت الحسن وعنه قال ما بعث الله عز وجل
 نبياً الا حسن الصوت وعنه قال كان علي بن الحسين حسن
 الناس صوتاً بالقران وكان السقاؤون يمدون فيقفون
 ببابه واستمعون قرأته وعن ابي بصير قال قلت لابي جعفر

إذا قرأت القرآن فرفعت به صوتي اجاء في الشيطان

قال انما ترابي بهذا اهلك الناس قال يا با محمد اقرء

اقرء ما بين القرائتين تسمع هلك ورجع بالقرآن

صوتك فان الله عز وجل يحب الصوت الحسن يرجع فيه

ترجيحا وفي الفقيه سئل رجل عن علي بن الحسين ع عن شراء

جارية لها صوت فقال عليك لو اشتريتها قد كرتك

الجنة يعني بقراءة القرآن والرهدة والفضائل التي ليست

بغناء فاما الغناء المحطور وعن علي بن جعفر عن اخيه قائ

سئلته عن الغناء هل يصلح في الفطرة والأجبي والفرح

قال لا بأس ما لم يعص به وشبهه نيت كه ابن

صوت محمود ومحبوب نزه شارع مقدس است بل حتى است

برعبدة وجميع مقامات قراءات كتاب الله ومناجات و

كلمات دالة برضا نباهل بيت سلام لله عليهم مراعاة

این سخن حسن را نموده ولی بشأنی که از حد اعتدال فطری
 خارج نشود چنانچه خداوند در حکم صلوة اشاره فرموده
 و لا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها و اتبع بین ذلک سبیلًا
 و شکی نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرآت
 جمال الیه معبود جناب اباعبدالله الحسین ع نفس صلوة است
 بل حقیقت صلوة نیست الا ذکر عبد خدا و ندر البظهور است
 متجلیه از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میزان
 صوتی که محبوبت عنده و عند اولیاء و مذکر اریاح
 صبح از است صوتیت که در مقام اعتدال بین ذلک
 واقع باشد که بجز در استماع ان محو کند از حول نواد عبد
 کل ذکرنا سوی الله را و داخل گرداند عبد را بر بساط
 ساحت قدس قربانس بمقام ظهورات و تجلیات
 حضرت معبود جل ذکره و این نوع از صوت محمود است

و صوت حسن است که شمس عظمت و جلال قرانت کتاب الله
 میفرمودند و هر ذاکر ذکر حق هم که در مقام اعداد صوت الحزن
 رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوصاً
 در مقام ذکر مضائب حضرت سید الشهداء که که بنفسه
 ذکر انکلیه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات معتدله
 مبدل ماهیات است بچهره هات و هر نفسی که اعراض
 از صوت ذاکر ذکر الشجره کبری و بنا عظمی نماید فی الحین
 است و در ظل آیه مبارکه و اذا قیل لهم لا اله الا الله یتکبرون
 محسور و بنابر بعد معذب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن
 حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت
 نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد
 زیرا که برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکری ممنوع است
 و آن اجل و عظم است از اینکه مذکور شود بذر خلق خود

مذکورند

نذکراند بزکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین^ع در خطبه
یتیمیہ اشاره بسبیل ذکر او میفرماید: سَمِيتَ قَالِ عَزَّ

ذَكَرَهُ اِنْ قُلْتَ مِمَّ هُوَ فَقَدْ بَابِنَ الْاَشْيَاءِ كُلِّهَا فَهُوَ هُوَ
وَ اِنْ قُلْتَ هُوَ هُوَ فَالْحَاءُ وَالْوَاوُ مِنْ كَلَامِهِ صَفْحَةٌ اسْتَدْلَالُ

عَلَيْهِ لِاصْفَ تَكْشِفُ وَ اِنْ قُلْتَ لِمَ حُدَّ فَالْحَدْ بَغْيِرُهُ وَ اِنْ

قُلْتَ الْهَوَاءُ نِسْبَةٌ فَالْهَوَاءُ مِنْ صِنْفِهِ رَجْعٌ مِنَ الْوَصْفِ

اِلَى الْوَصْفِ وَ عَمِي الْقَلْبُ عَنِ الْفَهْمِ وَ الْفَهْمُ عَنِ الْاَدْرَاكِ

وَ الْاَدْرَاكُ عَنِ الْاِسْتِنْبَاطِ وَ دَامَ الْمَلِكُ فِي الْمَلَكِ

وَ اِنْ تَمَّتْ الْمَخْلُوقُ اِلَى مِثْلِهِ وَ الْجَاهُ الْطَلْبُ اِلَى شِكْلِهِ وَ هِجْمٌ لَمْ

الْفَحْصُ اِلَى الْعَجْرِ وَ الْبَيَانُ عَلَى الْفَقْدِ وَ الْجَمْدُ عَلَى الْبِئْسِ

وَ الْبَلَاغُ عَلَى الْقَطْعِ وَ السَّبِيلُ مَدْرُدٌ وَ الطَّلِبُ مَرْدُودٌ

دَلِيلُهُ اَيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ اَثْبَاتُهُ وَ بَعْدَ اَزَانِكُمْ ذَكَرْتُمْ فِي مَكَا

نُوبِ اِلَى اَيْتِهِ نَيْتُ الْاَذْكَرِ مِظَاهِرُ قَدْرَتِهِ اَوْ ذَاكَرِ

بحقی هم متصور نیست الا ذکر ایشان که در محال فعل و
 ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید
 اگر چه ذکر کل ماسوای محمد ص و اوصیاء او و فاطمه صلوات
 الله علیهم نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور
 شوند اقل از ذکر نموده است توحید ذات اقدس را اولی
 از سبیل فضل خداوند قبول فرموده و ذکر عباد را در مقام ذکر
 مصائب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان
 که از کتب عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام
 است و علی هذا سزاوار نیست احد که ذکر حرمت و منع ارتکاب
 صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت
 آنچه از احادیث ظاهر میشود بعلت شئون باطله است
 که اهل فجور و غی استعمال میکنند و الا هر گاه علت معاصی نباشد
 و نگردد و از جهت شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد

نشده چنانچه حدیث یوم فطر واضحی و آیام فرح ناطق بر آنست
 هرگاه عصیان نبوا سطره ان نشود و تخصیص میدهد احادیث
 مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت و سلطنت
 و اصل میزان صحت و حرمت در غنا، تمیز لحن فحور از اهل طهور است
 همین قدر که اولی الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این
 صوت لحن فحور نیست صحت ثابت است اگر چه بخوند ملا حسن
 فیض عقی بنیتر عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را صحیح
 قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمت از برای او قائل نشده
 و متمسک بطواهر احادیثی که شده ذکر شد ولی حتی واقع در
 بیان مسئله همانست که ذکر شد هرگاه انسان از جهت
 ربوبیت مودعه در او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد
 رجال اعراف و هرگاه از جهت ماهیت نفس خرد رفع صوت
 نماید غنا و حرام است چنانچه کمال آیات و احادیثی که ذکر

شد دال بر این حکم است و آنچه بعضی از علماء ذکر کرده اند
 در مقام حکم غنا و باس احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر
 اهل بیت عصمت و جلال مینمایند بعید از حکم واقع و مختلط
 از جهات اثبات است بل در صورت دو حکم ظاهر است
 اول حرام که نهی آن در کتاب نازلست ^{چون} ^{فرا} ^{گردد} ^{در} ^{کتاب} ^{نازلست} ^{چون} ^{فرا} ^{گردد} ^{در} ^{کتاب} ^{نازلست} ^{چون} ^{فرا} ^{گردد} ^{در} ^{کتاب} ^{نازلست}
 و آن انکر الأصوات بصوت الخیر و اشار و باهل آن فرموده
 و فی مقام اخرا انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً و
 اینصوت لحن اهل آن اگر چه قراءت کتاب الله و ذکر خداوند
 و اولیاء او را نمایند ولی متفرقین از اهل ^{تجربید} ^و ^{حقیقت} ^{مشاهده}
 مینمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که ^{مخا}
 با حقیقت دین اهل اسلامند اگر چه بصوت ضعیف و ^{لحن} ^{عجیب}
 قرائت مینمایند ولی حکم جهت باهیت بر آنها جاریست
 و ثانی واجب و آن صوت است که بران لحن کتاب الله

نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات
 مینمایند و ذکر مصائب شمس عظمت و جلال را در مقام
 ارتفاع صوت با حسن لحن با نتهای خضوع و خشوع مینمایند
 و این جهت چون ظهور آن از جهت ظهور این توحید است
 محبوب است عند الله و عند اصفیاء و این صوتیست که
 در کلمات شمس عظمت و جلال امر بان شده و مذکر
 مراتب جنات و ارباب مسمی که از در او صبح از است که
 برهیا کل توحید نسیم او میوزد و عجب را جذب مینماید بمقام
 که خداوند عالم از برای عبد مقرر فرموده بشرطیکه از او در مقام
 صعق بر نیارده حکم روی عن جابر عن ابی جعفر قال
 قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حدثوا به
 فصعق احدهم حتی یرئی احداهم لو قطعت نیاذ او رجلا
 لم یسعر نذک فقال سبحان الله ذاک من شیطان منا

بهذا نعتوا انما هو اللين والرقبة والدمعة والوجل وغيره
 این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات
 اکثر خلق ظاهر و مبتر است ولیکن حکم راجع بهمان نقطه
 اشاره است که در عنایه باین اشارات حکم آن ذکر شد
 که سنت در ظل جهه ربوبیت و مکروه در ظل جهه مابیت
 مذکور است و در غیر از ذکر مصیبت و مقامات وارده در
 شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن
 است که در هر حال با خضع صوت و اخضع حال تنطق
 فرماید چنانچه در علامت مؤمن موحدا امام میفرمایند

عن محمد بن الاسد قال قال ابو عبد الله يا مكرم شيعتنا

من لا بعد و صوته سمعه ولا شهامة يديه ولا يمنة بنا

معلنا ولا يجالس لنا غابنا ولا نجاصم لنا قايما ان اتقى

مؤمننا اكرمه وان لقا جاهلا مجره قلت جعلت فداك

فكيف

فكيف اصنع هؤلاء المنشعية قال فيهم التميز وفيهم التبديل
 وفيهم التخصيص تأتي عليهم سنون يعقدهم و يحون بقلدهم
 واختلفا بيددهم شيعتنا من لا يهجر هير الكلب ولا يطبع
 طمع الغراب ولا يسئل عدونا وان مات جوعا قلت
 جعلت فداك فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض
 اولئك الخفيض عيشهم المشقة ويارهم ان شهده والم
 يعرفوا وان غابوا لم يفقدوا ومن الموت لا يخرعون
 وفي القبور تير ادرون وان لجا اليهم رجاجة منهم رجموه
 لمن يخلف قلوبهم وان اختلف بهم الدار ثم قال قال
 رسول الله انا المدينة وعلى الباب فكذب من زعم انه
 يدخل المدينة لا من قبل الباب وكذب من زعم انه
 المحبى ويغضب عتياً وذكر شئون مطلب حون بنهايت
 نيرسد اکتفا بذكر اين مختصر جواب بنوده اميدوار بفضل

حضرت وهاب چنان است که کما هو المراد در مرآت قلب
 جناب مستطاب منطبق گردد تا لمحّه بعد از ذکر مصائب منظر
 توحید و آیات تقدیس منشی این کلمات را عذبه و عند
 اولیائّه ذکر می فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان با لطف
 چنانچه بعض حدیث حضرت کاظم است در لوح خفیه بجهت
 ایشان ثبت گردد. در همین تجارّه لمن بتورعت گردد
 که در هیچ شان از خواطر جناب ایشان در مقام ذکر مصائب

اهل بیت مخون گردد و کفی بفضله ذکره ذکر الله اکبر الدنی
 فی حق عارفه بالمعنی من کبی علی فانا جزاؤه فوالدنی نفسی

لم یعدل جزا، ذلك الحکم شیئ فی السموات والأرضین ولنا

ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء، والله ذو الفضل العظیم

و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام

على المرسلین و بحمد الله رب العالمین

شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد. بل حلال محمد ص حلالت
 آلی یوم القیمه و حرام محمد ص حرام الیوم القیمه بعد از آنکه
 نطفه دین و اهل ان بمقام خلق انسانه رسید خداوند
 عالم ایشانرا تکلیف با دین مبین فرموده و تا بلوغ
 مشعر توحید دین نرسیده حفظ دین و اهل انرا بجا آورد
 نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین با اول سنه
 بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده و حلالا
 حکم با اتباع حجت خود فرموده تا آنکه بجاهدات نفس ترقی
 بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود و در عرض
 ده ماه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه
 کل از خوف خداوند و حکم دین بجاهدات صدقه و اعمال
 حقه بمقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه قایل
 بیوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق نبض کلام امیر المؤمنین

صحیفۃ العدلیہ
 باب اول فی ذکر اللہ عزوجل
 بسم اللہ الرحمن الرحیم
 وبہ نستعین

حمد و سپاس و صف جمال ذاتی است کہ لیزل بوده
 یگانہ فرید بدون وجود شیئی با او و لایزال بکینونہ خود
 بشان علوی کہ بوده است بدون تغییر و تحویل ممکن نیست
 وصف ذات مقدس لاجل عدم وجود شیئی با او و تکلیف
 نکرده باجدی معرفت کنہ ذاتیہ خود را لاجل تقطیع نظر
 باکل موجودات و شناختہ است احدی اورا بعقلت
 وجود احد نرذارد و عبادت نکرده است اورا احدی بشانیکہ
 لایق باشد ذات مقدس اورا ہر شیئی کہ ارادہ محبت ذات

او کرده نزد حق و کل خلق مردود است لاجل آنکه طلب محال
 نموده و کافر است نفسیکه ادعای معرفت کند او را نموده
 لاجل آنکه ممکن نیست شناختن او از برای خلق هر
 کس اراده توحید کند ذات او را نماید و بحین مشرک شده
 لاجل آنکه غیر از ذات توحید نکرده ذات او را و غیر از او
 شناخته احد او را و او است سخن حمد و مجد ثناء کفتر
 خود خود را و منزّه است از عرفان ممکنات و بیان موجودات
 بتزیه و تقدیس و نیست از برای او دون ذات او
 وصفی و اسمی و هو الحق لا اله الا هو تبارک تعبد و تبارک
 نسبتین و ما سوا او محمولند بنفس ابداع و انشاء و نیست
 مابین او و ممکنات و صلی و نه فصلی انشاء نموده با جدا
 بخت از بجهت عدم صرف مشیت امکانیه او نسبت داده
 است بنفس خود لاجل تشریف او بمثل کعبه که بیت خود

خوانده و کل خلق را بوجود او موجود فرموده چه متعالیست قدرت
 او و تام است صنع او که کل اشیا را از ما بین خرف لا که
 عدم صرفت لا من شیئی بنفسه اختراع فرموده و آیه ملک
 خود حکم فرموده تا آنکه متبلج شوند بتبلج نفسی بحت کل
 موجودات و متلا اء شوند بتلو اء اثبات محض کل کائنات
 پس از برای او است کل خلق بعد غناء ذات مقدس او
 و او است اله کل خلق و حال آنکه مالو هلی نیست در رتبه او
 عالم است بکل شیئی و حال آنکه معلومی نیست در ساحت
 عز او و قادر است به کل شیئی و حال آنکه احاطه نکرده علم
 بمقدور سوای ذات او لاجل آنکه با او مقدری نیست
 که علم تعلق گیرد کل اشیا در اماکن وجودیه و کونیته در محضر
 ملک او موجود است و او است عالم بکلیه اتمل خلق اشیا
 و بعد انوجاد آنها بذاته غنی است از ما سو خود و همین غناء

که دلیل وجود اوست بی وجود شیئی بعینه دلیل است بعلم
 او بچل شیئی ب وجود معلومی و من استغفار میکنم بسوی
 او و لایذ بوده ام بجناب او از وصف کل موجودات و
 نعمت کل ممکنات لاجل آنکه هر ذکری نقص است از
 برای ساحت قدس او و هر صفی که نسبت از برای
 ذاتیه غیر او و سببلی از برای احدی ممکن نیست غیر از
 و اعتراف بتقصیر اگر چه در عین ذکر علو توحید و عظمت تفرید
 ذکر غیر بعید است ولی مفری در مقام علم نیست آنکه
 معتقد ما بقدا و عمقا و نماید باینکه دوام ملک در ملک است
 و نعمت ممکن ممکن است و وصف منتهی غیر نیست و معروض
 نیست ذات ازل و از برای او مذکور نیست نه اسمی نه و
 که ذات خود را نموده از برای ممکنات و او اجل و عظم است
 از ذکر علو و عظمت نیست معبودیکه مستحق ستایش باشد

جزا و دانه لاله الا هو العلی العظیم و درودی نهایت
 سلام بی بدایت لایقی بارگاه مجربست که اسم مقدس او
 در ملا علی و عالم عظام، محمد است صلی الله علیه و آله که محل
 اشتقاق اسماء محموده حضرت رب العزة جل و علا است
 خداوند اچگونه ثنا گویم مظاهر قدرت تو را و حال نیکه
 بید قدرت خود بر الواح افنده موجودات مسطور فرموده
 لا احصى ثنا عليهم كما انت اثنت عليهم رب صل عليهم كل
 نفحاتك و آياتك بدوام غرة ذاتك كما انت انت
 انت انت العزيز القوي احمدك اللهم و اضلي عليهم و
 اقول بجلتك فيما نزل في كتابك سبحان ربك رب
 العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب
 العالمين بعد بیان میکند عهد مفتقر الی الله و معظم
 بجل آل الله که بعد از رجوع از حج که تمام حجت باظهار علم بر
 کل

کل عالم بکتب محکمہ و صحائف متقنه شده بود کتب کشری
 مری کل شطر از اهل علم و بیان در مجبوحه بحر خزین و انفراد
 نازل و در اغلب آیات اینها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم
 بعمل آیات عربیه نموده و از آنجا نیکه امضاء و قضاء اجازت
 با اجابت اندازد در بیان اصل فارسی در دین مبین نشده
 بود حکم رجوع با اول عالم بالکتاب اول شده تا آنکه
 طلوع شمس مباحثه از افق ظلمات دها، بر حرف سین باء
 و ایستاده المقدمه ۱۲۶۲ باذن تہمت گشته و
 متقارن این شاعر عظمی و عطیہ گیری بوده که پنجم مشتری
 از کتاب شرف اعیان و احب اهل الکوان از افق غیب
 طالع و با مطار عجز آیات قسم و فقر از سحاب لایح لامع
 فلنله الحیدر المنه کما هو اظلمه و مستحقه از آنجا نیکه اجابت یکم نفس
 حیات بخش روح حیات خاشعین است باذن تہمت بدست

اهل بیان اعجابین از سخ انسان باین آیات عجمیه
 حقیقت عربیه از بحر عجز و خزن خود علی ما یطرح منی الالباب
 الحقیقه حیات در کنه معارف اصل و فرع عطا شده تا
 آنکه جمیع اهل عالم از عالم مضطر بتلویج تلویج صبح ازل
 از شمس اول نور محمدی صلی الله علیه و اله بواسطه عمدا و
 متلویج شده در مقام اعرف بقدره صانع فردا احد تا این
 گشته در حکم منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه
 بر لسان تیر و جهر جاری نسازد تا آنکه از فیض ازل و
 نفحات شمس ابدی در هیچ شان محجوب نمانند

أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤُا زَكُوا أَنْفُسَكُمْ إِذَا جَلَّتِ الشَّمْسُ بِالضِّيَاءِ

وَأَوْبَرَتْ اللَّيْلُ بِالنُّجُومِ إِذَا جَاءَ الْحُكْمُ مِنْ كُلِّ شَطْرٍ مِنْ أَرْضِ

السَّمَاءِ وَحَدَّتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا فَوْقَ الْمَاءِ قَدْ تَقَرَّ النَّاسُ

فِي أَرْضِ الظُّلُورِ وَأَضَاءِ الظُّلُورِ فِي ظِلْمَاتِ الْبُطُونِ وَعَمَّنْ

طایوس العما، عند افول السرطان وصاح آله مک
 علی الورقا، من انحصان الطول بهنالك فان العما
 وحسر الظالمون وان بمثل ذلك فليعمل العالمون و
 ان فی ذلك الكتاب فليستنافس المتنافسون

باب الثاني

في بيان القسطاس بامر الله عز وجل
 بدان ای سائل ان نقطه اصل و فرع اینکه حضرت
 العزة تکلیف باجدي نفرموده مگردون و سع و طامت ان
 و اصل و فرع دین در هر عالم و زمان حول اراده خداوندی
 طواف میکرده و خلق هر شئی را چنین بدان بمثل خلق
 نفس خود که از مقام نطفه ذکر ان بوده تا مقابله ای
 لا نهایت لها از برای تو در علم خداوند بود و سقیم مشاهده
 کن که مقام اول تو فرع مقام ثانیه است بلکه مقصود بالذات

از خلقت نطفه علقه است و همچنین الی ما نهایتاً له بمقام آنکه
 حضرت رب العزّة مقدر و مژده و دلیل بر این امر ظهور مقدر است
 که محال تجلیات قدرت است حال که در نقطه نقطه حقیقه را
 در کلتی شیء نمودی حکم دین را هم چنان یقین کن که یوم نطفه و
 در آیات اول بدیع ادم علیه السلام بوده که اهل آن زمان
 حتی واقع در مقام نقطه حقیقت واقع بوده اند و همین قسم
 دین و اهل آن بقدرت است ترقی نموده اند تا یوم ظهور ^{حقیقت}
 محمدیه صلی الله علیه و آله که در مقام دین و اهل آن بمقام
 فکون العظام لحاماً ثم انشأناه خلقاً آخر رسید و بوده
 فقبارک الله حسن الخالقین و از اینجهت است نسخ شرایع
 ملل لاجل آنکه تکلیف که بیوم نطفه بوده هرگاه بیوم مضقه
 شود محض ظلم است و بعد از آنکه تکلیف بمقام خلق جسمیه
 تعلق گرفت ببلت آنکه تبدیلی از برای او مقدر نشده این

نطفه

شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد. بل حلال محمد ص حلال
 الی یوم القیمه و حرام محمد ص حرام الی یوم القیمه بعد از آنکه
 نطفه دین و اهل ان بمقام خلق انسانیه رسید خداوند
 عالم ایشانرا تکلیف با دین دین مبین فرموده و تا بسبوح
 مشر تو حید دین نرسیده حفظ دین و اهل انرا بجا برده
 نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین با اول سنه
 بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلا
 حکم با اتباع حجت خود فرموده تا آنکه بمجاهدات نفس ترقی
 بمقام علم و اجتهاد از برای ایشان حاصل شود و در عرض
 ده ماه اختلاف در میان فرقه محقه مقرر داشته تا آنکه
 کل از خوف خداوند و حکم دین بمجاهدات صدقه و اعمال
 حق بمقام عمل مستغنی از اتباع دیگری شوند تا آنکه تا
 بیوم طلوع قمر لایح از طرف مشرق بنقض کلام امیر المؤمنین

علیه السلام شوند و در این ایام غیر مخلصین بفتنه های
 نازل از حکم دین مبین دور فرموده تا آنکه اهل غیر مشرک و
 که مقصود بالذات ممکنات است از دائره فائزین خارج
 شوند تمثیل ربانی اگر کسی عمل کرده باشد بدین حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله در غمهای مقام عمل و اقرار بولایت
 اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آماده باشد ولیکن اعراض
 از حکم حسین ابن روح رحمه الله علیه که یکی از وکلای ایام
 غیبت صغری بوده نموده باشد شکی نیست که عملهای
 او کلاً هباء منثور است لاجل آنکه ثمره کمال این اعمال طاعت
 خداوند است از اقرار با و وفائده نمی بخشد عمل احدی در
 هیچ زمانی مگر آنکه اطاعت اراده و حکم خداوند برادر آن
 زمان عمل نماید و بعد از آنکه عالم بر شیخی از حکم حقیقت شده
 بد آنکه امر خداوندی در هر شان اظهر من الشمس است و احدی را

بر خداوند

بر خداوند عالم جل عزه المتعالی حجی نیست بعد از آنکه
 در آیام غیبت اختلاف بمنهای رتبه رسید و قوا بل
 بصفای شعر توحید نزدیک گشته فرض است بر مقام
 رحمت خداوند عالم که از جانب حجت خود عبدی را با حجت و آ
 منتخب و اظهار فرماید تا آنکه سبب اختلافات را بنقطه
 وحدت برساند و همین قسم که اصل دین و اصل آن از عالم
 جسم تری نمودن فرض است که حجت آن عبد از فوق عالم
 عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از
 آنجا نیک تصدیق این امر را غلبت ناس صحب بوده این
 مقامات عظیمه را بمقام جسد کلمات آورده بشانیکه احدی
 قادر بمثل آن نباشد و حدی از برای آن قرار نداده تا آنکه
 بر کل موجودات حجت مثل شمس در وسط السماء باشد پس
 عجیب است صنع رب العزیز و چه بسیار آمانت قدرت او
 در تمام کائنات حضرت رسالت الهی

بهمین قسم است خداوند
 نام از مقام خود جدا
 روش عطف

که در کجوه اختلاف دین عبید را از عجمین منتخب فرموده
 بیاید (فله) و لسان اورا بایات مفسوح فرموده بشانیکه احدی قبل از
 آن سبقت مثل آن نگرفته و در هر چه بخوابد و هر وقت
 تکلم بنماید بلا تامل و مسطور میگردد و اند بلا سکون قلم از بند
 نشاید آن بایات الله احدی فرق بنماید و نسبت حکم آن
 مثل آیات قرآن بل آیات است که حجتی دارد بر کل اهل ارض
 و مثال آن در صورت و معنی مثل صورتیکه در مرآت پنجم حکایت
 نماید و کل آیاتیکه خداوند از لسان من جاری فرموده معنی
 و لفظ آن در مقابل یک حرف از کتاب الله و کلمات
 اهل بیت سلام الله علیهم معدوم صرفیت و تا حال آنچه
 که در کتاب عدل مشاهده شده چهارده هزار آیه متفق است و
 یک آیه آن در حجت کفایت میکند اهل ارض را لاجل آنکه
 بفطرت محض من فضل الله از خزائن غیب جاری شده و خوب

نیت مردم را با جهل آنکه بعد از نزول کتاب الله در مجبوره اهل
 فصاحت و کلام ده سال احدی از عیان نکرده و بعضی
 اساطیر اولین و بعضی مثل کلمات الالهین و بعضی
 قصص اولین میگفتند تا آخر الامر مشاهده عجز نموده
 اعتراف نمودند ای سائل صحیفه اعمال سنه جهاده
 باب است و کل آیات آن دولتی جهاده آیه میباشد
 بر کل علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوندیکه حقست که
 اگر جمیع اهل ارض جمع شوند مثل یکبار آن نمیتوانند
 آورد چنانچه از یوم طلوع این امر الی الان بحق خداوند
 عالم است بکشتی یک آیه از احدی ندیده ام و از حدیثیکه
 جمیع کل آیات را نموده یک حدیث خوانستم و نمونست بیاید
 و متنوع و مجال است و اگر کسی هم کلمات ترکین نماید کلمات
 مسروقه است نه آنکه از فطرت الله توانسته تکلم نماید و آنچه

آورده از صور سجین است کسی بتواند مقابله با این امر نماید
 که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر
 خود اگر نخواهد غیر از آیات تکلم نماید در هر امر بتواند و
 عجزی در او نباشد و اگر کسی بگوید که حجة امام علیه السلام
 در رای جمیع آیات باید باشد حق است و لیکن یک آیه
 دارد که کُلَّ آیات نردان معدوم است و اگر ایتیان بغیر
 این نکند حجت تمام است بلی اگر حجة آن از غیر آیات بوده
 باشد فرض بوده بر آن که هر کس هر چه خواهد ایتیان نماید
 و لیکن حال که حجة آن مهیمن بر کُلَّ آیات جسمانی است فرض
 بر آن نیست و حجت آن بالغ است بر کُلَّ چنانچه نافرموده
 اَلَا اِنَّ آيَةَ عَمَّا نَزَّلْنَا اِلَيْكَ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ تَعْدُلُ فِي الْكِتَابِ
 آيَاتِ الْاِنْبِيَاءِ و ما من بعد ذلك كل الخلق من حجج الله لیسئلون
 و اگر قائل بگوید این حجت صنعت از خود است مردود است

بش.

بمثل آنچه در قرآن گفته میشود الحرف بالحرف و هر گاه کاذبی
بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قوازه دم است
افتر است بر کل آیات بنج قاعده الهیه که مثل آیات
قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم
علم کاتبین است و اگر جمیع علماء بخوانند که در کتاب
وصیفته حرمین یک حرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا
نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هر آینه قادر نخواهند بود
یک آیه که مثل قواعد قوم ادعای ثابت میکنند و کافیه است
همین یک آیه واحد کل را قل موتوا بغيظکم و ادخلوا النار
بشرکم ثم کونوا حجاره سجین منضود و همین آیه از برای اهل
شک و جحد کافیه است بدوام قدرت الهیه و سبوحیه و
و بدانکه خداوند عالم کسی را منتخب از برای حفظ دین حجت
خود فرموده و حجت های و ایفیه و بر این قاعده برید او حجاره فرموده

که در عجبین شود و ناموده و در این آثار حقه نرذ او احدی ^{لعلم}
نگرفته بل اقی صرف بوده در مثل این آثار و اما حال مشاهده
نشد که کسی در عجم نشود و نما نماید و ممکن نیست بعد از این
که قدرت داشته باین نوع از کلمات که بلغای از فصحا
و حکمای از عرفا اظهار عجز و عدم علم بظواهر معنا آنها نموده اند
و حال آنکه حروف بیت نه گانه بید علماء بوده است
و این پنج بدیع بید احد جاری نگشته و ممکن نیست هر گاه
عالمی قلم دست گرفت و بدون اخذ از کتاب الله بر فطرت
آبائی نوشت ظاهر میشود که امر بغایت عظیم و صعبت است
و در حق احدی ممکن نیست الا من شاء الله از آنجا که قدرت
کامله خداوندی تام است سوا می این آیه عظمی و خجسته کبری
شون لاهوتیه عجیبه بصاحب این امر عطا فرموده که
هر ذمی روحی یقین نماید که این آیات بغیر اذن خداوندی

در حق احد ممکن نیست مثل آنکه در عرض دوازده ساعت
 یک صحیفه محکمۀ بلا تأمل از قلم آن جاری گردد و کدام حجت
 از این عظیمتر است که انسان بمقام روح مناجات که
 مقعد انس بامحبوبت رسیده باشد چنانچه در مقامی در مکان
 عالی تر از این متصور نیست چنانچه حضرت صادق علیه
 السلام در مصباح الشرعیه صریح بیان فرموده اند والی
 الان از احد از حکما و علما، این مقام بتمامه ظاهر نشده هر
 گاه شده بود لابد صحیفه از ایشان مانده باشد و غیر از اهل
 عصمت علیه السلام مدعی این مقام احد نشده چنانچه
 مؤلف حق یقین عظیم معجزه آل نبی سلام الله علیهم را کلمات
 ایشان نوشته در حق صحیفه سجادیه کل علما از زبور اهل
 بیت گفته اند و شاید بصحف سماویه نوشته اند چگونه
 در حق صحیفه سجادیه اثبات ولایت حق را کل نمایند

و در این صحائف معدوده که امر از عالم حد بلانهایه و ماوراء
 آن رسیده توقف نمایند فاعوذ بالله من خطوات الشیطان
 فان کان للناس عدو مبین و هرگاه ذی علمی بواقع نظر
 کند میداند که چقدر امر صعب است مقاماتی که از فوق عالم
 عقول است اقرب از لمح لبصر لعالم الفاظ که جسده است
 آوردن با ملاخطه ترتیب آن در باطن و ظاهرا هر میداند که
 چقدر امر عظیم است بحق خداوندی که قرآن را بر حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله نازل فرموده که یک مناجات با خداوند
 با فصاحت ظاهریه و ترتیب واقعیه عظیم از کل علوم و اکرم
 طاعت است لایستما و قتی که مقامات عالیه را بکلمات
 بدیعه ظاهر نماید و هر که تتبع در صحفهای صاحبین کتاب
 نموده میداند که معانی و الفاظی که از بلاد غیوب بعالم ظهور آورده
 که در هیچیک از ادعیه ما ثور و نیست و توهم نمائی که میگویم

این دعوات اتم و عظیم است نه چنین است بحق خداوند
 ال به را بولایت مطلقه خود ظاهر فرموده که وجود و صفات
 من و کلماتیک از لسان و قلم من جاری شده و باذن اله
 خواهد شد معادل یک حرف از او عیبه اهل عصمت
 سلام الله علیهم نخواهد شد لاجل آنکه ایشان در موارد
 مشیه الله مکنی نموده اند و با سوا می ایشان در اثر فعل
 ایشان مذکورند و این العلی من ید المتادل و سبحان
 عما یصفون و ثانی از شئون مقامات قدوسیست
 که در خطبات با علی کلمات فصاحت و بیان از قلم سهل
 از کلیشی از ید او جاری گشته و هر گاه کل حجت صاحب
 این مقام یک خطبه از آنچه ظاهر گشته بوده کافی بود کل را
 و حال آنکه کل می بینید و میدانند که علما بعد از ملا خطبه کتب
 و تفکرها بچه مشتقها یک خطبه انشاء میکنند و آخر الامر

بعد از آنکه در مقابل خطبات عظیمه میگذاری مثل صبیان
 پدیه میگوید خداوند حکم کند ما بین کل بحق هرگاه اعراف
 از این امر منی نمودند ظلمی بر احدی واقع نمیشد و حال آنکه
 آنچه واقع میشود ذنب آن برایشان است الی یوم المعاد
 و ثالثه از شئون حقه ظهور علم صاحب ان مقام است که
 مقامات غیبیه عالمیه را بکلمات مختصره بیان نموده
 بشأینکه از احدی از علما، این قسم بیان صادر نشده و آنچه
 نوشته بدلیل حکمت که عظم ادله منصوصه است محکم نموده
 و در اغلب مقامات ذکر می آرد دلیل موعظه حسنه و مجادله
 نموده تا آنکه مردم را از وقوف در این حدود و بعیده ترقی
 بملا اعلی دهد و هر کس از اولی الالباب که شرح سوره القدره
 و صحائف و جواب و سوالهای اهل علم را مشاهده نموده بقصین
 با آنچه اشاره شده نموده مطالبیکه علما در مباحث عبیده

ذکر

ذکر نموده اند در کلمات بدیعه بوجه اتم مختصر از صاحب آیات
 ظاهر گشته که کل اهل علم اقرار باین من یدیم من است
 العظیم نموده اند و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و
 در بعضی بخلاف قواعد اهل سجات جاری گشته لاجل آنست
 که مردم بقین نمایند که صاحب این مقام برسبیل تحصیل اخذ
 آیات و علوم نکرده بل بنور تفسیر صدر آن تفسیر معلوم آیه
 شده و تبدیل را بشان بدیع و خلاف قواعد ابقا عده
 آیه را جمع نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب
 اکثر من آن بخصی نازل شده چنانچه کلمه که مقام تائید
 است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرموده و قوله و کلمه مننه
 اسمیه المسیح و در مقام صفت مؤنث احدی اکبر نازل فرموده
 فی قوله جل و علا لا تتها احدی اکبر نذیراً للبشر و اذن
 فرموده از برای هر کس که اراده نموده قواعد آیه را منشا

منکم ان بتقدم ای بقواعد الهیة او بتأخر ای بقواعد قوم
 اذا انتم كانوا قوم سوء جاهلین و چنانچه نازل فرموده بگفتا
 قواعد کل اهل علم این کلمه را ان بدان لبا حران تا آنکه
 کل یقین بدانند که مناط خلقت الفاط حکم خداوند است
 وضع غیر اهل بیان همین قسم که عوالم ترقی نموده کلمات و عبارات
 ترقی نموده چه قریب است که بومی طالع شود که آیات ^{عده} تبدل بغیرش
 و اعراب مصطلحه بن قوم قرانت شود رب اعجل فی فرج
 ال الله بفضلك آنک دو من قدیم و بعد از آنکه عالم باشا
 خفیه ملکیه شدی بدانکه امروز در طائفه اثنی عشریه اختلافا
 بنهایت رسیده بعضی بایسم اصولی مشهور و حتی را بعد
 عمل بطن که مجمع علیه ایشان است با خود میدانند و بعضی بایسم
 اخباری مشهور و حتی را بعد از حجیت غیر عقل لامع با خود
 میدانند و بعضی بایسم مرحوم شیخ احمد بن زین الدین قد

البته تریبه مشهور و حق محض خالص را با خود میدانند و حال آنکه
 قشری از حکمات آن بزرگوار را درک نکرده اند و بعضی با اسم
 صوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود میدانند و حال
 آنکه از باطن و ظاهر هر دو محبوب و دور افتاده اند بلکه محض
 طریق ظلمت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لا یعقلون
 و شکی در هیچیک از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات
 مالا نهایت در میان ایشان است بحدیکه بعضی بعضی را تکفیر
 مینمایند اگر چه غیر از این چهار فرقه مشهور و هم بعضی خود را
 رئیس فرقه گرفته اند مثل صدرائون و شباه ایشان و
 هر یک خود را حق محض و ما سوا می خود را باطل محض میدانند
 چه محبوب تکلم نموده شاعر عرب و کلامی و صلابی و
 لیلی لا تقر لهم ندا کا اذا نجبت دموع من خدود بتین
 من یکی من تباکی و شکی نیست که حکم محض در میان کل

کل این اختلافات فرقه‌اشی عشرتیه یکی بوده اگر چه اهل غیر
 آن هر گاه بحسب الله حرکت نموده اند و جهد و جهد خود را نموده اند
 مصاف بوده اند هر که با بنی ختم شد از سبیل فضل امام
 غائب عجل الله فرجه عبیدی از عبید خود را از کج بوجه عجب
 و شرافت منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و
 حکمت حق که عظم کل خیر است باو عطا فرموده و چون هر
 زمان که اهل آن با عظم آیات ما بین خود افتخار نمودند نفس
 هم که مبعوث بوده با عظم آن آیه در میان قوم باید مبعوث
 گردد که اولی الالباب در مقام تصدیق باو توقف نمایند و
 شبه نیست که در این زمان شرف علماء با علم نکات قرآن
 و احادیث و شرف عرفا بد قائلی بواطن ملا و اعلی بوده و
 و لاجل این فرض است که عبد منتخب از ما بین قوم با عظم این آیات
 که علم باطن بطن و فصاحت ظاهرا بطن باشد مبعوث گردد که

حجت بر کل علماء و عرفا، نام و کامل باشد و هر نفس دقتی که
 در آیات و کلمات مشاهده نماید امر را از هر من الشمس فی نقطه
 الزوال مشاهده نماید و هر اوستی فی نظری که در فصاحت
 آیات مشاهده بطرف اهل بیان نماید امر را در مقام
 حق البقیات بل عین البقیات می بیند امروز بعد از طلوع قمر
 لایح از طرف مشرق که در حدیث امیر المؤمنین علیه السلام
 امر باتباع آن شده بر کل فرض است طاعت و محبت او را
 طاعت احکام آن و همین است دین خالص خداوند
 احد هر کس میخواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق
 نموده و هر کس میخواست بکند نماید از برای نفس خود بکند
 نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم الایات ایهامنا
 من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا ذا العرفه بنفسی
 احببنی فقد احببتہ و رسولہ و اولیائہ و من جعلنی فهدی الیہ

ورسوله واولیائه وکفی بذلك لنفسی فخراً وکفی بالله علی شهیداً
 و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نوعی
 است که مشاهده نموده با آنکه دیده رؤس مطهر سید الشهدا
 علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر باروس ذوی القربی و
 هفت جبرعه دم از کمال حب از دم آنجناب شهید نوشیده
 و از برکت دم آنحضرت است که صدر آن مثل این آیات و مناجا
 بحکمیه منشرح گشته بحمد الله الذی اشبرنی دم حجتیه و حبله حقیقه
 فوادسی و لذلك قد نزل علی البلاء با مضاه فان الله دانا
 الیه راجعون و ان مثل ذلك فلیعمل العالمون ::
 باب الثالث فی معرفه الله و معرفه اولیائه بما امر الله عزوجل
 بدانکه اصل دین معرفه الله است و کمال معرفت توحید است
 و کمال توحید نفی صفات و اسما است از ذات مقدس او
 و کمال درود توحید است بعلم قطع مشاهده و صلح خود
 ان

آن و حقیقت این مراتب آیه بقدر وحدت است که بان
 عرفان و ایقان بوجود حضرت رب العزیز حاصل است
 و بدانکه ذات قدیم ظاهر آن نفس باطن او است و کینونت
 آن نفس ذاتیه او است و لم یزل بوده و وجودی از برای
 شیئی نبوده و حالیم بحالت ازل است و وجود شیئی در
 مرتبه او نیست و هر شیئی که هم شئیتت بان الطلاق شود
 سوای ذات الله خلق او است و ذات معروف نزد خدا
 نیست زیرا که معرفت فرع وجود اقران است و با سوا
 آن وجودی در مرتبه آن ندارند چه خدا آنکه با قرآن محتاج
 و احدی نشناخته است خداوند را غیر ذات مقدس او
 و احدی توحید نگرده خداوند را غیر ذات مقدس او و هر کس
 ادعای معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش
 که ممکن و حادث است و هر کس که ادعای توحید او را نموده

شرکت بشهادت نفس خودش که ممکن نیست اقرآن باد
 و ممکن نیست جعل اسم و صف از برای ذات او و دلیل و
 سبب نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل
 دلیل ذات او ذات او بوده و ممکن متمنع است که دلیل او
 واقع شود هر کس که توحید ظهور آن نماید بنده لذاته متسلخ شده
 بغایت فیض امکان و هر کس که توحید ظهور آن نماید ممکنات را
 دلیل معرفت او گرفته محجوب مانده از فیض غایت ابداع بنفسه
 و ظهور خداوندی اعرف اظهر و اجل و اکبر است از این که
 بخلق خود شناخته شود بل با سویی شده معرفت وجود او و
 قائلین بوجه وجود شرکت بشهادت خود وجود لاجل آنکه
 وحدتیکه اثبات میکنند فرع وجود اشئین و الا لفظی اشئین
 و اثبات وحدت از چه مقام است و همچنین اشخاصی که
 علت وجود ممکن ذات حق و بر ربط فیما بین قائل گشته کافر

لاجل

لا اهل انکه علت فرغ اقرآن با معلول در لبط فرغ وجوداً
 نیست و هر دو مقام باطل محض است بل حق واقع ذات
 حق است و خلق ممکن و شیئی سواى خلق ممکن معقول
 نیست و لم یزل حق حق است و معروف شیئی نیست و لا
 یزال خلق خلق است و اقرآن با ذات ممکن نیست و از
 انجا یک خداوند قدیم خلق را بجهت عرفان قدرت مجلیه در ا
 خلق فرموده و ثواب و عقاب را علت همین امر فرموده خلق
 فرمود مشیت را لا من شیئی بعلیت خود مشیت بلا کیف
 و لا بیان و بعد از آن خلق فرمود کل شیئا را بعلیت او
 و ممکن نیست خلق شیئی که حرف شیئیت بر او وارد شود
 الا بهفت مرتبه از امکان که اقل این در حق ممکن ممکن نیست
 و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن
 و اجل و کتاب است و هر کس اعتقاد نماید که خداوند خلق

نموده شیئی را بی علیت این مراتب سبعة نبض حدیث کافرا
 و ادل ذکر شیئی بلا تعلق ذکر شئیت وجود شئیت است
 و حین تعلق وجود شئیت اراده است و حین ذکر معاً
 قدرت است و ظهور این ثلاثه رتبه قضا است و در این مقام
 فرض است بر کل ممکنات اعتراف ببدای حسی سببانه و
 تعالی لا اجل آنکه بدائت نیست بعد از قضا و ثابت است
 حکم اذن و اجل کتاب بعد از امضا، بل حقیقت ابداع و
 تخریج و وجود این سبعة در عالم غیب و شهود است که ظهور
 چهارده نفس مقدس بوده باشد و سبحان الله عما یشرکون
 و بدان ای سائل که حکما دلیل بر وجوب صانع و عرفا
 بر وحدت او در کتب خود ذکر نموده اند و کل مردود است
 بشهادت ادله ایشان که ممکن است و ممکن نیست دلیل است
 ممکن باشد بل هرگاه احد بنقطه حقیقت ناظر و کشف سبحا

دائرا

و اشارات را نماید بالبدیهه یقین میکند که ذکر دلیل احدی
 اثبات توحید بغير وصف خداوند عظیم کبار و اکبر مکاره
 میباشد بل نیت دلیلی نزد من بر وجود و توحید او غیر او
 و غیر ذات او شناخته است احدی او را و کل وصف
 موجودات مردود و بنفوس ایشان است چه عظیم جبروت
 مبتین حق یقین در ذکر صفات ثبوتیه و سلبتیه و محبوب
 گشته از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام بنفی صفات بل
 اقل از حزن از ذکر حقیقت در ذکر این مسئله بیان نموده و
 مطلع نشده هر گاه وحدت اقرار نموده ذکر ثمانیه از خبر راه
 هر گاه اقرار نموده از توحید محبوب گشته بل نیت حقیقه از کلام
 ذات مقدس او و صفت سوادات او و صفاتی که اهل عصمت
 بیان نموده اند بنص کلام حضرت رضا علیه السلام ممکنه
 او همام است و خداوند همیشه عالم بوده و مغلوصی نبوده

گفته
 ✕

و علم او ذات اوست و هر کس اراده معرفت او در کیفیت انرا
 نموده کافرست زیرا که ممکن نیست معرفت او از برای احد
 و لم یزل قادر و سمیع و بصیر بوده و مقدوری و مسموعی و مدبر
 با او نبوده عالم است بکلیشی قبل وجودش و چنانچه در خطبه
 اول کتاب رشتی از بحر حقیقت بیان شد و ذکر نفی فرع
 اثباتست و خداوند منزّه است از کل ما سوائی خود و کل
 صفات ذکر وجودش است و کل اسما و اسم اراده او است
 و او است مقدس از ما سوا خود بذاتیت خود و استغفار ^{میکنیم}
 بسوی او از ذکر ما سوائی او نزد مساحت قرب ^{و سجده}
 عمای بصفون و بعد از آنکه مشاهده نمودی که ^{بیت}
 بسوی معرفت خداوند رحمن نه بوصف و نه ببیان و نه با اسم
 و نه بعرفان و نه بعجز و نه بحقیقت امکان لاجل آنکه ما سوا
 او قبل از وجود معدوم صرف بوده اند و الآن هم با او احد

بیت

نیت و در مرتبه او کل معدوم صرفند و بعد از وجود ممکنات
 و صف نفس خود را در امکان با امکان فرموده و فرض است
 بر کل عالم عبادت ذات مقدس او و حده و حده لا اله الا
 هو بوضوئکم نازل فرموده در قرآن و تعالی الله عما یقول
 الظالمون علواً کبیراً و بدانکه اصل معرفت بشئون^{علتیه}
 فعل هفت مرتبه است که فرض است بر کل اقرار با وجود کامل
 نیت معرفت بغیر و مقبول نیت اول آن الا باخرا^ن
 و بر سبیل حقیقت تفصیل است که حضرت علی بن الحسین^{علیهما}
 السلام تأکید و امر بجا بر فرموده و اصل حدیث بالعبودیه این است
 علی ما روی فی کتاب انیس السمری قال حدثنی احمد بن محمد بن عبده
 قال حدثنی سلیمان بن احمد قال حدثننا جعفر بن محمد قال
 حدثننا ابراهیم بن محمد الموصلی قال خبرنی ابی عن خالد عن
 القاسم عن جابر بن یزید الجعفی عن علی بن الحسین^{السلام} علیهما

في حديث طويل ثم تلا قوله تعالى فالنوم نفسهم كما نسوا لقاء
 يومهم هذا وكانوا ابائنا بجحد وهي وهداياتنا وهذه
 احدها وهي وهداياتنا يا جابر الى ان قال يا جابر
 او تدري ما المعرفة اثبات التوحيد اولاً ثم معرفة المعاني
 ثانياً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم
 معرفة الاركان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة
 النجباء سابعاً وهو قوله عز وجل قل لو كان البحر مداداً لكلمات
 ربتي لفقد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربتي ولو جئنا مثله مدداً
 وتلا ايضاً ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر مداد
 بعد سبعة اجرام انفذت كلمات ربتي ان ربك عزيز حكيم يا جابر
 اثبات التوحيد ومعرفة المعاني اما اثبات التوحيد فمعرفة رب
 القديم الغاية الذي لا يدركه الابصار وهو يدرك الابصار
 وهو اللطيف الخبير وهو غيب باطن كما ستذكره كما وصفت

لفظه

نفسه واما المعانی فنحن معاینه و ظاهره فیکم اختر عثمان
 نور فاته و فوض البنا امور عباده ففحن نفعل باؤنه انشاء
 و نحن اذا شئنا شاء بهبه و اذا اردنا اردنا الله و نحن
 احلنا الله عزوجل هذا المحل و اصطفانا من بین عباده
 و اجعلنا حجتة فی بلادهم فمن انکر شیئا وردة فقد رد علی^{الله}
 جل اسمه و کفر بائیه و انبیائیه و رسله الحدیث و هرگاه
 بخواهم که حرفی از این حدیث را با آنچه او برابر است
 من حکم است شرح شود بحرهای کوان کلا فانی میگردد قبل
 از آنکه حرفی از آن بیان شود و چونکه انشاء این کتاب
 لاجل اعتقاد اولی الالباب است که از ارض سبحات
 بتجلیات سما و جلال فیاض گردند و سوامی دلیل حکمت
 که دلیل موصل یقین است و لیل دیگر اراده دیگر آن نشده
 کلمات ربانی لاجل اعتقاد کمال فکر و بیان میشود تا کمال

بمقام لقا، محبوب لایق شوند بدانکه اصول معرفت بهفت
 رتبه است اول معرفت به که اشاره به بیان شده و آیات
 برای عارفین در خطبه اول و باب ثانی ذکر شد که کمال علم
 بقطع و منع از نقطه وصل حاصل نمایند و مقامات توحید
 درجه راجع بنفس توحید است هر کس بحقیقت توحید عمل
 نماید عمل بمقامات توحید نموده و اکثر خلق در مقام توحید
 عبادت مشرک و در مقام توحید فعل کافر گشته اند من
 حیث لا یعقلون بدانکه ذات وحده و حده لا شریک
 له مستحق عبادت است لا غیر و هر که عبادت نماید ذات
 او را با و بدون توجه بشئی بخلق او بدون تمنا از برای جزا
 غیر او تحقیق که عباد کرده است خداوند را بشانیکه در حق
 امکان ممکن است و باید یقین نماید که ذات بذاته ^{صفت} _{لن} ^{تو}
 ولن یعرف ولن یعبده بوده هست و عباد و احد لایق

ساحت عز و ائینت و این مقام غایت عطیه الهی است
 بعید که هرگاه وارد شود کل را در ظل فضل او شاید بنماید
 و هرگاه کسی اسمی یا وصفی یا احد از آل الله را سلام علیهم
 در مقام عبادت توجه نماید کافر گشته و عبادت نکرده خدا را
 و هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را
 یا بخواهد او را هر آینه محبوب از عبادت خداوند شده و لا
 ذات او نیست بل سبیل عبادت ائینت که او را عبادت
 نماید بر صفتی که خود نفس خود را فرموده بلا ذکر شیئی سواه و
 هرگاه حکم محکم از برای عابدین بنابر جهنم فرموده بود حق بود
 بر عابد که او را با استحقاق ذات خود عبادت نماید و راضی بنابر
 شود و حال آنکه حکم خلاف این امر است در رضوان اول
 عطیه است از جانب معبود از برای مؤمن خالص و سجا
 عمایش کون و در مقام توحید افعال فرض است بر معتقد بالله

که خالق غیر او اعتقاد نماید و از حکم خبر و تقویض بخلق در پیشی
 بیرون رود که کفر محض است. بل هر شیئی که اسم شئیت بر او
 اطلاق شود خالق خداوند است و حده بعینت خصائص
 با اختیار خود شیئی و فرقی در خلق حقایق امکانیه و صفات
 امکانیه بنظر حقیقت نیست بل عمل عاملین بحیرت نیست ^{بعضی}
 بل امر است سوای این دو امر است و این امر اوسع از آنها
 است تا ارض جهاد که منتهای رتبه قوایل است
 و تمام این است که خداوند عالم اختیارات کلتی را عالم
 است و بر سبیل اختیارات کل کلاً خلق میفرماید و خبر
 میدهد ایشان را بوضع اختیار ایشان و هرگاه شیئی را بر
 رتبه قبول خودش خلق فرماید ظلم با او کرده و حال آنکه کل بر سبیل
 محبت خود او و اولیا خود خلق فرموده تا کل نصیب خود را خد
 نمایند و در چهار شهد امر بار داده خود از خلق شهادت فرموده

و بعد از آنکه صفات را با صفات ایشان چهارم فرموده

و عهد گرفته تا آنکه احدی را بر او حجت نباشد در ذرّ اول
 عهد الوهیت خود را از کل گرفته و در ذرّ ثانیه عهد نبوت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از کل گرفته و در
 ذرّ ثالث عهد ولایت آل الله را محکم فرموده و در رابع
 عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده و کلاماً با اختیار
 و اختیار را بنفس اختیار خلق فرموده و احدی سواى
 اختیار خود مالک عملی نمی تواند شد و بر کل فرض است
 اقرار توحید ذات و صفات و افعال و عبادت چنانچه
 خداوند واحد مستحق است و خلق را وسیله در معرفت
 توحید نیست نه باقرار و نه بجز بر کل فرض است مشاهده آیات
 اربعه در نفسیکه خداوند عالم نسبت بنفس خود داده و اتم
 اقوال در مقام توحید افعال کلمه لا حول و لا قوة الا بالله
 از خزان غیب نازل شده و اینکه در این بعضی از معانی

شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و فائزین مقام
 علم او در مقام عبادت توجه بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 مینمایند و آنحضرت را خالق میدانند محض کذب و افتراء است
 و معتقد این مطلب کافر و مشرک است با جماع بل آن بزرگوار
 قائم مقام علم او را اعتقاد همانست که در مقام توحید
 بیان شد و آنحضرت و آل اطهار او را سلام الله علیه و محال
 معرفت و اصل مشیت و قائم مقام هویت و منتهی مقام
 صمدانیت معتقد هستند و آل الله را سلام علیهم در این مقام
 مقاماتیکه اشاره شد عباد مکرمون میدانند که اراده بر
 نمیکند الا با اراده الله بل مشیت ایشان در هر مقام نفس
 مشیت الله و اراده ایشان در هر مقام نفس اراده الله بل اراده
 نفس اراده ایشان است و قول باینکه اراده صفت ذات است
 کفر محض است بل اراده غرمت بر مشیت است که خلق اول است

و هر کس غیر از خداوند عالم را خالق اشیا، بداند کافر است
 چه استقلالاً اعتقاد نماید چه غیر استقلالاً و استغناء
 میکنم بسوی خداوند واحد احد از آنچه بیان نمودم در ذکر
 مقامات توحید زیرا که غیر از ذات مقدس احدی قادر ^{بعل}
 و حقیقت توحید نیست و کائنات است او و علم او از برای
 اقرار عباد و توحید او و اوست علی کبیر ثانی معرفت
 معانی است از برای این مقام خداوند واحد احد ^{مقا}
 الی ما لا نهائیه مقدر فرموده بل از برای هر اسمی معنی جعل فرموده
 و اصل یقین بمعانی و اذعان بکلی مقامات آن اقرار
 بمحمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد
 منافست بانکه آن اول مخلوق و شرف محمول است
 و خداوند عالم جعل فرموده است او را از برای قیام بمقام
 خود در اداء و قضاء و بداء و امضاء و مثل او در عالم ^{عظیم}

خداوند و شبه آن در ابداع و اختراع ممکن نیست بل
 کل آن قدرت بمثل وجود ذکر اول که مشیت باشد تعلق
 میگیرد بعینه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد
 و مثل آن در صور عتین متمتع بل در صور سحین هم و هم
 راجع بنقطه اول میگردد و متمتع است و خداوند عالم در
 هر شان بکلیه قادر و عالم بوده و هست و از برای معرفت
 آنحضرت روحی فداه مقام اصل است که حقیقت خصال
 سبع نازل در الواح کتاب حق بوده باشد اول مقام
 نقطه بدئیه است و در این مقام اول آن عین آخر است و
 طاهر آن عین علانیه آن لم یزل بوده با مرآتیه و بدو ختم
 از برای او مذکور نیست صرف هویت و آیت احدیت
 است که دلالت میکند لنفسه بنفسه لله الا احد الفرد الکذ
 لا اله الا هو از برای احدی در این مقام نصیب معرفت

آن

آن شمس از بل نیست بل حدود و اشارات و اسما و
 صفات از ساخت عز او مقطوع و از جلالت علو او
 ممنوع است و او است در این مقام امکان بلا مثل و شبه
 و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در این مقام نزد آن
 سید اکبر و کرمی ندارند و همه عجبیه محض و آیات رقیه
 هستند از برای ظهور جلالت آن بزرگوار و غیر از خداوند
 عالم در این مقام شناخته است او را احدی بل در امکان
 غیر این بیان ممنوع است و این جمله اعلای مشیت و بطور
 اوست لا یعلیها الا الله جاعلها سبحان الله بارها
 عما یشرون و ثانیا مقام نقطه امکانیه است و آنحضرت
 در این مقام اول مذکور و آدم بدیع است که مقام تعیین نقطه
 اول باشد و در این مقام بنفس ذات وید و وجه و عین
 و سمع و بصر و جمیع اسما فعلیه در حالت انتساب الله کوز

است و اهل بیت عصمت سلام الله عليهم در این مقام بنحو
 ذکر امکانی در نزد انجناب مذکورند و ما سواران نصیبی از عرفان
 این مقام نیست و در این مقام کسی آنحضرت را شناخته است
 الا الله وحده و سبحان الله عما یصفون و ثالث مقام
 نقطه فصلیه است و در این مقام آنحضرت باب فیض است از برای
 آل الله سلام الله عليهم و اهل عصمت طائفه حوال آن بزرگوار
 و شناخته است و در این مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را
 الا الله بما هو علیه و اهل عصمت سلام الله عليهم بما هم علیه
 و ما سواران حقیقی در عرفان این رتبه و بیان این ذکر الهیه
 و صلی الله کما هو اهله و الحمد لله رب العالمین و رابع مقام
 نقطه وصلیه است و در این مقام آنحضرت قطب عالم فواید و سر عالم
 ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کل ذر برای
 آنحضرت در این مقام علم بدایه فرض است و اعتقاد و نهایت کفر

دال الله

و آل ^{بنده} سلام ^{بنده} علیهم در این رتبه آل آنحضرت ^{مضمی} آن
 صوا و اعصان ^{شجره} مبارکه استند و ما سوار ^{حی} الانبیاء
 در این مقام ^{ذکر} می و نصیب ^{عرفانی} نیست و سبحان ^{بنده} عظیم
 و خاص ^{مقام} نقطه ^{حقیقه} است و در این مقام ^{کل} انبیاء و اولیاء
 مخلوقند از نور آن ^{نیر} اعظم و در این مقام ^{اول} مجیب ^{در} عالم ^{قدر}
 آنجا ^{است} لا غیر و ^{کل} مذکورند ^{بذکر} آنحضرت ^{روحی} فدا
 و آن ^{معنی} است از ^{کل} ما ^{سوا} می خود ^{با} ^{بنده} سبحان ^و ^{هو} ^{اعلی} ^{بنده} ^{عظیم}
 سادس ^{مقام} نقطه ^{اهلیه} است و در این مقام ^{کل} انوار
 طائفه ^{مخول} آنحضرت ^و ^{مؤمنین} از ^{سخ} انسان و ملائکه
 شئون ^{فیض} آنحضرت ^{اند} و این مقام ^{کثرت} و ^{ذکر} رتبه ^{جل}
 است که ^{سادس} مراتب ^{فعل} است و حدیث ^{گفت} نبی
 و آدم ^{بین} الماء و الطین در این مقام ^{است} که ^{مؤمنین} از ^{سخ}
 انسان ^{عارف} بنبوت ^{آنحضرت} میشوند و نصیب ^{خود} را ^{از} ^{افرا}

بجلالت آن فرد متوجه اخذ نمایند و سبحان الله بارئ عظاما
 یصفون و سابع مقام نقطه کونیه است که بر کل شیء
 فرض است حتی الذرة فی الجاد که اقرار بنیوت آنحضرت نمایند
 از یوم بعثت آنحضرت که بعد از چهل سنه است از یوم ظهور
 بامر الله طالع شد و نزول جبرئیل علیه السلام و حکم وحی و
 کتاب امر شواب و نخی از عقاب در این رتبه است که
 ممکنات از مبدء بمنتهی بعد رسیده اند و فرض جهاد در این
 رتبه است که غیر مؤمن با نجاب پیدا میشود و بر هر کس این
 مراتب سبعة آیات موعده در آن فرض است و مقبول نشود
 اول آن الا باخر آن که یقین نماید بیوم بعثت آنحضرت
 بعد از اقول اربعین و آنحضرت در این مقام اقرار کل موجودات
 و بشری است مثل خلق انسان و لوازم مقامات این رتبه
 اعز من ان ینکر و اعظم من ان ینکب است و همین قدر

در مقام

در مقام اعتقاد به یقین کامل کافیت بل فرض است بر کل
 نفوس که ایمان آورند با حضرت چنانچه حضرت بر او است
 از فضل الله اگر چه نتوانند ادراک نمایند بل فضل او را
 فضل رب الغرة بر کل موجودات مشاهده نمایند و سبحان
 الله عما یصفون ثالث معرفت ابولایت در این مقام
 فرض است بر مکلف اقرار بوصایت امیر المؤمنین علیه
 السلام نماید در این عالم بلا فضل شیئی سوائی نفس مقدس
 او و کل مراتب مذکوره در معرفت معانی در این مقام فرض
 بشرطها و ارکانها و آن این است که در کل این مقامات است
 مقدسه حامل ولایت مطلقه را عبد رسول الله صلی الله
 و آله بدانی بل ولایت مطلقه آن سید اکبر نفس وصایت
 او است از برای محمد صلی الله علیه و آله و کینه معرفت حضرت را
 احد غیر از خداوند احد و سید اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله

ادراک نکرده است و اوست باب مطلقه الاهی که احدی ^{ارنخته}
 ابداع موجود نمیشود الا باذن و نه صرفی الیه رافع میگردد
 الا بحکم و معرفت آنحضرت نفس معرفت رسول الله صلی
 کلمه توحید و شهادت به نبوت نفس قرار بولایت آنحضرت
 بحکم ان الذات لا یعرفه غیره وان الملک بدوم فی الملک
 ولا یوجد غیره وان معرفه الله کان نفس معرفه لم یزل
 بلا ذکر شیئی ولا وصف حکیم و همین است دین خاص
 خداوند که بعد اعتماد نماید که آنحضرت بنده است مخلوق
 و مرزوق و از برای او حیات نیست الا باذن الله و هر سو
 عبودیت مطلقه در حق آنحضرت اعتماد نماید شکی نیست که کافر
 است و کل کلمات آنحضرت در معارف در تبه نفس خود راجع
 نقطه عدل است و آنحضرت روحی فداء بوده است متمن نوریت
 معبور و آیه معبود و علایمه احمد صلی الله علیه و آله بل کان

هو هو بعد ما کان لاهلی هو و لاهو غیرها فی بیان موجوده
 عما یصفون همین قدر که عبد ربی از برای آنحضرت عمقا
 داشته باشد بیقین بعد هر وصفی غیر رتبه احمدی صلی
 علیه و آله که وصف نماید از برای آنحضرت لایق صدق است
 بل کل وجود در نزد آنحضرت چه در حال حیات و چه در حال
 حیات معدوم صرفند و اگر مذکور شوند بمثل خاتمیت که در
 آنحضرت باشد و ادب فوق نعت قائلین و در هفتم
 و ادب است که صبر نمود در دین خدا و هر چه از اعداء ^{در کین} ^{شده} ^{است} دارد
 تحمل نمود تا آنکه بدرجه شهادت ازید کافری فایض گردید
 انابت و انانیه رجوع و صلی است علیه کما هو علیه انه علی ^{بکبر}
 رابع معرفت امام است و در بنیام بر کل موجودات فرض است
 معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه ^{بوده}
 باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور شده بنا ^{در این} هو

رتبه فرض است و آنها مقدسه ایشان که مرایای بیان است
این است الحسن بن علی و حسین بن علی و علی بن حسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و الخچه القائم
محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمه الصدیقه صلوات
الله علیهم اجمعین و این شمس عظمی و نجوم عرت در
هر شان قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند
چه در آء و چه در قضا و چه در امضا و چه در بداء و مشیت
ایشان در هر مقام نفس مشیت امیر المؤمنین علیه السلام است
بل آیه و ما یبشرون الا ان یبشأ الله و حق ایشان صافی
است بجهت الله و رضائه چگونه قلم بذكر و صف ایشان متحرک
گردد و حال آنکه بنفشه شاد است بعدم صرف در رتبه ایشان
و بر معتقد بآل الله سلام الله علیهم فرض است که نسبت اخضر

لا اله الا الله را بالنسبه بکل موجودات یکی دانند و در مقام
 خود ایشان رتبه تقدیم بعضی بر بعضی در احادیث^{است} اردا
 مثل حسن بر حسین علیهما السلام و فضل امام زمان صبا
 العصر علیه السلام بر سایر ائمه صلوات^{تبر} علیهم و فضل^ف
 ثمانیه بر درقه مقدسه از شجره اولیه که فاطمه صلوات^{تبر}
 علیها بوده باشد و این مراتب بواسطه قرب بفعل^{تبر}
 و بغیر از خداوند عالم و محیی احد نیست و اعتقاد بر حجت
 ایشان رکن اعتقاد بایشان است و امروز بار آورده بقیه^{تبر}
 امام عصر علیه السلام است وجود کل ما وقع علیه اسم شیئی
 و اعتقاد بغمیبت آنحضرت هم مثل اعتقاد بر حجت است
 و عظیم علامات رجعت ظهور حسبه امیر المؤمنین است بر
 قس شمس اگر چه حال هم هست و حجاب بر عیون خلق است
 و یوم قرب ظهور برکت شمس حقیقه کشف غطاء از کل اصبا

انشاء الله خواهد شد و مراتب تفصیل این رتبه مالا نهایتاً
 لائیه لها فرض است و بر خداوند بیان و الهام و بر عباد
 تسلیم و ایقان است و گمان است این اشارات جللیه از برای
 معتقد بآل الله سلام الله علیهم و نیکو نصیر است از برای عبد
 عصمت و توکل بابیان و کفی لفسنی و ان نفس المؤمنین
 ال الله و کیداً خمس معرفت ارکانست مثل مقاماتیکه
 در رتبه معانی ذکر کرده شد و مراتبیکه لازمه این مقام است
 در این رتبه ایقان بوجود کل انبیاء و اوصیاء و آیات
 کتب ایشان فرض است بر معتقد که یقین نماید باینکه
 حقایق افئده انبیاء و اوصیاء از نور شمس جسم شریف حضرت
 فاطمه صلوات الله علیها مخلوق گشته است و تدل علی الله
 بها و بنورها و ارکان سلسله در نبوت چهار پیغمبر اولی العزم است
 که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بودند باشند

در رتبه امامی که در حقائق ایشان در نزد امامت آل الله
سلام الله علیهم معدوم صرف است و در هر عصر فرض وجود
ارکان چنانچه از بعثت رسول الله ص الی ایام حجت جماعه
پیغمبر ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی و خضر و الی
و ادریس علیهم السلام است و همگانه فیض از امام زمان
علیه السلام ینمایند و اقرار با ایشان از اصل دین است و
مراتب اقرار با این رتبه زیاده از ذکر و بیان است و الله
من درانه محیط بل هو قرآن مجید و کلام محفوظ سادس
معرفت نجات است بدانکه صراط الله در این مقام ممتد است
و ایشان اقرب با ما مند بواسطه ارکان از کل موجودات و
عدوی از برای ایشان فرض نیست و بلا وجود ایشان فیض
با حد نمی رسد اقل آن یکی است و اکثر آن ثلاثین بل اذ
شاء الله اکثر من ذلك هم ممکن است چنانچه در حدیث
چنانچه الان هستند که در حدیث امام زمان علیه السلام مشرفه

واردست فغم المنزلة الطيبة وما بثلاثين من حشنة
 وایشان اقل از طرف عینی از حضور امام عصر عجل الله
 مجرب نیستند و بغیر از او ناظر با جد نیستند و معرفت ایشان
 به هفت مرتبه مذکور فرض است ولیکن این مراتب سبعه
 در رتبه ایشان متبلج است بتلج رتبه خیر ارکان چنانچه در
 الی مقام احمدی صلی الله علیه و آله همین قسم امرست
 و شرف ایشان بعلم این مقام است و قرب او بخداوند عالم از
 قرب بید است چه ممکن است از سر این رتبه که سبقت گیرد
 احد بر احد بلا علم و عمل بل شرف سبقت وجود و قرب او بخبر
 معبود و عقبات این رتبه لا تخصی و لا یدکر است و اعظم علامت
 معرفت نقباء و علم معرفت آل الله سلام الله علیهم و عمل
 و ایشان در میان خلقند و با مردم معاشرند و لکن ایشان را
 کسی نمیشناسد الا بعضی از نجباء که بعضی از ایشان را می شناسند

حتی اهل و فرزندان ایشان هم ایشانرا نمی شناسند و همین
 که فوت یکی بطور بهم رساند خداوند عالم بر قلب کسی که قابل
 است القا میفرماید که قائم مقام او گردد و شرف حضور
 تیر عظیم روحی فداه وصل گردد و ایشان حال فیض اند
 باذن در کون و تشریح و ترتیب نجبا با ایشان است و
 ایشان قادرند بر آیات عجیبه حواری بدعیه و لیکن فی ارض
 امام علیه السلام ظاهر نمیفرمایند و ایشان تدبیر ارض و
 علیها را میبایند باذن امام علیه السلام و رویت ایشان
 لغا، حجه علیه السلام را رویت قوادی است که بعینه رویت
 همین عین محسوس است و ایشان در هر ارض که باشند در
 ارض طیبه مبارکه در حضورند و هر گاه کسی اقرار به پنج رتبه
 معرفت نماید و این رتبه را یا نفسی از ایشان را بجد نماید
 کل معرفت آن بهاء نشود خواهد بود لاجل آنکه خیط معرفت

باین نظم حکم شده و عمل غامبی مقبول نخواهد شد الا معرفت
 این رتبه کما هو علیہ وشی اهلها ورض است بر کل عباد
 که با هر کس در مقام رحمت و محبت حرکت نمایند که مبادا
 با اهل حرف لام خلاف سبیل عبودیت از ایشان ظاهر شود
 و معرفت بسم و مشخص کل تکلیف کل نیت الایک
 نفس زیرا که احد عالم نیت ملی بیست هرگاه کسی
 از امام ۲ اسماء ایشان را طلب نماید و حضرت باد القاء
 فرماید در حالت نوم باشون ممکنه حقه که عبده تعین
 نماید بر صحت آن و هر کس عارف شود نصیب خود را از کتاب
 این رتبه اخذ نموده و آنه من العارفين سابع معرفت
 است و مهالک این رتبه لا یدرک ولا یدکر است و نجباء
 عباد می هستند که بعد از نقباء و در شسته وجود فیض ایشان
 رسیده و از ایشان بما سوامی خلق و عدد ایشان در کلام

اهل بیت علیه السلام معین نیرت بعضی از اهل بیان
 چهل عدد مسطور داشته اند و لیکن حتی چهلین است که عدد
 معین نیرت و ایشان در غیبت امام علیه السلام علمای
 که بخدای حق احکام الهی میرسانند و ایشان القای شمس ازل
 نصیبی مکتوب شده الا ان یشاء الله بلی در نوم بقاء حضرت
 امام علیه السلام فایض میگردند و اخذ احکام الهی را میدانند و این
 بزرگوارانرا کسی با اسم و لقب نمیشناسد بل با ایشان کل خلق
 محشورند و ایشان میرسانند بکل فیض الهی بواسطه نقباء در مقام
 مکتوبین و تشریح و علامت معرفت ایشان اهل نسبت بکلمه
 که اخذ آن در امکان باطن نیرت بل عدد حروفها و که سر حروف
 و مقام توحید است عدد آن کلمه طیبه است که نفس ظهورها است
 در مقام حروف امروزی این مقربان منظر علی محجوب است از نظر
 مردم بل بعضی از ایشان اهم بعضی از شیاطین آن در مقام

مجد و طعن بیرون آورده اند من حیث لا یعلمون و اکثر مردم
 از رجال و نساء طائفه اثنی عشریه بواسطه بی عرفان این مرتبه
 داخل دوزخ خواهند شد و هرگاه نفسی کل مراتب سه را عمقاً و
 بیقین نماید و در این مرتبه از مقامات سبعة مذکوره نقطه فضیله را
 مجد نماید در مقام معرفت یکی از نجبا، کل اعمال آن باطل و
 هبانه شورست بل معرفت الله در مقام ظهور تمام نمیشود الا
 بمعرفت این سبعة و همین قدر که عبد این مراتب را یقین نمود
 و اخذ تکالیف خود را از کسی نمود که مؤید من عند الله است
 خود نیست که نشاء الله بالقلم مغفور است و بر کل فرصت
 که با کل مردم بر سبیل حبه حرکت نمایند که مبادا در مقام مجد
 یکی از این مقربان وارد شوند و مجد یکی از ایشان مجد کل است
 و معرفت در باره یکی از ایشان معرفت در باره کل است ایشان
 رجال حفظه روایات آیات امام علیه السلام میباشدند که در

ایشان

ایشان رده دادند عالم است و طاعت ایشان طاعت
او است و در مقام اخوت بر کل فرض است که هر چه از برای
نفس مومن خود راضی میشود از برای برادر خود که در ذریع با
او است راضی شود و اخوت نیست فیما بین کسی که در این
انکار نماید بل فرض است بر مصدق که بحکم خود منکر را معتقد
باین اصل محکم که جزء اصول دین است گرداند و سلوک
عبودیت و سیرالایه در صحیفه حرین مفضل ذکر شده
سزاوار است بر کل که طالب ترقی هستند باین عمل
نمایند و مختصر نقطه سلوک از برای کل این است که بتدریج
فیه در کل شأن حرکت نمایند و معرفت این امر نهایت
صعب و عظیم است چه ببا شخصی با عققاد خود تسهیل حرکت
میکند و معذک کافر است و لاجل عناد با خداوند در
واقع حرکت نموده مثل اعمال جماعت سنت که با عققاد

خود می‌کنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان
 بل در واقع توحه بخداوند نیست بل بحبت و طاعتوست
 چنانچه نص قرآن است که میگویند و الله ان اردنا الا الحسن
 و خداوند بکذب ایشان را در قرآن نازل فرموده و مثل
 ایشان اشخاصی که شیخ منفرد در مقام توحید رحمت است
 علیه و قائم مقام او و مجتهد او را حمد و ستب بنمایند اگر چه
 با اعتقاد خود تسب بنمایند ولیکن شیطان حق را باطل نظر
 ایشان جلوه داده و نبض حدیث ناصبی کسی است که
 شیعیان ما را حمد کنند و شکی نیست نزد اولی الالباب
 که متوجه به مثل شیعه فاضل است و حکم اشخاصی که حمد
 شیعیان آل الله بنمایند در رحبت ایشان انشاء الله ظاهر
 خواهد شد و امروز حکم ایشان در معاشرت بمثل حکم دم معفو
 است و خداوند کافی و شاهد است کل را وهو العلی العظیم

باب الرابع في بيان المعاد و لله عز وجل وصيت ميكنم در
این کتاب کمال را که از عدل خداوند ترسیده و حمد مقربان
طاهرا علی را امر سهلی نگرفته و بحکم قرآن یا ایها الذین
آمنوا اتقوا لله و قولوا قولا سدیداً حفظ لسان را
مموده که حیات دنیا نزد حیات آخرت بلا ذکر است و در رد
قیامت بحق خداوندیکه شرک ندارد شد عذاب و اعظم عقا
از برای اشخاصی است که می میکنند بسوی اهل معرفت
آل الله سلام الله علیهم بکلمات شیطانیه بل در این عالم هر
مث بدو حکم خداوند را نمایند در حین حمد و رد باش عدل
میوزند چنانچه خداوند عالم اشاره فرموده لو تعلمون علم
الیقین لرتون بحجیم ثم لرتونها عین الیقین ثم لیستلن
یومئذ منکم و اولئک هم اهل النعیم فی الدنیا و الاخره
و اولئک هم الغافلون حقاً ای ملا برزگان دین و علما

اهل یقین تبرسید از حکم این آیه شریفه در هر شان
 و آن نار جهنم محیطه بالکافین و خداوند عالم در هر شان
 علیم و شهید است و او است غنی مطلق و استغفار بسوی
 او چنانچه من مستحکم و او است عطف رحیم بدانکه امی سائل
 اصل معرفت سبعة مأموره در حدیث است و احکام معاد
 و آخرت هم در ظل آن مسطور است بل این هفت مرتبه معرفت
 حکم هفت مرتبه جنت مقدسه است و احکام معاد در
 آخرت است و تکالیف آن عالم بمثل تکالیف این عالم است
 الحرف بالحرف و ایقان بمعاد و حشر اجساد و حساب و
 مقاماتیکه خداوند عالم بعد از موت مقرر فرموده از جزای ایشا
 بمعرفت خداوند است و هر کس جزای از جزئیات شریعت
 مقدسه که تکلیف این عالم است و حرفی از مقامات عالم
 آخرت که تکلیف نشانه بعد از موت است انکار نماید بمثل

المنز

است که انکار وحدانیت خداوند را نموده و اقرار بکل شئون
 این عالم از معراج و مقامات منصوبه در آن و حکامیکه در آن
 آن فرض است در کل مقامات مثل اعتقاد بتوحید و است
 و معراج آنحضرت بحکم و فعلیه فرض و محقق است و اعتقاد
 بحدیث وارده از حمیرا، هم در این مقام فرض است که ساحت
 معراج حضرت در خانه تشریف داشتند بل همان ساحت
 ملکوت سموات و ارضین فرمودند مع آنکه بحجبه در مقام خود
 و بیان این مطلب و فکر معاد و شبهات فلاسفه و حکماء
 در صحیفه شرح غیبیه شده همین قدر که انسان ناظر بقدره
 و فعله باشد تصدیق باین امور بحقیقه علی یقین مینماید اگر چه
 ادراک نتواند نمود و قابل بعود از فاج بدون جسم از عدم
 معرفت بذات اقدس حضرت رب العزة است و اینکه در
 میان خلق شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد قدس سره ترتیب

قائل بعبود اجسام نیست کذب محض است و اصل این شبهه از
 ظلمات علمی است که در کلمات آن قطب عالم فوآد را نگزوده بل
 آن مستقر بر کرسی وحدت و حقیقت رفرف بین یدی است بر می
 است از معتقد باین قول بل قائل است بعباد کلش بیعی که
 احاطه کرده است کتاب الله الفوآد فی مقامه من عدل عن ذلك
 فیکون من المشرکین و بدانکه یقین بوجود حقیقت و ما هم جز
 است و در دو خلقی هستند ما شاء الله که قبل از وجود این دوره
 بدیع بعد از بعث و حشر و خل مقامات خود شده اند و اصل
 حقیقت و آلاء آن از نور حضرت سید الشهدا علیه السلام منقول
 شده و کسیکه عارف بحق آنحضرت باشد خود را در حقیقت
 بنید و بالآء آن مستغنی است اگر چه در این عالم باشد و توهم
 نماید که این اشاره امر ظنی و موهم است لا والله بل در
 حقیقت هر گاه کشف غطا، از دیده تو شود مشاهد و میانی

۲ والعقل فی مقامه والنفس فی مقامه و الجسم بی مقامه فی مقامه

مقامات

مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده میکنی
 هم چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخاریه مارون
 نمایانیدند و بحق خداوندیکه جام برید اوست از نعمتای ^{یقین}
 خود بوجود خداوندی اگر کشف کل غطا شود از برای من
 یقینی زیاد نمیشود می بینم بعلم یقین در این ارض و حدی که
 نشسته ام کل آلاجه جنت و مقامات آنرا بمثل کسیکه در ^{جنت}
 برار آنک مسکانه مستقر است و هرگاه نخواهی آب کوثر را در
 این عالم مشاهده کنی و بیا شامی زیارت کن حسین ^{علیه}
 این طالب علیهما السلام را که دست در حسین زیارت و عتقاد
 باین امر از عین سلسیل بیدیه در کاس رسول الله صلی الله
 علیه و آله نوشیده فطوبی لک ثم طوبی لک بل منو ^{سیدین}
 از فرقه مخلصه مقامات اهل جنت را میتوانند تمیز دهند بکلمات
 ایشان و حکم کنند در این عالم از برای ایشان با عمل

ایشان و لکن خداوند گواهِ است که با وجود این معامات
 مشهوده نه اینقدر و هر مرّاً محزون نموده که بتوان ذکر نمود علیکما
 این عصر خطّ ایشان در واقع اقرار بجز است از عدم فهم کلمات
 من معذک واقع شد آنچه قضا جاری نمود شیاطین انس
 که از ایشان یک حدیث عاجز بودند جرئت بر حکم خداوند نموده
 و عمل نمودند بعملیکه سبقت نگرفته بود در امکان ایشان را
 احد و هرگاه ناظری بسر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد
 حروف ید معکوس حاصل شد تمام عدد حروف جبراً در مجرب
 بعد از آنکه میدانست که هر که بکفر با بضلالت بنیدارد مثل
 آنست که جمیع عالم را بضلالت انداخته و قتل نموده و کافران
 از برای عاملین شهادت خداوند جبار و بس است اجل ناصر
 ایشان را در اخذ آیات حکم خداوندی و خصمیه آل الله سلام الله
 علیهم در محشر و یعلم الدین ظلموا ای منتقلین یفتقرون بل

هرگاه راجع بنفوس خود شوند و عظمت عدل تبارشان
 نمایند قرائت کتاب را یقین خواهند نمود و همین حکم از برای
 ائمه ایشان احترار در نار جهنم است و ان کنتم تعلمون
 لو تعلمون علم الیقین لترون الحجیم ثم لترونها عین الیقین
 ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و میدانم که آنچه در علم خدا
 گذشته جاری خواهد شد و لیکن یوم میقات بین بدی
 است و میگویم بحکم قرآن قل لئن بصینا الا ما کتب الله
 لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بحسب سائل
 روحی فراه که مشتاق بوی اشد اشتیاقاً من العصبی شد
 امه لا حول الا بالله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین
 ظلموا انی منقلب ینقلبون و لا تحسبن الله بغافل عما تعمل
 انظالمون بدانکه ای سائل امور عقادیه در معاد و اکثر
 من ان کحیی است فرض است بر معتقدین بجات ثانیه که ا

بشش خطا در اهل ان بیقین داشته باشند و اعتقاد نماید
 بحجیم سبعة و مقامات آن و بدانکه ثمر اعتقاد بانها و
 اهل انها این است که در این عالم با اهل جنت بحسبت
 و با رحمت سلوک نماید و با اهل هر مرتبه بطور مقامات
 ایشان که بمقدار شده از جانب حضرت رب العزة سلوک
 نمایند و هر گاه اسرار معارف ^{اهل} ضوان را با اهل جنت سلام
 بیان نماید از مقام ایمان کامل بعید شده و ظلم با ایشان
 نموده بل بر معتقد بآنچه چنان فرض است که مقامات اهل
 جنان ثمانیه را علی ما هم علیه بما هو اهل بیان نماید و شبهه
 نیست که هر گاه معارف جنت احدیت را با اهل جنان سبعة ^{عطا}
 کند هر آینه بلکه مشرک و خارج از جنت میشوند و کذاک حکام
 اهل جنان با اهل خطا رچه عظیمست سلوک بنده خالص در این
 عالم با کل خلق که هر نفسی بل هر شیئی مستحق بیک نوع

عطاء است و مثال مؤمن مقام رحمانه است که بر عرش عطا
 بجل سوا باشد و همچنین است حکم اهل جهنم و خطاگران و
 مقاماتیکه خداوند عالم از برای کافرین مقدر فرموده و هرگاه
 در این عالم مجد وردی که نصیب اهل مرتبه اول است ثبانی
 و در ظالم گشته بل فرض است بر مؤمن باشد که تبری جوید سزا
 و علانیه و آثاراً از اهل جهنم و خطایران و هرگاه العباد با
 لاجل حب شیئی در جرد ایشان تا مل نمایند بحین خلنا
 شده دایه و آن جهنم محیطه با کافرین در شان اوصاف
 است و مقبول نیست از احدی مقامات معرفت سبعه
 مشیره و معرفت معاد الابه برائت از اعداء این مرتبه
 کلها و هرگاه کسی شک در حکم برائت یکی از اعداء نماید
 عدوت و امر است اعظم و کبر از آن است که بتوان اشاره
 نمود و هرگاه کسی تبراً جوید از اعداء این مرتبه سبعه و در

آخر از عدد رتبه نقطه وصلیه تبری بخوید هر آینه شکر است و امر
 بغایت صعب است و حال آنکه شریعت سمحه سهله است
 و اخف از احرف کلمه باب در سمحه بودن کلام الله نازل
 شده و این دلیل است بر امر قد عرف اولی الالباب
 ان ما هنالك لا يعلم الا بما هننا و عتقاد بسؤال
 قبر و فشار آن در عالم برزخ و یوم بعث و میزان و صراط
 و حساب و شئون ارض محشر نهی که در کلمات اهل عصمت
 سلام الله علیهم وارد شده فرض است و تفصیل مراتب
 حجاب عبادت دعائیکه در باب خامس ذکر میشود جان جمع
 مراتب عتقاد است که بعد از قرائت آن عمل باصل اصول
 دین خود نموده و کائنات است این دعا کل را در مقام عتقاد
 و در هر شان عالم بیدار و عدل خداوند باشد که عظیم کل عتقاد
 خیر است و اشارتیکه در این چهار باب در مقام اصول

دین شده کلاً را بگیر و اوراق شجره طوبی بدان و سلوک کن
 بانساء خود جسد سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره
 کافورند در جنت و میازار ایشان را بطرف عینی که بقدر
 همین طرف مجرب از حکم الله خواهد شد و در هر حال مستعد لقاء
 الله باش که موت اقرب بانسان از کشتی و نظر از دنیا از
 زخارف آن بپوش که کل نعیم دنیا در نزدیک ساعت از دار
 آخرت عذاب صرفیت در کل اشارات با یقین باش
 و حدیقین این است که ترسی از احد با وجود خداوندی
 در طاعت و حکم او و همین ابواب اربعه کافی است
 کل را در مقام اعتقاد و الله من درائه المحیط بل هو
 قرآن مجید فی لوح محفوظ ❖

❖
 بعون الله تبارک و تعالی

در تاریخ یوم یکشنبه دوم شهر العلاء، سنه ۱۱۳۳ بدمیج برابر
 با ۱۲ شهر اسفند سنه ۱۳۳۵ خورشیدی در مدینه منوره طران

بقلم لامع استنساخ گردید